



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مَنْهَجُ الشَّالَا

لِمَنْ أَرَادَ السَّدَادَ

پاسخ به شبہات و ہائیان

از تالیفات علامہ دہر و فقیہ عالیقدر
مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء (د)

ترجمہ
رفیق حق پرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه منهج الرشاد لمن أراد السداد : پاسخ به شبهات وهابیان

نویسنده:

جعفر کاشف الغطاء

ناشر چاپی:

سلسله

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
ترجمه منهج الرشاد لمن أراد السداد : پاسخ به شبهات وهابیان	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
شقه ای از زندگی مؤلف	۱۴
پیشگفتار	۲۰
مقدمه	۲۲
اشاره	۲۲
فصل اول: در بیان آن که میزان در اختلاف اقوال و افعال، تنها « نیت » و « قصد » است	۲۴
فصل دوم: در بیان اختلاف ظواهر آیات و روایات و این که هر کدام از حق و باطل مأخذی دارند	۳۶
فصل سوم: در بیان میراثی که هنگام تشابه امور بدان مراجعه می کنند	۴۱
مقاصد	۵۰
اشاره	۵۰
مقصد اول : پژوهشی در انواع و اقسام کفر	۵۲
اشاره	۵۲
قسم اول: کفر انکار	۵۲
قسم دوم: کفر شرک	۵۲
قسم سوم: کفر شک	۵۲
قسم چهارم: کفر هنک حرمت دین	۵۲
قسم پنجم: کفر جحود (انکار به زبان و اعتقاد به قلب)	۵۳
قسم ششم: کفر نفاق	۵۳
قسم هفتم: کفر عناد	۵۳
قسم هشتم: کفر نعمت	۵۳
قسم نهم: کفر انکار ضروریات دین	۵۳
قسم دهم: خلق کردن را حقیقتاً به غیر خدا نسبت دادن	۵۴
تحقیق مطلب	۵۸
مقصد دوم: معنی عبادت چیست؟	۶۰
اشاره	۶۰
بیان و کشف حقیقت مطلب	۶۴
مقصد سوم : در ذبح و قربانی برای غیر خدا	۶۸
مقصد چهارم: نذر برای غیر خدا	۷۳
مقصد پنجم: قسم خوردن به غیر خدا	۷۷
اشاره	۷۷
تفسیر مطلب	۸۲
مقصد ششم: مطالبی درباره ی « استغاثه »	۸۳
مقصد هفتم: توسل	۹۰
مقصد هشتم: شفاعت	۹۶
اشاره	۹۶

بیان مطلب	۱۰۰
خاتمه	۱۰۴
اشاره	۱۰۴
باب اول: کیفیت حیات بعد از مردن	۱۰۶
اشاره	۱۰۶
فصل اول: در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وفات، و این که آن حضرت کلام را می شنود و پاسخ می دهد؛ همان طوری که در زمان حیات چنین بود، جز آن که خداوند شتوایی مردم - مگر عده ای قلیل از خواص - را از شنیدن آن بازداشته است.	۱۰۶
فصل دوم: زنده بودن سایر شهدا و پیامبران علیهم السلام	۱۱۰
فصل سوم: زنده بودن سایر مردگان	۱۱۲
باب دوم: زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سایر قبور	۱۲۲
اشاره	۱۲۲
فصل اول: زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم	۱۲۲
فصل دوم: زیارت سایر قبور	۱۲۶
باب سوم: تزیین جستن به قبور و مانند آن	۱۲۸
اشاره	۱۲۸
تحقیق حالات	۱۳۱
بیان مطلب	۱۳۴
باب چهارم: بنای قبور انبیا و اولیا علیهم السلام و تعمیر و بالا بردن ساختمان و محکم کردن ستونهای آنها	۱۳۶
اشاره	۱۳۶
پاسخ به برخی سوالات	۱۴۰
بیان مطلب	۱۴۱
فهرست آیات	۱۵۴
فهرست روایات صفحه	۱۶۰
مآخذ و منابع	۱۷۴
درباره مرکز	۱۷۸

ترجمه منهج الرشاد لمن أراد السداد : پاسخ به شبهات وهابیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : کاشف الغطاء، جعفر، 1156 - 1228 ق.

عنوان قراردادی : منهج الرشاد لمن أراد السداد .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه ی منهج الرشاد لمن أراد السداد : پاسخ به شبهات وهابیان/ از تالیفات جعفر کاشف الغطاء ؛ ترجمه ی رثوف حق پرست.

مشخصات نشر : قم: انتشارات سلسله، 1384.

مشخصات ظاهری : 160 ص.

شابک : 13000 ریال: 3-10-8788-964

یادداشت : عربی - فارسی.

یادداشت : کتابنامه: ص. 159 - 160؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : وهابیه -- عربستان سعودی

کلام شیعه امامیه -- قرن 13 ق.

کلام شیعه امامیه -- مناظره ها

شناسه افزوده : حق پرست، رثوف، 1330 -، مترجم

رده بندی کنگره : 2/ک/2م/8041 1384

رده بندی دیویی : 297/4172

شماره کتابشناسی ملی : 1 6 3 6 7 4 0

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره

ترجمه ی: مَنهَجُ الرَّشَادِ لِمَنْ أَرَادَ السُّدَادَ

"پاسخ به شبهات و هائیان"

از تألیفات علامه دهر و فقیه عالیقدر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء (قدس سره)

متوفای سال 1228 هجری قمری

ترجمه ی: رثوف حق پرست

ص: 3

انتشارات سلسله

SELSELEH_PUBLICATIONS

ترجمه ی « منهج الرّشاد لمن أراد السّداد »

پاسخ به شبهات وّهائیان

تألیف / شیخ جعفر کاشف الغطای جناجی مالکی نجفی

ترجمه / رثوف حق پرست

تاریخ انتشار / مهر ماه 1384

نوبت چاپ / اوّل

شمارگان / 2000

چاپ / سپهر

قیمت / 1300 تومان

ناشر / انتشارات سلسله

قم - خیابان ارم، پاساژ قدس، شماره 97

کد پستی / 37137_13993

صندوق پستی / 37165_148

تلفن / 7730717

فاکس / 7749108

همراه / 0912 153 9360

WWW.SELSELE.KETABNAMEH.COM

E.Mail : Selseleh_pub @ Hotmail.com

ISBN: 964.8788.10.3

علامه‌ی محقق و فقیه مدقق، مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، در سال 1154 یا 1146 در نجف اشرف متولد شد. قبیله‌ی او بنی مالک، یکی از قبایل عراق است که به «آل علی» مشهور بود و گفته می‌شد نسب آنها به مالک اشتر، صحابی فداکار امیر مؤمنان علیه السلام باز می‌گردد که در روستایی به نام «جناجیه»، یکی از توابع حله، سکونت داشتند.

پدر وی مرحوم شیخ خضر است که از جناجیه به نجف آمد و به تحصیل علم و تقوا و کسب کمالات مشغول شد و دیری نپایید که فضلا و صلحاً در نماز جماعت وی اجتماع و ازدحام می‌کردند، و عالم کامل مرحوم سید هاشم حطاب درباره‌ی وی گفت: هرگاه کسی بخواهد چهره‌ی یکی از اهل بهشت را ببیند به چهره‌ی شیخ خضر بنگرد. و با آنکه سید از صاحبان کرامات و تشرفات و فضائل بی‌شمار بود وصیت کرد شیخ خضر بر جنازه اش نماز بگذارد که این امر به نوبه‌ی خود به ورع و تقوا و کمال شیخ خضر اشاره می‌کرد.

مرحوم کاشف الغطاء، ابتدا نزد پدر خود به تحصیل علوم پرداخت، پس از آن راهی حوزه درس شیخ محمدتقی دورقی (یکی از فقهای نجف) و سیدصادق فحام گردید و به تحصیل ادامه داد، عمده‌ی تحصیلات وی در نجف نزد شیخ مهدی فتونی عاملی نجفی و علامه سید مهدی بحرالعلوم طباطبایی و دیگران بود و در کربلا از محضر استادی چون آقا محمد بهبهانی بهره برد.

وی شاگردان بسیاری را تربیت کرد که هر کدام آنان مشعلداری برای قافله‌ی علم و بشریت به شمار می‌رفتند، که ما تعدادی از آنها را نام می‌بریم:

سه فرزند او شیخ موسی و شیخ علی و شیخ حسن و سه داماد او شیخ اسدالله تستری کاظمی صاحب مقایس و شیخ محمدتقی رازی صاحب حاشیه‌ی معالم و سید صدرالدین عاملی و دیگر شاگردان او سید جواد عاملی، صاحب مفتاح الکرامه و شیخ محمدحسن، صاحب جواهر و سید محمدباقر، صاحب الأنوار وحاج محمد ابراهیم کرباسی، صاحب اشارات و...

و از تألیفات او به ذکر چند کتاب اکتفا می‌کنیم:

1_ کتاب گرانمایه‌ی «کشف الغطاء» که بنا بر گفته‌ی صاحب روضات، آن را در حال سفر و بدون داشتن هیچ کتابی تألیف کرد.

2_ کتاب «شرح قواعد» علامه، که در بر دارنده‌ی قواعد فقهی بسیار و فقاہت شگفت انگیز است.

3_ کتاب «غایة المأمول في علم الأصول».

4_ شرح «الهدایه» ی مرحوم طباطبایی.

5_ کتاب «الحق في تصویب المجتهدین و تخطئة الأخباریین».

6_ رساله‌ی «منهج الرشاد لمن أراد السداد»، که آن را در جواب نامه‌ی که از شیخ سعود، رهبر وهابیان دریافت کرده بود، نوشت و در نوع خود می‌توان آن را اولین کتاب در ردّ وهابیان دانست. گرچه قبل از او سلیمان بن عبدالوهاب برادر محمد بن عبدالوهاب رساله‌ی در همین موضوع نوشته بود، لکن رساله‌ی مرحوم کاشف الغطا از ویژگیهای قابل توجه بسیاری برخوردار بود که نشان دهنده وسعت اطلاعات و دانش بی نظیر او در مسائل مختلف بود.

و علاوه بر این کتاب‌ها، ده‌ها کتاب و رساله و مقاله‌ی که برای مکتب تشیع از گنجینه‌های علمی و مفاخر آن به شمار می‌روند.

در زمینه‌ی شعر و ادب و مطایبات هم مرحوم کاشف الغطا ید طولایی داشت و

اشعار و حکایات بی شماری از او بجای مانده است که زینت بخش کتابهای شعرا و ادبا و نکته دانان است.

مرحوم شیخ محمدرضا نحوی درباره ی یکی از اشعار وی چنین می گوید:

أتاني نظامٍ منك في ضمن الوكة *** يفوق نظيم الدر في النظم والحسن

نظمت التّجوم الزّاهرات قلانداً *** وقلدتنيها منك مناً بلا منّ

ألذُّ على الأسماع من مطرب الغنا *** وأحلى على ذى الخوف من وارد الامن...

یعنی «در ضمن نامه ای، از طرف شما شعری به دستم رسید که در نظم و حسن برتر از رشته دُر است. شما ستارگان درخشان را به صورت گردنبندهایی در کنار هم چیدی و از روی کرم و بدون هیچ منّتی بر گردنم انداختی، اشعار شما از غنای مطرب لذت بخش تر و گوش نواز تر است و برای وحشت زدگان از پیام رسان امنیّت گوارتر است.»

درباره ی احاطه ی علمی و صفات اخلاقی او مرحوم علامه، سیدجواد عاملی، صاحب مفتاح الکرامه در مقدمه کتاب خود نوشته است که: او علامه ی معتبر و مقدّس و حبر اعظم است.

و صاحب «روضات الجنّات» گفته است:

«... استاد فقه و کلام و از فرهیختگان معرفت و احکام بود و در سادگی و احکام، معروف، و در نظر بزرگان و حکّام مورد تعظیم، و در امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوشا، و در حوادث و تغییرات روزگار باوقار، و نزد عربها و دیگران مطاع، و بر سایر اقران برتر بود.

از خانواده ای متوسط ظهور پیدا کرد، پس از آن یکی از اعلام گردید و با وجود صولت و هیبت و وقار و قدرت بسیار متواضع و نرم خوبود، قدّی رشید و همّت

والایی داشت، بخشنده و شجاع و در دین خود قوی و استوار بود و به پادشاهان و حکام بسیار مراجعه میکرد و می دید لازم است حق خداوند تعالی را که در اموال وجود دارد بگیرد، گرچه با قدرت و غلبه و قهر باشد، و همان دم حقّ خدای را به مستحقّان آن می پرداخت...»

و در «مستدرکات و سائل» آمده است :

«... او از آیات شگفت انگیز پروردگار است که عقل از درک او، قاصر و زبان از وصف او عاجز است، چون در علم او نظر کنیم، همین کتاب کشف الغطای او که آن را در سفر نوشت ما را از امر عظیم و مقام والای او در مراتب علوم دینی اصولی و فقهی خبر می دهد.»

و شیخ انصاری درباره ی او سخنی به این مضمون می گفت:

«هرکس قواعد اصولی شیخ جعفر را که در کشف الغطای خود به ودیعت نهاده خوب بفهمد، در نظرم مجتهد است.»

«مستدرکات و سائل» در ادامه می گوید :

«... و چنانچه در مراعات سنن و آداب و عبادت و تهجد او در سحرگاهان و گریه و خشوع او تأمل کنیم در می یابیم او از همان کسانی است که امیر مؤمنان علیه السلام برای احنف بن قیس توصیف کرده است...»

شیخ بعد از درگذشت استاد خود، علامه بحر العلوم طباطبایی، به سال 1212 ریاست فرقه ی امامیه را بر عهده گرفت و به اعتدال سلیقه ی فقهی و قوه ی استنباط شهرت یافت، تا جایی که گفته می شد وی افزون بر فقاہت از دلیل شمّ فقاہت نیز برخوردار است.

دلسوزی او برای طایفه امامیه و رسیدگی به امور و مقابله با دشمنان آن، مرحوم کاشف الغطا را بر آن داشت تا با دست و زبان به مبارزه با وهابیان برخیزد و چون خطر حمله ی آنان بر عراق شدّت گرفت، اسلحه و مهمات بسیاری در منزل خود جمع نمود و سربازانی بر دیوارهای شهر گماشت و علما نیز مبادرت به جنگ

کردند و به ترغیب و تشویق سربازان پرداختند؛ تا جایی که رئیس وهابیان، شیخ سعود و اصحاب وی، با وجود جمعیت اندک شهر نجف، با ناکامی و دست خالی بازگشتند، لکن شهرهای دیگر عراق و از جمله کربلا را با غلبه فتح کردند و اموال آن را به تاراج برده و بسیاری از ساکنین آن را به قتل رساندند.

از آنجا که اعتقاد وهابی بر آن بود که تمام مسلمانان جهان، جز فرقه ی وهابی همگی کافر و مشرک هستند، لذا مرحوم کاشف الغطا به تألیف رساله‌ی «منهج الرشاد» که رساله ای بی نظیر در ردّ افکار وهابیان بود پرداخت و در آن بیان کرد، مسلمانان برخلاف پندار وهابیان علاوه بر آنکه مشرک و کافر نبوده، در میان آنها فرقه ای وجود دارد که به طور مسلم اهل نجات و هدایت و رشاد بوده و بیان کرد که پیروان مکتب امیر مؤمنان علیه السلام همان فرقه ناجیه هستند. و از طرفی خطر میرزا محمد اخباری را دست کم نگرفت و با وسایل گوناگون به مقابله با او مشغول شد و فکر اخباری گری را با مهارت کامل از صحنه ی فقه و فقاہت به انزوا کشاند.

او در زمان فتح علی شاه قاجار به ایران سفر کرد و ماجراهای شگفت انگیزی در علم و درایت و موعظه ی حسن، از خود به یادگار گذاشت.

در یکی از شهرهای ایران مردم اصرار کردند مرحوم شیخ موعظه کند، لکن او قبول نکرد و گفت: فارسی خوب نمی دانم؛ و چون اصرار مردم زیاد شد بر منبر رفت و بعد از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان او و بیان مطالبی چنین گفت:

«شهر شما شباهت زیادی به بهشت دارد؛ رودخانه ها، باغها، حورالعین و ولدان آن با بهشت تفاوتی ندارد، و شباهت دیگری که دارد آن است که گویا خداوند تکالیف شرعی را هم از عهده ی اهل آن برداشته است!...»

او با محاسبه نفس به درجات والایی از کمال و معرفت دست یافت و در این باره حکایات عجیبی از او نقل می شد. و شب ها باخود چنین می گفت: «در کودکی جعفر کوچک بودی، سپس جعفر نام گرفتی و اکنون شیخ جعفر علی الإطلاق هستی تا کی به معصیت خداوند می پردازی و این نعمت را سپاس نمی گویی؟»

متأسفانه، اواخر عمر مرحوم کاشف الغطا با فتنه و درگیری قبایل «زگرت» و «شمیرت» نجف همراه بود، آنها به خاطر تعصبات قبیله ای و برخی عوامل تفرقه انگیز دیگر، فتنه و آشوبی را بر پا کردند که بیش از یک قرن شهر نجف و اطراف آن را هر چند گاهی، گرفتار ویرانی و قتل و غارت می نمود. و در این فتنه، بسیاری از علما و مردم شهر بیجهت مورد ستم واقع می شدند یا به قتل می رسیدند. بالأخره نزدیک به یک سال بعد از آغاز اولین درگیری قبیله ای، یعنی در روز 22 و یا 27 ماه رجب سال 1228 هجری قمری، علامه شیخ جعفر کاشف الغطا دارفانی را وداع گفت و مسلمانان جهان را در هاله ای از ماتم و اندوه فرو برد و دوستداران علم و معرفت را داغدار و عزادار نمود.

رضوان و رحمت واسعه ی الهی شامل حال او باد. (1)

و اینک ترجمه ی کتاب شریف «منهج الرشاد لمن أراد السداد» پیش روی شما است که در ردّ وهابیت و در پاسخ به نامه ی «شیخ سعود» رهبر وهابیان به رشته ی تحریر درآمده است.

تحقیقات این کتاب را جناب آقای سید مهدی رجایی، در سال 1414 هجری قمری انجام داده و به صورت کتابی قابل استفاده، مفید و ارزنده به چاپ رسانده اند. و از آن جایی که به نظر می رسید در اواخر متن کتاب چاپ نجف اختلالاتی وجود دارد، در نظم برخی عبارات تصرفاتی جزئی انجام گرفت تا مطالب آن بهتر معلوم باشد.

و من الله التوفیق

ص: 12

1- مأخذ، اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی 306/15 - 330، چاپ دوم، 138، مستدرکات الوسائل، الکنی واللقاب، شیخ عباس قمی 82/2 چاپخانهی العرفان، صیدا، 1358 هـ - ق روضات الجنات 200/2_206، چاپ اسماعیلیان، اعلام الشیعه جلد 17 زندگی و شرح حال شیخ مرتضی انصاری، مرتضی انصاری ص 153 چاپ خواجه 1402 هـ ق، قصص العلماء، ص 183 مکارم الاثار ص 852 - 856، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر سید مصلح الدین مهدوی 41/1 - 121

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین

وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْاَوْلَیِّیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ

ستایش خداوندی را سزااست که در وحدانیت و قدم یگانه است و نور وجود را از ظلمت عدم بیرون آورد و قواعد شرع را موافق با مصلحت و حکمت تأسیس کرد و اُمّت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بر سایر اُمّت ها برتری دارد و قرآن را با آیات محکّمات که آنها امّ الکتاب و با آیات دیگر، که آنها متشابهات هستند، نازل کرد و از پیروی لذایذ و شهوات بر حذر نمود و به توقف در شبهات امر کرد و از پیروی پدران و مادران هشدار داد... و درود و سلام بر محمد مختار صلی الله علیه وآله وسلم که او را بر تمام انبیای خویش مقدّم نمود و بر تمام برگزیدگان خود برتری داد، مادامی که شب سایه افکند و روز روشنی دهد.

امّا بعد، به دست این بنده ی مقصّر در حقّ پروردگار خویش و توبه کننده ی به خدا از گناه و جوینده ی سداد از درگاه الهی، جعفر، کمترین طلبه ی اهل بغداد، نامه ی بزرگوارانه ای رسید که کلماتی چون گردنبندی از درّ در برداشت، و از جانب شخصی بود که پیوسته امر به معروف و نهی از منکر می کند و به بندگی معبود فرمان می دهد، یعنی شیخ عبدالعزیز بن سعود.

چون در آن نامه نگاه کردم و در آن دقّت و تأمل و تفکّر کردم، در گوشه ی خانه خلوت کردم و به دیده ی انصاف و اعتبار در آن نگریستم و به بررسی آن پرداختم.

در حالی که خود را متهم به تعصب گرایی و لجاجت و اعتماد بر اعتقادات آبا و اجداد می نمودم. گفتم: از شرّ کسی که پدرت را فریب داد برحذر باش، تو از تمام نعمت های دنیا دور شدی و به اندک آن، گرچه قرص نان جوینی، قانع گشتی و از سرای عزّت و وقار کناره گرفتی و در این دیار، عزلت و بی نام و نشانی را انتخاب کردی. اگر در شهرهای بزرگ عثمانی، یا برخی از شهرهای فارس و ایران بودی، از هر سو و مکانی (دنیا به تو رو می آورد) و به نعمت هایی دست می یافتی که هیچ انسانی بدان دست نمی یابد. مبادا با وجود رویگردانی و اعراض از این نعمتهای فاخر، از کسانی باشی که دنیا و آخرت را از دست دادند.

و چون از نفس خویش رایحه ی صفا به مشام رسید، و چنان دیدم که بدون در نظر گرفتن خدای یگانه، نسبت تمام مذاهب در نظرم مساوی آمده است، (1) لذا خود را متوجه کشف حقایق جواب شبهات آن نامه کردم، و چنان دیدم که در آن حال با استمداد از فیض خداوند واحد قهار، رساله ای به صورت مختصر بیان نمایم و نام آن را «منهج الرشاد لمن أراد السداد» گذاشتم. پس به آن کسی که تو را پیروی شده قرار داد، بعد از آن که تابع بودی؛ و اطاعت شده قرار داد، بعد از آن که خود مطیع و فرمانبردار دیگران بودی؛ و عزیز نمود، بعد از آن که ذلیل بودی؛ و جماعت تو را انبوه ساخت. بعد از آن که ناچیز و اندک بود؛ سوگند می دهم که به سطر سطر نوشته ی من نظر کنی، و در تحقیق مرقومه من با توجه کامل دقت و اندیشه کنی، و به هنگام دقت، از مردم دور گردی و از نفس اماره نهایت حذر کنی، و از خداوند خواستار کشف حقیقت باشی و در جست و جو و پژوهش، راه آشکارا بیمایی. به این امید که معلوم شود بین ما نزاع و اختلافی وجود ندارد، پس خدای را به خاطر اتّفاق و اتّحاد ستایش نمایم.

و من این رساله را به صورت «مقدمه» و «مقاصد» و «خاتمه» ترتیب دادم، که مقدمه، خود شامل سه فصل است.

ص: 14

1- و تمام مذاهب بدون در نظر گرفتن خدا، تفاوتی با هم ندارند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند

فصل اول:

در بیان آن که میزان در اختلاف اقوال و افعال ، تنها نیت و قصد است

فصل دوم:

در بیان اختلاف ظواهر آیات و روایات و این که از حق و باطل مأخذی دارند

فصل سوم:

در بیان میزانی که هنگام تشابه امور بدان مراجعه می کنند

ص: 15

فصل اول: در بیان آن که میزان در اختلاف اقوال و افعال، تنها « نیت » و « قصد » است

کارها و سخنان به خاطر مقاصد و نیت با هم تفاوت پیدا می کنند. بنابراین کسی که بگوید یدالله (دست خدا) و عین الله (چشم خدا) و جنب الله (پهلوی خدا) و از این کلمات اعضاء و جوارح را همانند اعضاء و جوارح بدنها قصد کند، یا بگوید: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) (1)؛ خداوند رحمان بر عرش مستولی شد یا در طرف بالا قرار گرفت و مقصود او قرار گرفتن خدا در یک مکان (حلول) یا تعلق و اختصاص کامل خدا به آن مکان، باشد، و یا رحمت و غضب را به خدا نسبت داد و از آن رقت قلب و غضبناک شدن و هیجان نفس را که بین مردم موجود و معلوم است اراده کند، و یا رزق و روزی دادن را به مخلوق نسبت دهد یا آنکه او را صدا بزند یا از او بخواهد به فریادش برسد، همان طوری که به خداوند ملک علام نسبت بدهد و از وی بخواهد، مسلماً چنین شخصی از اسلام و مقاله ی اهل آن خارج شده است. اما اگر معانی دیگر را قصد کند، باک و ضرری بر او نیست. و همان طوری که به صورت کامل بیان خواهیم کرد، سخنان او از سخنان مشرکین به شمار نمی آید.

لذا کسی که از منسوبین یک شخصیت فریادرسی بخواهد، در واقع از همان شخصیت فریادرسی خواسته و کسی که به مکانی پناهنده شود، در واقع به صاحب آن مکان پناهنده شده است.

ص: 17

بنابراین کسی که پناه دادن و به فریاد رسیدن «زید» را بخواهد، به دو صورت می تواند به مقصود خویش برسد: یا آن که او را به نام صدا بزند، یا آن که او را به صفات یا به مکان یا به خدمتکارانش بخواند، که خواندن به این صورت (به صفات و مکان و خدمتکاران) برای دارندگان مقام و منصب به ادب نزدیک تر و برای طبع پسندیده تر است.

بنابراین، کسی که به خانه ی خدا یا به صفات خدا یا به رسولان خدا یا به مقربان نزد خدا استغاثه کند فقط به خدا استغاثه کرده است.

پس هرگاه کسی یکی از مخلوقات مقرب نزد خدا را صدا بزند یا از او کمک بخواهد، در حالی که مقصود او کمک خواستن و فریادرسی از خداوند لطیف خبیر (با بیانی مؤدبانه) باشد، علاوه بر آن که هیچ اشکالی بر وی وارد نیست، بلکه در رعایت ادب بهترین راه را پیموده است.

و همچنین است کسی که آن چیزها را فقط به خاطر رابطه ی ظاهری، نه به قصد تأثیر حقیقی به مخلوق مقرب نزد خدا نسبت دهد. مثلاً می گوئیم بهار گیاهان را رویانید، در حالی که رویاننده خداست و میگوئیم امیر قصر را بنا کرد، در حالی که بنا دیگری بوده است.

بنابراین به کار بردن کلمه ی سیّد (مولای عبد) و مالک (صاحب عبد) در غیر خدا و نسبت دادن برده و مملوک به غیر خدا در میان افراد آزاد، در صورتی که از آن مالکیت حقیقی اراده شود، مسلماً موجب خروج از طریقه ی شرع می شود. اما اگر مالکیت حقیقی اراده نشود، به کلی اشکالی ندارد. به همین جهت در بعضی از اخبار نبوی به کار بردن کلمه ی «سیّد» بر غیر خدا وارد شده است.

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمود: «أنا سيّد ولد آدم يوم القيامة» ؛ من، سیّد فرزندان آدم علیه السلام در قیامت هستم. [\(1\)](#)

ص: 18

و از ابوسعید خدری نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «الحسن علیه السلام والحسین علیه السلام سیدای شباب اهل الجنة»؛ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام جوانان اهل بهشت هستند (1).

و از علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ابوبکر و عمر سیدای کهول اهل الجنة»؛ ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت هستند. (2)

و از حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده است: «انّ التّبی صلی الله علیه وآله وسلم اخبرني انّی سیدة نساء العالمین»؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا خبر داد که من سیده ی تمام زنان جهان هستم. (3)

این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و حافظ ابونعیم می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أدعوا لي سيّد العرب عليّاً» (4)؛ علی، سید عرب را برایم بخوانید.

و در کتاب «حلیة الأولیاء» آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «مَرحباً بسید المؤمنین»؛ خوشامد می گویم به سید مؤمنان. (5)

و از ابوبکر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به حسن علیه السلام فرمود: «ابنی هذا سیّد»؛ این فرزندم (حسن) سید است. (6)

و از عایشه نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با دخترش فاطمه زهرا علیها السلام به رازگویی پرداخت و به وی فرمود: «أما ترضین أن تكونی سیدة نساء العالمین او المؤمنین»؛ آیا راضی نمی شوی به آن که سیده ی تمام زنان جهان باشی؟ (7)

و گفتن این کلمه (یعنی سید، به معنی آقا و مولا و مالک و سرور دیگران) از اصحاب نیز روایت شده است.

ص: 19

1- سنن ترمذی 656/5، فیض القدر 414/3

2- کنز العمال 10/13 شماره 36105، صحیح ترمذی 571/5

3- صحیح ترمذی 658/5 ح 3873

4- حلیة الأولیاء 63/1 دارالفکر، بیروت

5- حلیة الاولیاء 66/1

6- صحیح ترمذی 616/5 به اسناد ابی بکر

7- مسند حافظ ابوداود طیالسی، ص 196، چاپ حیدرآباد، طبقات ابن سعد، 26/8، دارصادر، خصائص نسائی 34، مستدرک حاکم

156/3 مصابیح السنة بغوی، 204/2 أسد الغابة، 522/5، تاریخ الاسلام ذهبی 94/2، ینابیع المودة ص 260

« إِنَّ عَمْرَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ ابْنَ ابِوبَكْرٍ سَيِّدُنَا وَاعْتَقَ سَيِّدُنَا يَعْنِي بِلَالاً »؛ عمر می گفت: ابوبکر سید ماست و سید ما یعنی بلال را آزاد کرد.

این حدیث را بخاری روایت کرد (1)

و از ابوبکر نقل شده است که گفت «أَتَقُولُونَ هَذَا شَيْخِ قُرَيْشٍ وَ سَيِّدِهِمْ»؛ آیا می گوید او بزرگ قریش و سید آن هاست؟ (2)

و از عایشه نقل شده است که گفت: پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ»؛ من سید فرزندان آدم علیه السلام هستم و علی علیه السلام سید تمام عرب هاست. (3)

و روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ سَادَاتِ النِّسَاءِ أَرْبَعَةٌ، خَدِيجَةُ وَ فَاطِمَةُ وَ مَرْيَمُ وَ آسِيَةُ»؛ سیده های زنان چهار نفر هستند: خدیجه علیها السلام و فاطمه علیها السلام و مریم علیها السلام و آسیه علیها السلام. (4)

و از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «أَنَا سَيِّدُ الْبَطْحَاءِ»؛ من سید سرزمین بطحا هستم. (5)

و احادیث دیگری که از حدّ تواتر هم بیشتر است، بنابراین جمع بین این اخبار و خبری که در کتابهای معتبر روایت شده است و می گوید: گروهی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند، پس گفتند: «أَنْتَ سَيِّدُنَا، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ السَّيِّدُ اللهُ»؛ توسیّد ما هستی، پس حضرت فرمود: سید خداست (6)، به این است که مقصود از معنی «سید» مختلف است.

و همین طور، روایاتی که می گویند، ممنوع است مولا بگویند: بنده ی من و کنیز

ص: 20

1- صحیح بخاری 217/4، باب مناقب بلال بن رباح

2- صحیح مسلم 1947/4، باب فضائل سلمان و صهیب و بلال

3- حلیة الاولیاء 63/1

4- البدایة والنهایة، ابن کثیر 61/2 چاپ مصر، التهذیب، ابن حجر 441/12

5- مستدرک حاکم 573/4

6- مسند احمد بن حنبل 25-24/4

من فلان شخص است و برده به مولای خود «رَبِّی» (یا ارباب) بگوید، با آنکه کلام حضرت یوسف علیه السّلام آمده است. (1)

و همچنین استغاثه به غیر خدا، اگر فقط ظاهر و صورت استغاثه و فریادرسی مورد نظر باشد، یا از باب استغاثه ی بنده به قصد استغاثه به خداوند معبود باشد، در آن اشکالی نیست به این دلیل که خداوند تعالی (در قضیه ی حضرت موسی علیه السّلام) فرمود: (فاستغاثه الَّذی من شیعه علی الَّذی من عدوّه) (2)؛ در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یآوری بر علیه آن دشمن خواست.

و فرمود: (یستصرخه...) (3) یعنی: ناگهان آن کس که در روز گذشته از او یاری جسته بود، باز او را به دادخواهی خواند.

و همچنین اطلاق کلمه «رَبِّ» بنا بر بعضی از معانی بر غیر خدا کفر است. در حالی که یوسف صدیق علیه السّلام به رفیق زندان خود چنین گفت: (أذکرني عند ربّك) (4)؛ مرا نزد ربّ خود یاد کن!

و همچنین نسبت دادن رزق به غیر خدا به صورتی حقیقی کفر است. در حالی که خداوند تعالی می فرماید: (فارزقوهم فیها واکسوهم و قولوا لهم قولاً معروفاً) (5) از مالشان به قدر نیاز، رزق و لباس دهید و به گفتار خوش آنها را خرسند کنید.

مانند آیه ی (یا ایّها العزیز مسنا و أهلنا الضّرّ) (6)؛ ای عزیز! ما با همه ی اهل بیت خویش به فقر و قحطی گرفتار شده ایم. و آیدی (فاستطعما أهلها) (7)؛ یعنی موسی علیه السّلام و خضر علیهما السّلام از اهل آن روستا رزق و طعام خواستند.

و از همین قبیل است اگر کسی بگوید: اگر فلانی نبود چنین و چنان می شد، پس اگر مقصود گوینده از این سخن آن باشد که فلانی فاعل مختار است (یعنی چه

ص: 21

1- سوره ی یوسف، آیه ی 23

2- قصص، 15

3- قصص، 18

4- یوسف، 43

5- نساء، 5

6- یوسف، 88

7- کهف، 77

خدا بخواهد و چه خدا نخواهد فلانی می تواند افعال خود را انجام دهد و خدا هیچ دخالتی نمیتواند بکند) چنین گوینده ای در اقسام کفار داخل می شود. اما اگر مقصود او علیت ظاهری باشد که ناشی از رابطه ای جزئی و اندک مناسبتی است، به کلی بی اشکال خواهد بود.

به همین جهت از سرور کائنات صلّ الله علیه وآله وسلّم وارد شده است که فرمود: «لولا قومی [قومک] حدیثوا العهد بالإسلام لهدّمت الکعبة»؛ اگر قوم من [قوم تو] تازه مسلمان نبودند کعبه را ویران می ساختم. (1)

و از ابوسفیان ثوری نقل شده است که گفت «لولا هذه الدّنيا لكان الملوک کذا»؛ اگر این دنیا نبود پادشاهان چنین و چنان بودند.

و از عمر نقل شده است: هنگامی که علی علیه السّلام او را به جایز نبودن گرفتن زیور آلات کعبه راهنمایی کرد گفت: «لولا-علی لافتضحنا»؛ اگر علی علیه السّلام نبود، رسوا و مفتضح می شدیم. (2)

و از پیامبر صلّی الله علیه وآله وسلّم روایت شده است که به علی علیه السّلام فرمود: «لولا أن تقول النّاس فيک ما قالت النصارى لقلت فيک کذا وکذا»؛ اگر مردم درباره ی تو همان را نمی گفتند که مسیحیان گفتند، در شأن تو چنین و چنان می گفتم. (3)

و در کتاب «صحیح الأثر» از عمر فاروق وارد شده است که گفت: «لولا علیٌّ لهلك عمر»؛ اگر علی علیه السّلام نبود، عمر هلاک می شد. (4)

و روایات دیگر از همین قبیل، (و در صورتی که چنین جملاتی اشکال داشتند لازم بود صحابه اعتراض کنند) لکن هیچ یک از صحابه بر وی اعتراض نکردند.

ص: 22

1- صحیح مسلم 969/2 باب نقض الکعبة وبنائها

2- ارجح المطالب ص 122، چاپ لاهور احقاق الحق 203/8 ح 8 به نقل از ربیع الابرار زمخشری

3- مسند احمد بن حنبل، 160/1، مستدرک حاکم 123/3

4- تاویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه ص 202، ینایع المودة، قندوزی ص 70 خوارزمی ص 48 احقاق الحق 182/8_192

قسم خوردن به غیر خدا، نیز اگر از آن اثبات مدّعا خواسته شود، شرعی نیست و إلاّ چنین قسمی، قسم حقیقی نخواهد بود و آن حدیثی که می گوید: «من حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»؛ هرکس به غیر خدا قسم بخورد، شرک ورزی کرده است (1)، حقیقت قسم خوردن حمل شده است و ان شاء الله در مقصد پنجم بیان خواهد شد.

و همچنین به کار بردن کلمه ی دست و پا و قَدَم و دیگر الفاظ نسبت به خدا به صورت حقیقی و بدون هیچ تأویل و توضیحی را بجز عده ی محدودی تصور و توهم نمی کنند، با آنکه ابوهریره از حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند: «إِنَّ النَّارَ لَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ رِجْلَهُ فِيهَا» (2) آتش پر نمی شود، تا آنکه خداوند پای خود را در آن بگذارد.

و از انس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ النَّارَ لَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ اللَّهُ قَدَمَهُ فِيهَا»؛ آتش پر نمی شود تا آن که خداوند قدم خود را در آن بگذارد. (3)

و از همین قبیل، نسبت دادن خندیدن و تعجب کردن به خداوند است، و مسلماً اراده ی معنای حقیقی از این الفاظ از طریقه مسلمانان دور است، (یعنی احدی نمی گوید واقعاً خداوند دهان دارد و وقتی امر عجیبی را ببیند تعجب میکند و دهان او باز می شود و فقههه میزند و دندانهایش پیدا می شود...). درحالیکه ابوهریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که فرمود: «لَقَدْ عَجَبَ اللَّهُ أَوْ ضَحِكَ اللَّهُ عَنِ فُلَانٍ وَفُلَانَةٍ»؛ خداوند از فلان مرد و فلان زن تعجب کرد یا خندید. و بعد از آن قصه ی حدیث را با معانی مختلف نقل کرد که منجر به اختلاف مبانی گردید. (4) [پس به خاطر اختلاف مقاصد و اهداف (گویندگان) مبانی اختلاف پیدا میکنند.]

مسأله ی افعال نیز همین طور است و شباهت به اقوال دارد، زیرا از برخاستن برای تواضع نهی کرده اند.

ص: 23

1- کنز العمال 687/16، 46328

2- مسند احمد 507/2 و 13/3

3- صحیح بخاری 167/8

4- صحیح بخاری 226/4

ابواسامه از پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم روایت می کند که روزی حضرت در حالی که به عصا تکیه می داد، بیرون آمد. پس برای او برخاستیم، حضرت فرمود: «لا تقوموا كما تقوم الأعاجم بعضهم لبعض»؛ همچون غیر عرب ها که برخی برای برخی دیگر قیام می کنند، قیام نکنید. (1) این حدیث را ابوداود نقل کرده است.

و ابن عمر روایت کرد که پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: «لا- يقيم الرجل الرجل من مجلسه ثم يجلس فيه، لكنّ نفساً حوا و توسّعوا»؛ نباید مردی، مرد دیگر را از جای خود بلند کند، سپس در جای او بنشیند، لکن مجال بدهید و جا بدهید. (2)

و از انس روایت شده است که گفت: (برای مسلمانان) شخصی محبوب تر از پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم وجود نداشت. مع ذلک هرگاه او را می دیدند، از جا برنمیخاستند. چون می دانستند اینکار را دوست ندارد. این حدیث را ترمذی روایت کرد و افزود این خبر صحیح است. (3)

بنابراین سزاوار است منع از قیام را بر قیام مخصوصی حمل کنیم (مثل آن که همچون رکوع کننده قیام کند، همان طور که ایرانیان قبل از اسلام چنین می کردند)

یا آنکه منع از قیام را بر اختلاف اغراض و مقاصد حمل نماییم، همان طوری که از معاویه روایت شده است که پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم فرمود: «من سرّه ان يتمثل له الرجال قیاماً فلیتیؤء مقعده من النار»؛ کسی که دوست داشته باشد (او را مسرور کند) که مردان ایستاده به خدمت، نزد او بیایند، پس جایگاه خود را از آتش پر کند. (4)

و ممکن است اعراض پیامبر صلّى الله عليه وآله وسلّم از چنین کاری، بخاطر اعراض آن حضرت از لذایذ دنیوی و رغبت نداشتن او در قیام دیگران بود، همان طوری که رغبتی به مباح ها و حلالهای دنیا نداشت.

ص: 24

1- سنن ابی داود 358/4، شماره ی 5230، کتاب الادب

2- مسند احمد بن حنبل 16/2_17

3- سنن ترمذی 84/5 شماره ی 2754

4- سنن ترمذی 84/5، شماره ی 2755، سنن ابی داود 358/4، شماره ی 5229

ابوسعید خدری روایت می‌کند: سعد، سوار بر الاغی پیش آمد، چون نزدیک مسجد رسید، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قوموا الی سیدکم»؛ به پیشواز سرور و سید خود بشتابید. (1)

و از عایشه نقل شده است که گفت: چهار زانو نشسته بودم، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تشریف آورد و همانطوری که عادت داشتم، خواستم در هنگام وارد شدن او قیام کنم، پس مرا منع کرد. (2)

این حدیث دلالت بر این مطلب دارد که قیام کردن برای عایشه در مقابل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امری عادی بود.

و این منع ممکن است به خاطر سببی خاص، همچون رغبت نداشتن به دنیا یا شکست دادن نفس باشد.

درباره ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است: هنگامی که جعفر با خبر بشارت فتح خیبر بازگشت، حضرت برخاست و فرمود: «ما أدری بآیتهما أنا أشدّ فرحاً بقدم جعفر مبشراً، أم بفتح خیبر»؛ نمی‌دانم به کدام یک از این دو حادثه بیشتر خوشحال هستم، برای آمدن جعفر با بشارت یا برای فتح خیبر؟» (3)

بعلاوه، روایات بسیاری در مستحب بودن تعظیم و بزرگداشت مؤمنین آمده است و بنا بر مطالبی که در تفاسیر معتبر وارد شده، تعظیم و بزرگداشت مؤمن را از نوع تعظیم و بزرگداشت شعائر الهی دانسته اند.

از ابوهریره نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به همراه ما در مسجد می‌نشست و با ما سخن می‌گفت و هرگاه بر می‌خاست، به خاطر برخاستن او، بر می‌خاستیم و بر همان حال بودیم تا آن که میدیدیم به خانه همسران خود داخل شده است. (4)

ص: 25

1- سنن ابی داود 355/4، شماره ی 5216

2- سنن ابی داود 355/4، شماره ی 5217

3- کنز العمال 665/11 و 323/13، شماره ی 36914

4- کنز العمال 221/7، شماره ی 18710

واثله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «انّ للمسلم لحقاً، اذا رآه اخوه تزحزح له»؛ محققاً برای مسلمان حقی وجود دارد، هرگاه او را ببیند، برای او از جای خود حرکت کند. (1)

این حدیث را بیهقی در کتاب «شعب الایمان» روایت کرده است.

و ممکن است این مطلب بر این مبنا استوار باشد که: اقسام تواضع به خاطر تفاوت زمانی با هم متفاوت باشند.

به هر صورت بعد از دقت کامل معلوم می شود، تفاوت اقوال و افعال ناشی از تفاوت مقاصد و حالات است.

و اختلاف حالات زاهدان، از همین باب است. برخی خوراک و پوشاک نیکو را رها کردند و به غذای خشک و لباس زیر قناعت کردند و برخی از بهترین غذا و نرم ترین لباس استفاده کردند.

و از طرفی بعضی از افعال گوناگون به احدی جز خدای تعالی نسبت داده نمی شوند مثل ایجاد کائنات و صنع موجودات، و بعضی دیگر به خدا نسبت داده نمی شوند مثل افعال قیح و نفرت انگیز، و برخی کارها، معانی و مقاصد مختلفی دارند که گاه به خالق متعال نسبت داده می شوند و گاه به مخلوقات.

ناگفته نماند که این قول هم بنابر گفته ی کسانی که قائل هستند فاعلی بجز خدا وجود ندارد صادق است و هم بنابر گفته ی مخالفین آنها.

(حال از کجا بدانیم مقصود گوینده کدام معناست؟ در پاسخ میگوییم:) معیار آن است که هرگاه احتمال اراده ی و جهی صحیح قیام کرد، باید کلام گوینده را بر همان وجه حمل کنیم، زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إدرؤا الحدود بالشبهات»؛ حدود (کیفر دادن) را با شبهات (و احتمالات) برطرف کنید. (2)

ص: 26

1- کنز العمال 41/9، کشف الظنون 574/1

2- کنز العمال 305/5، شماره ی 12958 و 309/5، شماره ی 12972

پس به جز خیر درباره ی مردم چیزی نگو و اخباری که دلالت بر نهی از سوء ظن می کنند، پس حال شک چگونه است؟ (زیرا اگر از سوء ظن نهی شده، به طریق اولی از شک هم نهی شده است).

از عایشه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إدرؤا الحدود عن المسلمین ما استطعتم »؛ تا جایی که می توانید حدود را از مسلمانان برطرف کنید. (1)

بنابراین مردم از جهت انجام چنین افعالی برچند گروه تقسیم می شوند:

عده ای علمای عامل هستند که مقاصد صحیحی دارند و در افعال و اقوال خود فقط بر جهات سالم از قیل و قال اعتماد می کنند (و از شبهات خودداری می کنند) و عده ای عوام جاهل هستند که به صورتی اجمالی بر نظریات علمای خود اعتماد کرده اند و توان و شایستگی بررسی حقیقت مطلب را ندارند. آنان نیز نزد خداوند صاحب عزت و جلال، معذورند.

و عده ای بر شیوه و طریقه ی گمراهی اعتماد کرده اند که چنین افرادی با انواع کیفرها مورد مؤاخذه قرار می گیرند. و حق آن است که تغییر پیدا کردن احکام، به خاطر تغییر پیدا کردن موضوعات از باب تشریح و بدعت گذاری در دین نیست، مثلاً مستحب است زنان برای شوهران، خود را زینت دهند. پس هرگاه پوشیدن لباس مشکی زینت باشد، مستحب می گردد و هرگاه قضیه عکس شود و میل به رنگ قرمز و زرد پیدا شود تکلیف نیز عکس می شود، و از طرفی رنگهای لباس با تفاوت مردم نیز تفاوت پیدا می کند، پس در هر زمان رنگ و نوعی از لباس مستحب می گردد، گاه لباسی در شهری لباس غیر متعارف و لباس شهرت محسوب می شود و در جایی دیگر لباس معمول و متعارف، در محلی لباس زنان باشد و در جایی دیگر لباس مردان.

همچنین زمانی مردم به عطر کافور رغبت داشتند، اما امروزه آن را نمی پسندند، و احترام و تکریم میهمان به کمک آوردن غذا نیز همین طور است.

ص: 27

مرکبهای سواری نیز همین گونه اند؛ بنابراین با اختلاف احوال، حالات نیز اختلاف پیدا می کنند.

شیوه ی تواضع و بالابردن ساختمان و لباس پارسایی و زهد و به کاربردن زهد در خورد و خوراک نیز با اختلاف زمانها و مکانها و احوال و مقاصد، اختلاف پیدا می کنند. و بسیاری از اختلافات موجود در اخبار بر همین اساس است.

آمادگی و تهیه ی ساز و برگ نبرد برای جهاد با کفار با بهترین انواع سلاح نیز مستحب است و در گذشته بهترین سلاح شمشیر و نیزه بود و در این دوران بهترین سلاح به تفنگ و سلاح گرم مشهور، تغییر پیدا کرده است.

و همچنین رفتن به بعضی از سرزمینها، هیچگونه استجابی ندارد، مگر آن که مقبره ی مسلمانان شود، (که در آن صورت زیارت اهل قبور مستحب می گردد و به تبع آن زیارت آن زمین مستحب می شود).

و گاه اختلاف احکام موجب اختلاف موضوعات می گردد. و چه بسا اختلاف بسیاری از اخبار نیز بر همین پایه استوار باشد و با اختلاف قرون و اعصار، روش مسلمانان نیز اختلاف پیدا کند.

خداوند، ما و شما را بر پیمودن راه مستقیم و عمل به شیوه ی سلیم موفق بدارد و در صورتی که بر حق باشی مرا به تو بازگرداند و در صورتی که حق همراه من و همراه غالب خلق باشد، تو را به سوی من بازگرداند.

فصل دوم: در بیان اختلاف ظواهر آیات و روایات و این که هر کدام از حق و باطل مأخذی دارند

همان طوری که روایت شده است: «إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَلِكُلِّ صَوَابٍ نُورًا»؛ برای هر حقیقی حقیقتی است و برای هر صوابی نوری وجود دارد (1)، پس هرکس به دنبال حق باشد، بدان راه یابد و هرکس دنبال باطل باشد، در جدال براساس باطل، میدانی خواهد داشت. پس آن کس که از جاده ی انصاف بیرون رود و راه گناه هلاکت پیش گیرد و به سیره ی اصحاب و تابعین رجوع نکند، می تواند به ظاهر قرآن مبین، برای چیزهایی که موجب خروج از شریعت سید مرسلین است، استناد و استدلال کند؛ زیرا فرقه ی «وعدیه» که منکر عفو الهی هستند و مؤاخذه ی بر تمام معاصی را واجب می دانند، می توانند به این آیه استدلال کنند: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (2)؛ و هرکس به اندازه ی ذره ای کار نیک کرده، (پاداش) آن را خواهد دید و هرکس به قدر ذره ای کار زشتی مرتکب شده آن کیفرش خواهد رسید.

و فرقه ی «وعدیه» که به کلی قائل به رفع مؤاخذه هستند و می گویند خداوند بر هیچ کدام از معاصی، احدی را مؤاخذه نمی کند، می توانند به این آیه استناد کنند: (يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا) (3)؛ ای بندگان من که (به واسطه ی معصیت) بر خود اسراف کردند، بگو

ص: 29

1- کنز العمال 25/1 ح 12 و 353/13

2- سوره ی زلزال آیه ی 7 و 8

3- زمر، 53

هرگز از رحمت خدا نومید نباشید، البته خدا همه ی گناهان شما را خواهد بخشید. زیرا وعده ی الهی هیچ گونه تخلفی ندارد.

و کسانی که خداوند را در عالم آخرت قابل رویت می دانند، به این آیه استناد می کنند: (وجوه یومئذٍ ناضره الی ربّها ناظرة) (1)؛ آن روز چهره ی طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و به پروردگار خویش نظر می کنند.

و کسانی که به کلی خداوند را قابل رویت نمی دانند، به این آیه استناد می کنند: (لا تدركه الأبصار و هو یدرك الأبصار) (2)؛ دیده او را درک نمی کنند و او دیده ها را درک می کند.

و قائلین به این که خداوند بر روی عرش نشسته است، به این آیه استناد می کنند: (الرّحمن علی العرش أستوی) (3)؛ خداوند رحمان بر عرش استیلا یافت.

و آن کسانی که نشستن خداوند را بر عرش نفی می کنند، به این آیات استناد می کنند: (إنّ الله معنا) (4)؛ نگران مباش که خدا با ماست.

و (إنّ معی ربّی سیهدین) (5) به حتم پروردگارم با من است، او مرا هدایت خواهد کرد.

و (و ما یکون من نجوی ثلاثة الا و هو رابعهم) (6)؛ هیچ رازی را سه نفر با هم نگویند جز آن که خداوند چهارم آنان است.

کسانی که برای خدا جسم و اعضا و جوارح قائل هستند به امثال این آیه استناد می کنند: (یدالله فوق ایدیهم) (7)؛ دست خدا بالای دست آنهاست.

و مخالفان آنها به این آیه و امثال آن استناد می کنند: (لیس کمثله شیء) (8)؛ خدای یکتا را هیچ مثل و مانندی نیست.

ص: 30

1- قیامة، 22، 23

2- انعام، 103

3- طه، 5

4- توبه، 40

5- شعراء، 62

6- مجادله، 7

7- فتح، 10

8- شوری، 11

و کسانی که جایز می دانند پیامبران گناه و معصیت کنند، به این آیه استناد می نمایند: (و عصی آدم ربّه فغوی) (1)؛ و آدم نافرمانی خدا کرد و گمراه شد.

و مخالفان آنها به مثل این آیه استناد می کنند: (لاینال عهدی الظالمین) (2)؛ عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

و کسانی که می گویند تمام افعال خلاق را خدا انجام می دهد، به این آیات استناد می کنند: (خالق کلّ شیء) (3)؛ او خالق تمام اشیاء است، و آیدی (کلّ من عند الله) (4)؛ همه چیز از نزد خداست.

و مخالفان آنها به این آیه استناد می کنند: (ما اصابك من حسنة فمن عند الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك) (5)؛ هر آنچه از انواع نیکویی به تو رسد از جانب خداست و هر بدی رسد از نفس توست.

و کسانی که میگویند کفار مکلف به انجام فروع دین هستند، به عمومیت این آیه استناد می کنند (یا ایّها النّاس اعبدوا ربکم) (6)؛ ای مردم! پروردگار خویش را و عبادت کنید.

و کسانی که تکلیف آنها (کفار) را نفی می کنند، با خطاب این آیه استناد می کنند: (یا ایّها الّهذین آمنوا) (6)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید!

... و آیات دیگری که هر کدام مطلبی را اثبات می نمایند.

در فروع فقهی نیز مسأله از همین قرار است، زیرا هر یک از فقها همان طور که بر کسی مخفی نیست، مأخذی از قرآن و سنت دارند که با مأخذ دیگر فقها تفاوت دارد.

و کسی که میخواهد تمام اشیاء را بر خود مباح کند، به این آیه استناد می کند: (خلق لکم ما فی الأرض) (7)؛ خداوند آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

ص: 31

1- طه، 121

2- بقره، 124

3- انعام، 102

4- نساء، 78

5- نساء، 79

6- حج، 77

7- مائده، 3

و یا استناد به آیاتی می کند که بر حلال بودن تمام مخلوقات خدا به جز مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی که به غیر نام خدا ذبح شده، دلالت دارد. (1)

خلاصه آن که هر کس که دنبال عناد و تعصب باشد، مسلماً آیه ای از قرآن یا سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد که به عنوان مدرک به آن استناد می نماید. و براین اساس مادامی که تقوای الهی مانع نشود، چنین شخصی، صاحب مذهب و رأی می گردد و با فضلا به مباحثه و با علما به مناظره می پردازد.

یکی از فحول علمای گذشته، سخن جالبی دارد. او می گوید: «اگر تقوای الهی نبود، مسائل شرعی در دست من مانند موم نرمی بودند که به هر صورت می خواستم آن را تغییر می دادم».

و می گویند یکی از فضلا در میان جمعی از مردم، قطعه کاغذی به دست گرفت و با ادله و براهین برای آنها ثابت کرد که قطعه ای طلاست، تا جایی که همگی آن را قبول کردند.

اما کسی که درصدد جلب رضایت خدای جبار بوده و امید فوز به بهشت و ترس از عذاب آتش داشته باشد، ابتدا به «تعادل ادله» و پس از آن به «مرجحات خارجی» نظر می کند.

مرجحات خارجی اولین مرجح، خارجی دقت در شیوه ی اصحاب و سیره ی آنهاست؛ زیرا شیوه و سیره ی آنها بزرگترین شاهد بر احکام خداوند جبار و سنت پیامبر مختار صلّ الله علیه و آله و سلم است. زیرا برای هر ملّتی شیوه ای وجود دارد که در هنگام بروز شبهات بدان بازگشته و بر آن اعتماد می کنند.

از طرفی، گاه با دقت کردن در اعمال اتباع و اشیاع و رعایا و خدمتگزاران و

ص: 32

اطرافیانِ اُمرا، پی به نظریات و اعمال آن اُمرا می بریم، زیرا اثر دلالت بر مؤثر و مُنتهی دلالت بر ابتدا می کند.

فاصله ی طولانی بین زمان ما و زمان صدور آیات و روایات باعث مخفی شدن بسیاری از امور گردیده است، و چون در مسأله ای اجماع و اتفاق حاصل شود، نزاع و اختلاف بر طرف می شود، همچنین اگر امری بین متقدمین، مشهور و ظاهر باشد، دلیلی نداریم که از آن منصرف شویم و به اقوال شاذ و نادر رو بیاوریم.

بنابراین معلوم شد: ملاک و میزانی که هیچ عیبی ندارد و هیچ نقصی عارضش نمی شود، تنها مراجعه کردن به سخنان صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین (1) است، زیرا سخنان آنها توضیح دهنده و کاشف از احکام سید رسولان صلی الله علیه و آل و سلم است. و هنگامی که اخبار در برخی از موارد که ذکر کرده و شرح دادیم، اختلاف پیدا کنند، لازم است به آنان رجوع کنیم و در تصحیح اخبار بعد از خدا به آنها اعتماد نماییم.

بعلاوه، روایاتی که دلالت بر جایز بودن اموری می کنند که منع کنندگان، آنها را جایز نمی دانند (2) موارد آن بیشتر بوده و تعداد وافر دارند، و به ظاهر قرآن و سنت و کلام اصحاب نزدیک ترند.

خداوند متعال ما و شما را از متمسکین به ریسمان محکم الهی و مشتاقان سرای آخرت قرار دهد که سرای آخرت بهتر و ماندگارتر است. و خداوند ولی توفیق است و رشته ی زمام تحقیق در دست اوست.

ص: 33

-
- 1- صحابه کسانی هستند محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده اند و تابعین کسانی هستند که محضر رسول خدا را درک نکرده اند اما محضر اصحاب را درک کرده اند و تابعینِ تابعین، تنها محضر تابعین را درک کرده اند.
 - 2- آنها اموری همچون توسل و تبرک جستن و شفاعت و زیارت و درخواست از غیر خدا را جایز نمی دانند.

فصل سوم: در بیان میزانی که هنگام تشابه امور بدان مراجعه می کنند

مرجع و میزان در هنگام اشتباه امور، شیوه ی صحابه و تابعین و اجماع مسلمین است. خداوند تعالی می فرماید: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى) (1)؛ و راهی غیر طریقه ی اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده و اگداریم.

و فرمود: (انّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا) (2)؛ خداوند اراده کرده است از شما خاندان پیامبر رجس هر پلیدی را دور کند و شما را به بهترین وجه پاک گرداند.

و از ابن عمر نقل شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لا تجتمع أمتي او قال أمة محمد علي ضلال و يدالله علي الجماعة و من شدّد، شدّد في النار»؛ امت من [امت محمد] برگمراهی جمع نمی شوند و دست خدا بر (سر) جماعت است و هرکس از جماعت بیرون رود در آتش است. (3) این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و از ابن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اتبعوا السواد الأعظم فإن من شدّد نبذ، شدّد في النار»؛ پیرو جمعیت عظیم باشید، زیرا هرکس جدا شود، رها می شود، و در آتش افکنده می شود. (4)

ص: 34

1- نساء، 115

2- احزاب، 33

3- سنن ترمذی 405/4 کتاب الفتن

4- مسند احمد بن حنبل 278/4 و 383، سنن ابن ماجه 1303/2، کنز العمال 156/12

و از عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من سرّه بحبوحه الجنة فليلزم الجماعة، فإنّ الشيطان مع الفرد الواحد و هو عن الاثنين ابعده »؛ کسی که او را بحبوحه ی بهشت شادمان می کند، باید همراه جماعت باشد، زیرا شیطان همراه فرد واحد است و او از دو نفر دورتر است. (1)

و از اسامة بن شریک نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « أیما رجلٌ یفرّق بین أمتی فاضربوا عنقه »؛ هرکس بین امت من تفرقه افکنی کند او را گردن بزنید. (2) این حدیث را نسائی روایت کرده است.

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « إنّ الله أجازکم من خلال ثلاث (وعدّها منها) ان تجتمعوا علی الصّدّ لال »؛ خداوند شما را از سه صفت ایمن گرداند... و اینکه بر گمراهی جمع شوید. (3)

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « ما اجتمعت أمتی علی خطأ »؛ امت من بر خطا جمع نمی شود. (4)

و حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرمود: « علیکم السّواد الأعظم و انّ الشاذّة للذّنب »؛ همراه سواد اعظم (جمعیت مسلمانان) باشید و جدا شده طعمه ی گرگ است. (5)

و از عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « اصحابی کالتّجوم بأیهم افتّديتم اهتديتم »؛ اصحاب من چون ستارگانند، به هر کدام آنها اقتدا کنید هدایت شده اید. (6)

و رزین از عمر نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « سألت ربّي عن اختلاف أصحابي فأوحى إليّ أن أصحابك بمنزلة التّجوم بعضها أقوى من بعض ولكلّ نور، »

ص: 35

1- سنن ترمذی 404/4، شماره ی 2165

2- مسند احمد بن حنبل 261/4 و 341، سنن نسائی، کتاب التحريم حدیث 6 صحیح مسلم 1479/3

3- سنن ابی داود 98/4، شماره 4253، کنز العمال 155/2

4- سنن ابن ماجه 1303/2، شماره ی 3950

5- نهج البلاغه ص 184 خطبه ی 127

6- الطرائف، ص 523

فمن أخذ بما هم عليه من إختلافهم فهو عندي علي هدى»؛ درباره ی اختلف اصحاب خود از پروردگارم سؤال کردم، پس به من وحی کرد که: اصحاب تو مانند ستارگان هستند، بعضی قوی تر از بعضی دیگر و برای هر کدام نوری وجود دارد، پس هرکس با وجود اختلف آنها به نظرشان عمل کند نزد من بر هدایت است. (1)

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»؛ اهل بیت من همچون کشتی نوح هستند، هرکس در آن سوار شد نجات یافت و هرکس از آن تخلف کرد هلاک گردید. (2)

و از ابو هریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَ سَلَكَ الْأَنْصَارُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا لَسَلَكَتِ الْوَادِي الْأَنْصَارُ»؛ اگر تمامی مردم درّه ای را طی کنند و انصار درّه یا شعبی را طی کنند، من دره ی انصار را طی خواهم کرد. (3)

و از زید بن ارقم نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای سخنرانی برخاست و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ تَأْتِيَنِي رُسُلُ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَأَهْلَ بَيْتِي، أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي»؛ ای مردم! محققاً من بشر هستم و نزدیک است که رسولان پروردگارم نزد من آیند و من اجابت کنم (یعنی نزدیک است فرشتگان برای گرفتن جانم بیایند و من قبول کنم) و من در میان شما دو وزنه ی گرانها به یادگار گذاشته ام، کتاب خدا که در آن هدایت است و اهل بیت خود، درباره ی اهل بیت خود شما را به خدا متذکر می کنم. (4)

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از جابر روایت شده است که گفت: پیامبر را در یکی از حج ها دیدم که سخنرانی می کرد، پس شنیدم که چنین می فرمود «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فَيْكُمْ مَا

ص: 36

1- كنز العمال 181/1 حدیث 917

2- مستدرک حاکم 150/3 ، 151 مناقب ابن مغزالی ص 132 و 134 ، صواعق ابن حجر ص 234 تاریخ بغداد 91/12

3- صحیح مسلم 736/2 ح 135

4- صحیح مسلم 1873/4 شماره 2408/36

إِنْ [أَخَذْتُمْ] تَمَسَّكُمْ بِهِنَّ تَضَلُّوا بَعْدِي، كِتَابُ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ أَي مَرْدَم! مِنْ دَر مِيَانِ شَمَا چِيزِي بِه يَادِگَارِ گِذَاشْتَمُ كِه اِگَر بَدَانِ تَمَسَّك كَنِيد بَعْدِ اَز مَن هَرگِز گَمْرَاه نَمِي شَوِيد، كِتَابِ خُدا وَ عِتْرَتِ خُود كِه اَهْلِ بَيْتِ مَن هَسْتَنْد». (1)

این حدیث را ترمذی روایت کرده است و نزدیک به همین مضمون را زید بن أرقم نیز روایت کرده است. (2)

و از حذیفه نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: « اِقْتَدُوا بِالَّذِي مِنْ بَعْدِي، أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ »؛ بِه كَسِي كِه بَعْدِ اَز مَن مِي آيِد اِقْتَدَا كَنِيد، يَعْنِي اَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٍ. (3)

و از جبیر بن مطعم نقل شده است که زنی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: اگر شما را نیابم به چه کسی رجوع کنم؟ حضرت فرمود: «إِنِّي أَبَا بَكْرٍ وَ عَمْرٍ»؛ بِه اَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٍ رَجُوعِ كُن. (4)

و از ابن عمر نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَضِعَ الْحَقِّ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ يَقُولُ بِهِ»؛ حَقِّ بَرِ زَبَانِ عَمْرٍ قَرَارِ دَادِه شُد كِه بَدَانِ سَخْنِ مِي گُويِد. (5)

و از ابوداود نقل شده است که ابودر فرمود: «إِنِ الْحَقَّ وَضِعَ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ يَقُولُ بِهِ». (6)

و از عقبه بن عامر نقل شده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عَمْرٍ»؛ اِگَر بَعْدِ اَز مَن پِيَامْبَرِي بَاشَد، عَمْرٍ خُواهِد بُود. (7)

ص: 37

1- سنن ترمذی 621/5 شماره ی 3786، باب مناقب اهل بیت النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

2- سنن دارمی 431/2، سنن ترمذی 622/5 شماره ی 3788

3- سنن ترمذی، 569/5، کنز العمال 560/11

4- سنن ترمذی، 574/5_575 شماره ی 3676 و ترمذی بعد از نقل این حدیث گفته است این حدیث از این جهت غریب است.

5- سنن ترمذی 576/5_577، شماره ی 3682 و بعد از آن گفته است این حدیث حسن است و از این جهت غریب است.

6- همان مأخذ

7- سنن ترمذی 578/5 ح 3686 و بعد از نقل حدیث گفته است این حدیث حسن و غریب است و فقط از حدیث مشرح بن هاعان بدست آمده است.

و از سعد بن ابی وقاص نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «أنت منى بمنزلة هارون من موسى»؛ منزلت و شأن تو نسبت به من همچون منزلت و شأن هارون نسبت به موسی است. (1)

عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل میکند که فرمود: «ما أظلت الخضراء ولا أفلت الغبراء من ذی لهجة أصدق من أبي ذر»؛ آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین کسی را بر خود حمل نکرده است که صادق تر از ابوذر باشد. (2)

این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «اللهم عدل [ادر] الحق مع علی علیه السلام حیث ما دار»؛ خداوندا، حق را هم تراز [همراه] علی علیه السلام قرار ده، هرکجا دور بزندی. (3)

این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و از عمّار نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: «إذا سَلَكَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرِيقاً وَسَلَكَ النَّاسُ غَيْرَهُ فَاسْأَلْكَ طَرِيقَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ هرگاه علی علیه السلام راهی را پیمود و مردم راهی دیگر پیمودند، پس تو راه علی علیه السلام را طی کن. (4)

و از ابن مسعود نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ أَصْحَابِي كَانُوا أَفْضَلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَبْرَهَا قُلُوباً وَأَعَمَّقَهَا عِلْماً أَلَى أَنْ قَالَ فَاعْرِفُوا لَهُمُ الْفَضْلَ وَاتَّبِعُوا آثَارَهُمْ وَتَمَسَّكُوا بِمَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ أَخْلَاقِهِمْ وَسِيرَتِهِمْ، فَانْتَهَمَ كَانُوا عَلِيَّ هَدْيَ مُسْتَقِيمٍ»؛ اصحاب من بهترین این امت هستند و نیکوترین دلها و عمیق ترین علوم را دارا هستند... پس برتری آنها را بدانید و آثارشان را پیروی کنید و تا میتوانید به اخلاق و سیره ی آنها تمسک کنید، زیرا آنان بر هدایت مستقیم هستند. (5)

این حدیث را رزین روایت کرده است.

ص: 38

1- سنن ترمذی 599/5 ح 3731

2- سنن ترمذی 628/5 ح 3801-3802

3- سنن ترمذی 5915 - 592 ح 3714

4- فرائد السمطين 178/1 ح 141

5- صحيح مسلم 1962/4

و عرباض بن ساریه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ما نماز خواند و موعظه کرد و فرمود: «إِنَّ مَنْ يَعِيشَ مِنْكُمْ بَعْدِي سَيَرَى اخْتِلافاً كَثِيراً عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ»؛ هر کدام از شما که بعد از من زنده بماند، بر شما اختلاف بسیاری نسبت به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده خواهد دید، به آن تمسک کنید و با دندان آن را بگیرید. و از امور جدید برحذر باشید، زیرا هر امر جدیدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است. (1)

این حدیث را احمد و دیگران روایت کرده اند.

و از ابو هریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ هرکس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. (2)

و از حارث اشعری نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَنْ خَرَجَ عَنِ الْجَمَاعَةِ بِقَدْرِ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ عَنِ عُنُقِهِ»؛ کسی که از جماعت به اندازه یک وجب بیرون رود، ریسمان اسلام را از گردن خود برداشته است. (3)

و از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ مَنْ أَفْرَقَ الْجَمَاعَةَ بِشِبْرٍ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ [و خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ]»؛ کسی که از جماعت به اندازه یک وجب جدا شود، به مرگ جاهلیت مرده و از طاعت خارج شده و از جماعت دوری گزیده است. (4)

و از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي تَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَفِيهَا تَاجِ سُوْيٌ وَاحِدَةٌ، فَسُئِلَ عَنْهَا، فَقَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ الْيَوْمَ وَأَصْحَابِي»؛ امت من بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد و جز یک فرقه ی

ص: 39

1- احمد بن حنبل 126/4 121

2- کنز العمال 103/1، ح 463 و 464

3- مسند احمد بن حنبل 332/3

4- صحیح مسلم 1477/4 ح 1849/55

نجات یافته ای در آن فرقه ها نیست، پس از حضرت درباره ی آن فرقه سؤال کردند، فرمود: آنچه امروز من و اصحاب من بر آن هستیم. (1) ... و اخبار دیگری که همین مضمون را بیان می کنند.

مقتضای این اخبار لزوم رجوع به سیره و شیوه ی اصحاب است و در صورت مشکل شدن ادله، تنها میزان و معیار، همین سیره و شیوه است و به زودی بیان می کنیم تمام این افعالی که مورد انکار واقع شده و گرفتار اشکال و ایراد گردیده اند از اصحاب صادر شده اند و روش آنان بر انجام آن افعال استمرار داشته است. افزون بر آن که در سنت، روایاتی وجود دارند که دلالت بر جایز بودن آنها می کنند.

حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است و آن را ذکر کردیم که می فرماید: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَىءٌ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا»؛ اسلام غریبانه شروع شد و در آینده غریبانه باز می گردد (2)، منافاتی با آنچه ذکر کردیم ندارد؛ زیرا فرقه ی اسلام در میان طوائف، کفر مانند نقطه ای در دریاست.

ابوسعید خدری روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ما أنتم في الناس الأكشعرة بيضاء في جلد الثور الأسود»؛ شما در میان مردم، تنها مانند یک موی سفید در پوست گاو نر سیاه هستید. (3) و غریب شدن اسلام در دوران دجال و امثال او، در تصدیق این خبر کافی است.

ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که فرمود: «لا تقوم الساعة إلا على شرار الخلق»؛ ساعت قیامت برپا نمی شود، مگر بر بدترین خلق. (4)

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از ابوسعید خدری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أنه لا تقوم الساعة

ص: 40

1- سنن ابن ماجه 2/1322، سنن ابی داود 4/198، کنز العمال 1/380

2- صحیح مسلم 1/130 _ 131 شماره ی 232 / 145 و 146

3- مسند احمد بن حنبل 3/33

4- صحیح مسلم 4/2268 شماره ی 131 / 2949، باب قرب الساعة

حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ ، اللَّهُ؛ سَاعَتِ قِيَامَتِ بَرِّئَا نَمِي شُود، مَغْرَ آن كِه رُوي زَمِينِ، اللَّهُ، كُفْتِه نَشُود. (1)

و تمام کارهای اعراب (بادیه نشین) که در معرض دید اصحاب انجام می گرفت و مورد منع و انکار آنها واقع نمی شد، مسلماً، مورد رضایت آنان (اصحاب) بوده است؛ والأحتماً انکار و منع می کردند.

برای همین، در این رساله، بسیاری از کارهایی را که خود اصحاب و دیگران در آن زمان انجام داده بودند، نقل کردیم.

به هر صورت، کلامی نیست که در ادله، عام و خاص و ناسخ و منسوخ و مجمل و مبین و مطلق و مقید و قطعی الصدور ظنی الدلالة و قطعی الصدور والدلالة یافت می شود.

و از جهت اختلاف سند، بعضی از ادله، صحیح و بعضی ضعیف و بعضی حسن و موثق و قوی هستند. بنابراین ناچار باید به مرجحات از جهت سند یا از جهت دلالت یا از جهت سبک عبارت یا از جهت زیادی روایات یا از جهت شهرت در فتوی یا از جهت موافقت یا مخالفت با اصول یا از جهت موافقت و مخالفت با عموم یا از جهت موافقت و مخالفت با قرآن و سایر مرجحات، مراجعه کنیم و در آنها تأمل نماییم. و هنگامی که مرجحی در کار نباشد (و در تشخیص خبر صحیح) سرگردان شدیم، هیچ وسیله ای به جز انتخاب اصحاب و دقت در نظریات آنها، در تمامی موارد، باقی نمی ماند.

و آنچه امروزه، از روش قوم بر آن هستیم (و شیوه ی مسلمانان را که مطابق آن عمل می کنیم و بدان اعتقاد داریم) روایات، ما را به آن رسانده است و شیوه ی صحابه بر آن استمرار داشته است. و من اندکی از بسیار آن را ذکر کردم، تا حال گذشتگان معلوم شود و منع و انکاری متوجه آیندگان آنان نشود.

ص: 41

ای برادر من! قسم به خدایی که آسمان را برافراشت و زمین را بر آب گستراند، من وقتی به خاطر مکارم اخلاق و خوش رفتاری تو با مردم پاسخت را دادم، ترسیدم مبادا درباره ی مشایخ بزرگوار و علمای نیکوکاری که نایب شارع مقدس و دربان شریعت هستند، پرچم بدگویی را حمل کنی.

خداوند ما و شما را معصوم دارد و ما و شما را از شرّ جهل در امان بدارد که خدا توفیق دهنده است.

و اما مقاصد ...

این رساله هشت مقصد دارد که عبارت اند از :

ص: 42

- مقصد اول: پژوهشی در انواع و اقسام کفر
- مقصد دوم: معنی عبادت چیست؟
- مقصد سوم: در ذبح و قربانی برای غیر خدا
- مقصد چهارم: نذر برای غیر خدا
- مقصد پنجم: قسم خوردن به غیر خدا
- مقصد ششم: مطالبی درباره ی «استغاثه»
- مقصد هفتم: «توسّل»
- مقصد هشتم: «شفاعت»

اشاره

پژوهشی در انواع و اقسام کفر

قسم اول: کفر انکار

این قسم از کفر با انکار وجود خدایان یا اثبات اینکه غیر خدای یگانه (بت‌ها)، همان خدای یگانه است، یا با انکار معاد یا نبوت پیامبر ما که شریف‌ترین بندگان است، محقق می‌شود.

قسم دوم: کفر شرک

این قسم از کفر با اثبات شرک برای خداوند واحد قهار تحقق می‌یابد.

قسم سوم: کفر شک

این قسم از کفر، با شک کردن در یکی از اصول سه‌گانه‌ی اسلام و یا شک در نبوت پیامبر مختار صلی الله علیه وآله وسلم، نه برای بحث و تحقیق، محقق می‌شود. البته معلوم است که توهماتمانند تخیلات هنگام خوابیدن، ربطی به شرک ندارند.

قسم چهارم: کفر هتک حرمت دین

با ادرار کردن بر مُصحف شریف یا در کعبه، یا با دشنام گفتن برخاتم پیامبران محقق می‌شود.

قسم پنجم: کفر جحود (انکار به زبان و اعتقاد به قلب)

این قسم از کفر با انکار اصول اسلام به زبان و اعتقاد به آنها در دل، تحقق می یابد. خداوند تعالی می فرماید (و جحدوا بها و استیقننَّتها أَنفُسَهُمْ) (1)؛ و با آنکه پیش خود به یقین دانستند، باز از سرکبر و نخوت و ستمگری آن را انکار کردند.

قسم ششم: کفر نفاق

این قسم از کفر با انکار اصول اسلام در دل و اقرار کردن به آنها با زبان محقق می شود. خداوند تعالی می فرماید: (و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) (2)؛ و گروهی از مردم منافق می گویند به خدا و به روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که ایمان نیاورده اند.

قسم هفتم: کفر عناد

در این قسم با زبان اقرار می کند و در دل اعتقاد دارد لکن خود را در میدان بندگی خدا وارد نمی کند، بلکه چون ابلیس بر خداوند تعالی جرات می یابد.

قسم هشتم: کفر نعمت

در این قسم، نعمت خداوند را ناچیز می شمارد، و خود را چنان می بیند که در محدوده ی نعمتهای خدا داخل نشده است.

قسم نهم: کفر انکار ضروریات دین

مانند انکار نماز و روزه و حجّ و...

ص: 46

1- نمل 14

2- بقره، 8

مسئلاً هر گناه کبیره ای انسان را از دین خارج نمی کند، زیرا حتی در ابتدای آمدن اسلام، مردم از گناه جدا نمی شدند و همواره مرتکب معاصی می شدند. برای همین حدود و تعزیرات وضع شدند و احکام الهی در گذر زمان اقامه گردیدند.

بله، گاه بخاطر بزرگ شمردن گناه و بر حذر کردن از آن و تشبیه مجازات آن به مجازات کفر، بخاطر بزرگی و عظمت آن گناه، اسم کفر بر آن اطلاق می شود. بنابراین در شرع، کفر دو گونه است: «کفر صغیر»، که موجب خروج از اسم اسلام نمی شود؛ و «کفر کبیر» که بدون هیچ بحثی موجب خروج از اسم اسلام می شود.

و در صورتی که بنا را بگذاریم هر آنچه اسم کفر بر آن اطلاق شود، موجب کفر شود، به جز عده ی ناچیزی از مردم، از کفر نجات نمی یابند.

بنابراین، همان طوری که گذشت، اطلاق اسم کفر گاهی برای بیان عظمت گناه است. و گاه از آن چنین اراده می شود که چه بسا این گناه بالأخره منجر به کفر می شود، همان طور که در حدیث وارد شده است: «إِنَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ نَكْتَةً بَيْضَاءَ، فَإِذَا عُصِيَ بِاللَّهِ إِسْوَدَّ مِنْهَا جَانِبٌ وَهَكَذَا إِلَى أَنْ يَتِمَّ السَّوَادُ، فَذَلِكَ الَّذِي طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ»؛ در قلب هر مؤمنی نقطه ی سفیدی وجود دارد، پس هنگامی که خداوند معصیت شود یک طرف آن سیاه می شود... تا آن که تمام آن سیاه می گردد پس همان کسی است که خداوند بر قلب او مهر زده است.

(1)

روایاتی که دلالت می کنند لفظ کفر بر سایر معاصی نیز اطلاق می شود، در کلام شارع بسیار یافت می شوند. از جمله، روایتی است که انس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است، حضرت فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَأَعْهَدَ [لَا تَقِيَّةَ] لَهُ»؛ کسی که به عهد خود وفا نمی کند [تقیه نمی کند] دین ندارد. (2)

و از ابو هریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَتَّقِلُ حِينَ يَقْتُلُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛

ص: 47

1- اصول کافی 271/2 _ 273

2- کنز العمال 96/3، شماره ی 5665

زناکار در حال زنا مؤمن نیست و شارب خمر در هنگام شرب خمر مؤمن نیست و قاتل در هنگام قتل مؤمن نیست. (1)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ عَلَامَةَ النِّفَاقِ الكَذِبُ وَ سَوَاءُ الخَلْقِ وَ الخِيَانَةُ»؛ نشانه ی نفاق، دروغ گفتن و بد اخلاقی و خیانت است. (2)

و از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ النِّفَاقَ عِبَارَةٌ عَنِ اربَعٍ: الخِيَانَةُ وَ الكَذِبُ وَ العَدْرُ وَ الفَجْرُ؛ نفاق عبارت از چهار امر است: خیانت و دروغ و فریب و گناه. (3)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ المِرَاءَ فِي القُرْآنِ کُفْرٌ»؛ جدال کردن در قرآن کفر است. (4)

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «لَا يَفُوتُ حَضُورَ الجَمَاعَةِ الاَّ مُنَافِقٌ»؛ حضور جماعت را به جز منافق از دست نمی دهد. (5)

و از ابوذر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه»؛ مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او ایمن باشند. (6)

و از عبدالله بن مسعود نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ الرُّقِيَّ وَ التَّمَائِمَ مِنَ الشَّرْكِ»؛ افسونگری و تمائم از شرک است. (7)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من قال مطرنا بکوکب کذا فهو کافر»؛ کسی که بگوید باران ما به خاطر فلان ستاره است کافر است. (8)

ص: 48

1- صحیح مسلم 77/1، سنن ابن ماجه 1298/2 _ 1299

2- صحیح مسلم 78/1 شماره 107، سنن ترمذی 20/5، شماره ی 2631

3- صحیح مسلم 78/1، شماره ی 106، سنن ترمذی 20/5، شماره ی 2632

4- کنز العمال 616/1، ح 2838

5- صحیح مسلم 451/1

6- سنن بیهقی، 187/10

7- مستدرک حاکم 217/4

8- مسند احمد بن حنبل 429/3، صحیح مسلم 84/1

و از زید بن خالد نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من قال مطرنا بنوء كذا فهو كافر»؛ هرکس بگوید باران ما به خاطر فلان ستاره است، کافر است. (1)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من أتى حائضاً أو أمرته في دبرها فقد كفر بما أنزل الله»؛ هرکس با زن حائض یا زنی در دبر بیامیزد، به آنچه خداوند نازل کرده (قرآن) کافر شده است. (2)

این حدیث را دارقطنی و ابن ماجه و ترمذی روایت کرده اند.

و از عمر بن لبید نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «الزُّيَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ»؛ ریا شرک کوچک است. (3)

و از ابوسعید نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ الزُّيَا شَرْكَ خَفِيٍّ [الشَّرْكَ الْخَفِيَّ]؛ ریا شرک پنهان است. (4)

و از عمر بن الخطاب نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ كَسْبَ الزُّيَا شَرْكَ»؛ به دست آوردن مال ریا، شرک است. و «إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شَرْكَ خَفِيٍّ»؛ اندک ریا، شرک نهان است. (5)

و از شداد بن اوس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من صَلَّى يَرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ يَرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يَرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ»؛ هرکس نماز بخواند و ریا کند، شرک ورزیده است و هرکس روزه بگیرد و ریا کند، شرک ورزیده است و هرکس صدقه دهد و ریا کند، شرک ورزیده است. (6)

و روایت کرد که: «إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ»؛ به درستی که ترک کننده ی نماز کافر است. (7)

ص: 49

1- صحیح مسلم 84/1، مسند احمد بن حنبل 117/4

2- سنن ابن ماجه 209/1، ح 639، سنن ترمذی 243/1

3- مسند احمد 428/5 - 429

4- سنن ابن ماجه 1406/2 ح 4204

5- کنز العمال 156/3، ح 5974 و 472/3 ح 747

6- کنز العمال 482/3 ح 7528

7- سنن ابن ماجه 342/1

... و روایات دیگری که بر همین مطلب دلالت می کنند، بلکه اندک معصیتی وجود دارد که از اطلاق کفر در امان مانده است.

بنابراین، هیچ ثمره ای برای حدود و تعزیرات و اجرای آنها باقی نمی ماند و (با ارتکاب گناهان) لازم است که حکم به کفر و ارتداد بندگان داده شود و جز عده ی قلیلی از زندگان و مردگان، از کفر، نجات و رهایی نداشته باشند، و لازم است که در تمامی محافل، خطبا و گویندگان، بر همین مبنا سخن بگویند و خبر آن در تمام دنیا شایع گردد، در حالی که سیره ی معهود پیامبر و صحابه و تابعین و تابعین تابعین چنین نبود، بلکه در تعامل با مردم تنها به اظهار شهادتین بسنده می کردند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرمود: «أَمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا الشَّهَادَتَيْنِ»؛ مأمور شده ام با مردم قتال کنم تا آن که شهادتین را بگویند. (1)

و از ابوهریره نقل شده است که مرد مختثی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آوردند (مردی که تمایلات زنانه داشته و خود را شبیه آنها کند) که دست و پای خود را به حنا رنگین کرده بود. حضرت فرمود: او چه کرده است؟ عرض کردند: خود را شبیه زنان می کند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به بقیع تبعید کرد. گفته شد: ای رسول خدا، چرا او را نمی کشی؟ حضرت فرمود: «نُهِبْتُ عَنْ قَتْلِ الْمُصَلِّينَ»؛ از کشتن نمازگزاران نهی شده ام. (2)

و عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرد که فرمود: «إِنَّ قِتَالَ الْمُسْلِمِينَ كُفْرٌ»؛ مقاتله با مسلمانان کفر است. (3)

و از ابن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِنَّ نِسْبَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَى الْكُفْرِ، كُفْرٌ»؛ نسبت دادن مسلمانان به کفر، کفر است. (4)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِنْ قَالَ الرَّجُلُ هَلَكَ النَّاسُ

ص: 50

1- صحیح مسلم 52/1_53

2- کنز العمال 390/4، ح 11062

3- صحیح مسلم 81/1

4- صحیح مسلم 79/1

فهو أهلکهم»؛ اگر مردی بگوید مردم هلاک شدند، مسلماً او هلاک شده ترین آنان است. (1)

و از ابن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله، محمد رسول الله و يقيمون الصلوة و يؤتون الزکوة فإن فعلوا ذلك عصموا مني دمانهم و اموالهم و حسابهم على الله»؛ مأمور شده ام با مردم تا زمانی قتال کنم که شهادت دهند: خدایی به جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات بدهند، پس اگر چنین کنند از جانب من خون و مال خود را ننگه میدارند در حالی که حساب آنها با خداست. (2)

و از انس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من صلی صلوتنا و استقبل قبلتنا و اکل ذبیحتنا فذلك المسلم الآدی له ذمة الله و ذمة رسوله»؛ کسی که نماز ما را بخواند و رو به قبله ی ما قرار گیرد و از حیوانات ذبح شده ی ما بخورد، او همان مسلمانی است که در پناه خدا و پناه رسول اوست. (3)

... و اخبار دیگری که بر همین مطلب دلالت دارند.

البته مقصود من آن نیست که بعد از اسلام آوردن راهی برای کافر شدن وجود ندارد، لکن از این روایات چنین استفاده می شود که بعد از اظهار شهادتین، بنا بر اسلام شخص می گذارند، مادامیکه منافی با آن ظاهر نشود و حاجتی به بررسی و تجسس هم وجود ندارد، بلکه خداوند تعالی از چنین کاری نهی کرده است.

تحقیق مطلب

دانسته شد لسان شارع همچون زبان عرب هاست که در آن حقیقت و مجاز و استعاره و کنایه و سخنان مبالغه آمیز وجود دارد، همان طوری که بدون هیچ انکاری زبان ما نیز همین گونه است. لذا هرگاه شخصی مرتکب گناهی شد و خواستیم بزرگی

ص: 51

1- مسند احمد بن حنبل 272/2 و 342 و 465 و 57

2- صحیح مسلم 53/1، ح 22/36

3- کنز العمال 92/1 ح 398

آن گناه را بیان کنیم، می توانیم آن را «کفر»، و فاعل آن را «کافر» بنامیم، و از زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه واله وسلم تاکنون پیوسته چنین بوده است. مضاف بر این که احدی بر این کار ایراد نگرفته، حتی آن را از افعال نیکان شمرده اند.

از طرفی، هر کس با ارتکاب گناهی هر چند کوچک، به شکر نعمتهای خداوند لطیف خبیر وفا نکرده است، بنابراین اطلاق کفر، ممکن است از باب کفران برخی نعمتها باشد که به آن کفر صغیر می گویند.

بعلاوه، انبیا و اولیا به خود معاصی توجه نمی کردند، بلکه توجه آنها معطوف به آن بود که چه کسی معصیت شده است. و هنگامی که متوجه می شوی معصیت در حق خدا بوده است، آن را گرچه کوچک باشد از کوههای سر به فلک کشیده هم بزرگتر می یابی. تا جایی که با زبان ورع و تقوا، نه با زبان فقه و فتوا، چه بسا بین گناهان صغیره و کبیره فرقی وجود نداشته باشد، بلکه بسا از یکی از اولیای الهی نقل شده است که بین مکروه و حرام و بین مستحبات و واجبات فرقی وجود ندارد، و گفت: زیرا همگی آنها برای خداوند ملک عالم، مطلوب هستند.

براین اساس، خوب است اسم معاصی و محرّمات بر مکروهات و اسم گناهان کبیره بر گناهان صغیره اطلاق شود و همچنین خوب است اسم کفر و کفار را بر کسانی اطلاق کرد که موجبات و عوامل دخول در آتش را مرتکب شوند. (و بدون اشکالی می توان جرائم و افعالی را که منجر به رفتن به جهنم می شوند، کفر و انجام دهندگان آن جرائم و افعال را کافر بنامیم) و اگر چنین نباشد، لازم می آید تمام اهل زمین محکوم به کفر باشند، زیرا در این صححه اندک کسانی یافت می شوند که معصیتی نکرده باشند. چنانچه به تمام ظواهر اخبار عمل کنیم، برای ما در احکام امت پیامبر مختار صلی الله علیه وآله وسلم اختلال پیش می آید. خداوند ما و شما را توفیق دهد و تو را به حق آشکار رهنمون گرداند.

شکی نیست مقصود از عبادتی که فقط باید برای خدا انجام گیرد و کسی که آن را برای غیر خدا انجام دهد کافر می‌گردد، هر نوع خضوع و خشوع و فرمان برداری نیست که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می‌آید، و الاً لازم می‌آید تمام بردگان و کارگران و تمامی خدمتکاران، حتی فرزندان با خضوعشان در برابر پدران و تمام کسانی که به برادران یا به یکی از اهل احسان تواضع می‌کنند، کافر باشند. در حالی که تنها باعث و عامل کفر، اطاعت برخی بندگان از دیگر بندگان است با این اعتقاد که آنها مستقلاً و بدون رسیدن امری از جانب خداوند کریم متعال سزاوار اطاعت بوده و (چه خدا بخواهد یا نخواهد و علی‌رغم اراده و خواست خدا) دارای تدبیر و اختیار هستند و لفظ «عبد» و «عبادت» گاهی بر مطیع و طاعت اطلاق می‌شود، زیرا در حدیث آمده است که: «إِنَّ الْعَاصِيَ عَبْدَ الشَّيْطَانِ وَ اللَّهُ عَبْدَ الْهَوَىٰ وَ إِنَّ الْإِنْسَانَ عَبْدُ الشَّهْوَاتِ وَ إِنَّ مِنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ» ؛ معصیت کننده بنده‌ی شیطان است و او بنده‌ی هوای نفس است و انسان بنده‌ی شهوات است و کسی که به گوینده‌ی او گوش دهد او را عبادت کرده است.

حال اگر کسی سخن گوینده‌ی او را پیروی کند، به خاطر آن که از دیگری خبر می‌دهد، در واقع صاحب خبر را عبادت کرده است نه خبر دهنده‌ی او، و کسی که به

خاطر فرمان فرمانده ای به شخصی خدمت کند فرمانده معبود او واقع شده است، نه شخص خدمت شده.

و کسی که به فرمان فرماندهای به چیزی تبرک جوید، چنین تبرک جستنی، عبادت فرمانده است.

بنابراین در سجده ی ملائکه به آدم علیه السلام و سجده ی یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام و بوسیدن حجر الأسود و ارکان کعبه توسط مردم، عبادتی به جز عبادت آن خدایی که آنان را بر این کارها فرمان داده است وجود ندارد.

و از طرفی سجده کردن و خضوع به خاطر عارض شدن برخی از موجبات و اسباب، با اخلاص در عبادت ربّ الأرباب هیچگونه منافاتی ندارد.

ابوداود و ترمذی از عکرمة روایت می کنند که گفت: به ابن عباس گفتند: فلان زن مُرد (یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم). پس ابن عباس بلافاصله به سجده رفت. به او گفتند: در این ساعت سجده می کنی؟ ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هرگاه آیتی از آیات الهی را مشاهده کردید سجده کنید، و کدام آیه بزرگتر از رفتن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

(1)

بنابراین کسی که مرده ای را ببیند یا امر عجیبی را مشاهده کند و مانند برخی از خداشناسان به یاد عظمت خدا بیفتد، هیچ باکی بر او نیست.

پرستش بت ها و پرستش برخی از بندگان شایسته ی خدا، با وجود نهی و منع پیامبران و رسولان الهی که بر صدق گفتارشان معجزات و ادله قیام کرده اند، نمی تواند چیزی به جز عناد و لجاجت و مخالفت با خداوند ربّ العباد باشد. و چنانچه همین کار را به خاطر انجام فرمان خدا و رسول او لّی الله علیه وآله وسلم انجام می دادند، هیچ گونه ایراد و اشکالی بر آنان نبود. مثلاً اگر مولایی به بنده ی خود بگوید: با لباس فلانی و با کفش او و با خاک کفش او تبرک بجوی و عبد بجوی و عبد هم اطاعت کند، در واقع مولای خود را

ص: 54

عبادت کرده است ولی اگر مولی، او را نهی کند، ولی عبد فقط به خاطر گمان (که هرگز از حق بی نیاز نمی کند) (1) یا به خاطر تخمین، مخالفت نماید (و فکر کند کار نهی شده مورد رضایت و خوشایند مولا است)، مسلماً مخالف و معصیت کار به شمار خواهد آمد.

و معلوم است کسی که زنان مرضعه را مادر رضاعی بچه ی شیرخوار قرار می دهد، مانند کسی نیست که مادرزن را مادر داماد خود بداند. و کسی که وصیله و سایبه و حام (نام حیواناتی که در جاهلیت و بت پرستی حرام می دانستند) را حرام می داند مانند کسی نیست که حیوانات نجاست خوار را حرام می داند. و تحریم جنگ در ماههای حرام (رجب، ذی القعدة و ذی الحجه و محرم) مانند تحریم آن در سایر ماههای سال نیست و روزه گرفتن روز آخر ماه رمضان مانند روزه گرفتن اول ماه شوال عید فطر) نیست. و فرق بین تمام این موارد به خاطر آن است که در یکی فرمان الهی و پیروی از آن وجود دارد و دیگری چیزی جز بدعت و اختراع نیست. عبادت ها نیز با اختلاف نیت، اختلاف پیدا می کنند، لذا کسی که حقیقت عبادت را به نیت اختراع و بدعت گذاری و مخالفت با فرمان خدا به جا آورد، به حتم کافر است، چه با آن قصد تقرب به خدا داشته باشد یا چنین قصدی نداشته باشد. و در واقع چنین عبادتی عین عناد و مخالفت و شقاق با پیامبران و رسولان الهی صلی الله علیه و آله و سلم است. همان طوری که قوم شعیب گفتند: (یا شعیب أصلوتك تأمرک أن تترك ما یعبُد أبائنا أو أن نفعل فی أموالنا ما نشاء) (2)؛ قوم به مسخره گفتند: ای شعیب آیا نماز تو را مأمور می کند که ما را از پرستش خدایان پدرانمان و تصرف در اموال به دلخواه خودمان منع کنی؟

و حضرت یوسف صدیق علیه السلام فرمود: (یا صاحبی السّجن ءأرباب متفرّقون خیراً أم الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا أسماء سمّیتوها أنتم و آبائکم) (3)؛ ای

ص: 55

1- إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي عَنِ الْحَقِّ شَرِيئاً يونس 36

2- هود، 87

3- يوسف، 38_ 39

دورفیق زندان من، آیا خدایان متفرّق و بی حقیقت بهتر و در نظام خلقت مؤثرترند یا خدای یگانه ی قاهر؟ آنچه غیر از خدا می پرستید، اسمای بی حقیقت و الفاظ بدون معناست که شما خود و پدرانتان ساخته اید.

و از قوم نوح و قوم عاد و قوم ثمود حکایت کرد که آنان دستهای خود را در دهان خود بازگرداندند و گفتند: (إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرِيبٌ) (1)؛ و ما به آنچه که ما را به سوی آن دعوت می کنید در شک هستیم. و آیات دیگری که بیان کننده ی مخالفت آنان با پیامبران و بنا گذاشتن بر اختراع (دین) و بدعت گذاری آنهاست...

و در کتاب «احتجاج» در یک حدیث طولانی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است: حضرت به مشرکان عرب رو کرد و فرمود:

«عبدتم الأصنام من دون الله؟ فقالوا نتقرب بها الى الله زلفى، فقال: أوهى سامعة مطيعة عابدة لربها حتى تتقربوا بها الى الله زلفى؟ قالوا: لا. قال صلی الله علیه وآله وسلم: أما أنتم تحتونها بأيديكم؟ قالوا: نعم. قال صلی الله علیه وآله وسلم: فلئن تعبدكم هي أحرى من أن تعبدونها إذا لم يكن أمركم بتعظيمها من هو العالم بمصالحكم و عواقبكم والحكيم فيما يكلفكم»؛ بتها را عبادت کردید و خدا را عبادت نکردید؟ گفتند: با این بتان می خواهیم به خوبی به خدا مقرب شویم. فرمود: آیا آنها شنوا و اطاعت کننده هستند و پروردگار خود را عبادت می کنند تا با آنها به خدا به خوبی مقرب شوید؟ گفتند: نه، فرمود آیا شما آنها را با دست خویش نمی تراشید؟ گفتند: آری، فرمود: اگر بتها شما را عبادت کنند سزاوارتر است تا آنکه شما آنها را عبادت کنید، بنابراین خدای عالم به مصالح و عاقبت شما و حکیم در آنچه بر شما تکلیف می کند، شما را فرمان به تعظیم آنها نکرده است. (2)

پس، اگر خداوند بر زبان پیامبران خود از عبادت بت ها و بندگان شایسته به همان صورت نماز خواندن و روزه گرفتن، نهی کرده باشد، بعد از این نهی، چنین عبادتی مخالفت با کلام خداوند علیم علام خواهد بود.

ص: 56

1- ابراهیم، 9

2- الاحتجاج 22/1، چاپ نجف اشرف

اگر از عبادت، صرف فرمان برداری و طاعت اراده شود، مسلماً زوجه و کنیز و برده و خدمتکار و کارگران و دیگران، عبادت کننده ی غیر خدا هستند. و اگر از عبادت فرمان برداری و اطاعت و مُنقاد بودن به خداوندی که ذاتاً عظیم است اراده شود و بدون آنکه دیگری فرمان به اطاعت او دهد خود استحقاق اطاعت داشته باشد، این گونه عبادت یکی از کارهای مسلمانان است.

پس تو را به آن خدایی قسم می دهم که تو را بر طایفه ای از بندگان خود مسلط کرد و بر بسیاری از شهرها مستولی ساخت، آنکه خود را از جدایی طلبی (دوستی انفراد) که باعث فرق گذاری و امتیاز بین بندگان میشود پاک کنی (خالی کنی) و از سخن کسانی که می گویند برای هر تازه ای لذتی وجود دارد و می گویند مخالفت کن تا شناخته شوی، برحذر باشی، همان طوری که من خود و یارانم را از گرایش و محبت به پیروی پدران و اجداد و (از تنوع طلبی و لذت جویی، که می گویند:) برای تازه ای لذتی است برحذر میدارم و از تو می خواهم که در جماعت وارد شوی و انفراد و جدایی را نپسندی.

اما کارهایی که از اهل اسلام صادر می شود، اگر به خاطر فرمان و امری باشد که می پندارند (از جانب خداست)، پس اگر آن امر مطابق حق باشد، مسلماً بر آن ثواب می برند و اگر برخطاهم باشد باز هم بر آن ثواب خواهند برد (زیرا نمی خواهند برخلاف فرمان خدا کاری انجام دهند، بلکه هرگاه دلیل و حجّتی چون ادلّه ی قرآنی و روایی پیدا کردند، مطابق آن عمل می کنند و مسلماً عمل آنان بدون اجر و پاداش نخواهد بود، زیرا در حدیث آمده است: «للمصیبِ أجران و للمُخطیءِ أجرٌ واحدٌ»؛ مجتهد اگر به واقع رسید، و حکم واقعی خدا را به دست آورد دو پاداش و چنانچه به واقع نرسید و خطا کرد، یک پاداش دارد. بنابراین بر فرض خطا هم از حدّ اطاعت و فرمان برداری خارج نشده و معصیت کار شمرده نمی شوند).

پس چه شباهتی بین واقعیت حال مسلمانان با واقعیت حال کفار وجود دارد

که قائل شدند: (1) دو خدا، (2) یا سه خدا وجود دارد، یا اعتقاد پیدا کردند که فرشتگان (بدون در نظر گرفتن خدای متعال) پروردگار هستند، یا برخی مخلوقات (مانند بت ها، ستارگان ماه و خورشید و ...) همتا و شریک خدا بوده و به تنهایی یا همراه با خدا باید پرستیده شوند (زیرا به اعتقاد آنها چنین موجوداتی شایستگی پرستیده شدن را دارند، یا حتی بدون اجازه و فرمان خدا می توانند عبادت کنندگان را به خوبی به خدا نزدیک کنند)؟

(مسلماً هیچ شباهتی میان این دو گروه یافت نمی شود، زیرا که) خداوند تعالی می فرماید: (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ)؛ ای مشرکان، این بت ها جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید چیز دیگر نیستند. و خداوند هیچ دلیلی بر معبود بودن آنها نازل نفرموده است.

روایت شده است که قریش عبادت بت ها می کردند و می گفتند: آنها را عبادت می کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند و ما طاقتی برای عبادت خدا نداریم.

و در بعضی از مباحث آینده مطالبی بیان میشود که حقیقت مطلب را آشکار خواهد کرد و چنانچه خواسته باشید در این مبحث به تمام مطلب واقف شوید با بصیرت کامل به چیزی که می خواهیم در این مبحث بیان کنیم، توجه کنید.

باید معلوم شود که الفاظ لغوی و عرفی معمول، گاه بر همان معانی قدیم خود باقی می مانند (و هیچ تغییری در معانی آن الفاظ به وجود نمی آید). چنین الفاظی احتیاج به هیچ گونه توضیحی ندارند؛ خواه درستت وارد شده باشند، خواه در قرآن، اما در صورتی که این معانی اولیه به معانی دیگری تغییر پیدا کرده باشند یا مجازاً در معانی ثانویه به کار رفته باشند، چنین الفاظی از اقسام مجمل هستند که احتیاج به توضیح و بیان دارند.

ص: 58

1- نجم، 23

2- جامع البیان طبری 130/12، تفسیر کبیر، رازی 141/18

مثلاً در جایی که الفاظ «صلوة» و «صوم» و «حج» در معنای لغوی خودشان، یعنی «صلوة به معنی دعا کردن» و «صوم به معنی امساک و خودداری کردن» و «حج به معنی قصد کردن» استعمال نشوند، بلکه از این الفاظ، معنی اصطلاحی جدیدی اراده شود که دانستن آن، احتیاج به بیان و تعریف داشته باشد، چنانچه شارع معنی جدید این الفاظ را بیان نمی کرد، مسلماً به حالت اجمال باقی می ماندند.

و بحث مورد نظر ما در لفظ عبادت و دعا و مانند آن از همین قبیل است، زیرا از جهت متّصف شدن عبادت و دعا به شرک، معنی قدیم (لغوی) مورد نظر نیست؛ والاّ لازم می آید تمامی مردم از حضرت آدم علیه السلام گرفته تا کنون، مشرک باشند، زیرا (از نظر لغوی) عبادت به معنی طاعت و «دعا» به معنی صدا زدن است و احدی از استغاثه و کمک خواهی از دیگر مخلوقات بی نیاز نیست.

چه کسی مطیع تر از برده نسبت به مولای خویش و زن نسبت به شوهر خویش و رعایا نسبت به پادشاهان خویش هستند؟ در حالی که همواره آنها را صدا می زنند و کمک و مساعدت آنها را مطالبه می کنند! و از آن بالاتر، رؤسا پیوسته از لشکریان و پیروان خود کمک می گیرند و آنان را فرا میخوانند!!

بنابراین، معلوم می شود که از این الفاظ ذکر شده (یعنی دعا و عبادت) معانی سابق لغوی (یعنی صدا زدن و طاعت) خواسته نشده است، در نتیجه اراده معانی جدید معین می گردد. (و حتماً معانی جدید مورد نظر شارع مقدس است، والاّ تمام پیامبران الهی متّصف به شرک می گردند).

با این بیان، الفاظ عبادت و دعا در زمره ی مجملات و متشابهات وارد می شوند (که حتماً باید بیان شود مقصود از آنها چیست) و جایز نخواهد بود که به مقتضای آنها حکم (به شرک احدی) کنیم، مگر در جای معلومی که هیچ شک و توهمی به آن راه پیدا نکند.

و آن جای معلوم (که در آن حکم به شرک می کنیم) صورتی است که شخص دون پایه ای شخص بلندپایه و صاحب مقامی را به نحوی صدا بزند که مالک تصرّف

و همه کاره‌ی او به شمار آید و یا به خاطر برتری ذاتی و شرافت اصلی او خدمت خاصی برای او نماید. بدون آن که امر امرکننده و یا تکلیف تکلیف کننده‌ی او در کار باشد. بلکه تنها به خاطر بدعت گذاری و اختراع دین به چنین کاری دست بزنند. اما اگر به خاطر امر باشد، معبود همان امر خواهد بود.

و بین آن که امر بگوید پیشانی خود را روی زمین یا روی بدن انسان یا روی چیزهای دیگر بگذارد، و بین آنها بگوید روی فلان قبر و یا فلان سنگ بگذارد، فرقی نخواهد داشت. و علت کفر بت پرستان آن بود که اولاً: چیزی را که عبادت شمرده می شد بدون امر خدا انجام می دادند. ثانیاً: با پیامبران الهی در اموری که از آنها نهی کرده بودند مخالفت می کردند. در نتیجه قصد تقرب آنها یا به خاطر آن بود که فکر می کردند بت ها بر خداوند جبار غلبه دارند و می توانند با زور و غلبه، آنها (مشرکین) را به خدا مقرب کنند، یا به خاطر استهزا و تمسخر به رسولان و یا تکذیب آنها بوده است، که هر کدام از این دو کفر از دیگری بزرگ تر است!

و خلاصه‌ی کلام این بت پرستان (که به کمک بت ها به خدا تقرب می جستند) آن بود که: «ما با فرمان خدا و فرمان رسولان او مخالفت می کنیم و آن چیزی را عبادت می کنیم که از آن نهی شده ایم تا ما را به خدا نزدیک کند». (1)

ص: 60

مقصد سوم: در ذبح و قربانی برای غیر خدا

احدی از مسلمانان شکی ندارد که هرگاه کسی برای غیر خدا و به قصد عبادت حیوانی را ذبح و قربانی کند (همان طور که بت پرستان برای بت های خود قربانی کنند و نام بت های خویش را بر آن قربانی ها ذکر می کردند و غیر خدا را با آن قربانی ها قصد می کردند) از گروه مسلمانان خارج شده است. خواه اعتقاد به خدایی او داشته باشد یا قصد آن داشته باشد که (غیر خدا) به خوبی او را به خدا نزدیک کند، زیرا چنین کاری از اقسام عبادت غیر خداست.

اما کسی که از طرف انبیا و اوصیا و مؤمنین قربانی کند تا ثوابش به آنها برسد، همان طوری که قرآن می خوانیم و به آنها هدیه می کنیم و برایشان نماز می خوانیم و دعا می کنیم و تمام کارهای خیر را از طرف آنها انجام می دهیم، و در آن اجر و پاداش عظیمی وجود دارد و مسلماً قصد آن کسانی که برای انبیا و غیر خدا قربانی می کنند چیزی جز این نیست. در مورد علما که جای بحث نیست و در مورد جاهلان (عامه ی مردم)، آنان نیز بر شیوه ی علمای خود عمل می کرده اند.

درباره ی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم روایت شده است که آن حضرت با دست مبارک خود ذبح فرمود و به خداوند عرض کرد: «اللَّهُمَّ هَذَا عَنِّي وَعَنْ مَنْ لَمْ يُضَعْ مِنْ أُمَّتِي» خدایا، این قربانی از طرف من و از طرف کسانی از امت من است که قربانی نکرده اند.

این حدیث را احمد و ابوداود و ترمذی روایت کرده اند. (1)

ص: 61

1- مسند احمد بن حنبل 8/3 و 356 و 362، سنن ابی داود 99/3 ح 2810، سنن ترمذی 77/4 ح 1505

از سنن ابی داود نقل شده است که علی علیه السّلام از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم قوچی را قربانی می کرد و می فرمود:

«أوصاني ان أضحي عنه دائماً»: پیامبر مرا وصیت کرد که دائماً از جانب او قربانی نمایم. (1)

و از علی علیه السّلام نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم مرا وصیت کرد که دائماً از جانب او قربانی نمایم. (2)

و از بریده نقل شده است که زنی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم پرسید: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از مردن او روزه بگیرم؟ یا از طرف او حج به جا آورم؟ فرمود: آری. (3)

و از ابن عباس روایت شده است که: «دختر نذر مادرش را ادا می کند». (4)

و روایت شده است که عاص بن وائل به آزاد کردن بندگان وصیت کرد. پس عمرو، فرزند او، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم درباره ی آزاد کردن بندگان سؤال کرد، و حضرت امر به آزاد کردن فرمود. (5)

و از عایشه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم در هنگام ذبح چنین گفت: «اللّهُمَّ تقبل من محمّدٍ و آل محمّدٍ و أمّته»؛ خداوندا، از محمّد و خاندان محمّد و امت او (این قربانی را) قبول کن. (6)

و محصّل کلام آن است که هیچ کلام و بحثی نیست که افعال خیر را می توان به مردگان اهدا کرد؛ حال، چه کسی در اهدا کردن سزاوارتر از انبیای الهی و اوصیای آنهاست؟

قربانی برای آنها و به نام آنها نیست تا اهلال به ذکر آنها باشد و این قربانی تنها عملی است مانند سایر اعمال که ثواب آن برای آنها هدیه می شود. تا جایی که اگر (به جای ذکر نام خدا در هنگام ذبح) بر قربانی نام آنها را ذکر کند، مسلمانان

ص: 62

1- سنن ابی داود 94/3، ح 2790، مسند احمد بن حنبل 107/1

2- سنن احمد بن حنبل 150/1

3- صحیح مسلم 805/2 ح 1149/157

4- صحیح مسلم 1260/3، ح 1638/1

5- سنن ابن ماجه 904/2

6- سنن ابی داود 94/3، ح 2792

آن را قبول نکرده، انکار می نمایند. پس این قربانی کردن ذبح از جانب آنهاست نه ذبح برای آنها (تاقربانی برای غیر خدا حساب شود و حرام گردد).

وَقَسَمَ بِهِ أَنْ كَسَىٰ كَسِيًّا فِي حَالِ ذَبْحِ نَحْرِ قَرْبَانِي، نام پیامبر یا وصی یا عبد صالحی را ذکر کرده باشد و تنها اهدای ثواب به آنها را قصد می کنند. حال اگر در اطراف و نواحی شما قبل از به قدرت رسیدنتان چنین چیزی یافت می شد، به حتم صاحب خانه، آگاه تر به اندرون خانه است و شکی نیست که نجد و اعراب آن، قبل از آن که امر نماز و روزه در آن ظاهر شود و قبل از آن که آنها را فرمان دهید تا ملتزم به عبادت خداوند مَلِكِ دِيَانِ شوند، همچون چهارپایان یا گمراه تر بودند و خداوند به کمک شما، تفرقه و شقاق را از آنان دور ساخت، و اتّحاد و اتّفاق را بین ایشان برقرار کرد، و بین حلال و حرام فرق گذاشتند و متوجّه اوامر خدای مَلِكِ متعال شدند.

در تأیید این مطلب حدیثی است که ابن عمر از پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می کند. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَيَمَنِنَا. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي نَجْدِنَا؟ فَقَالَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَيَمَنِنَا. ثُمَّ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي نَجْدِنَا؟ فَأُظْطِهَ قَالَ فِي الثَّلَاثَةِ: هُنَاكَ مَوْضِعُ الزَّلَازِلِ وَالْفِتَنِ وَفِيهَا يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»؛ خداوند، در شام و یمن ما برای ما برکت قرار ده! (اصحاب) گفتند: ای رسول خدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و در نجد ما؟ حضرت فرمود: خداوند، در شام و یمن ما برای ما برکت قرار ده! پس گفتند: و در نجد ما؟ (و گمان می کنم بار سوم چنین) فرمود: آن جا محل زلزله ها و فتنه هاست و در آن شاخ شیطان بیرون می آید. (1) این حدیث را بخاری نقل کرده است.

و ملحق کردن غیر اهل نجد به اهل نجد از باب مقایسه کردن شاهد بر غایب است (وحتماً چنین مقایسه ای صحیح نیست، زیرا اهل نجد از علم و عالم دور بودند

ص: 63

در حالی که در سایر شهرها، مردم در بین علما پرورش یافته اند) و بر بزرگان علما و برجستگان از فقها، که نمازهای جمعه و جماعت را به پا داشته و احکام را اقامه کرده و شبهات را واضح نموده و همت و نظر خود را به فهم آیات و روایات معطوف کرده اند، چگونه، مخفی مانده باشد، که ذبح کردن نباید برای غیر خداوند، پادشاه آسمان ها باشد؟

در جایی که چنین مطلبی را کوچک ترها از بزرگترها و متأخرین از متقدمین، اخذ کرده اند و پیوسته مسلمانان از دیرباز برای پیامبران و اوصیا و بندگان شایسته قربانی می نموده و ثوابش را به آنها هدیه می کردند و با این کار رضای ربّ العالمین را طلب می کردند. و علت آن که اماکن شریفی چون حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مانند آن را (برای چنین کاری) انتخاب می کنند، آن است که در حدیث آمده است: اجر اعمال به خاطر شرافت زمان و مکان، مانند مسجد کوفه مثلاً، مضاعف می گردد. (1)

اصیغ بن نباته، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرد که خضر علیه السلام به آن حضرت گفت: «أنتك في مدينة لا يريدها جبار بسوء الآ قَصَمَه الله»؛ تو در شهری هستی که هیچ ستمگری قصد آن به بدی نکند، مگر آن که خداوند وی را درهم شکند. (2)

و روایت شده است که برکت در آن، از هر طرفی تا دوازده میل است. (3)

تمامی مسلمانان اظهار برائت و بیزاری از کسی می کنند که به صورتی غیر از آنچه که امروز معمول است، غیر خدا را بخواند، یا فریادرسی و استغاثه به غیر از او کرده، یا در قربانی، ذبح و نحر برای غیر خدا کند، و یا قسم به غیر خدا بخورد.

و چنانچه به نظر تان میرسد که آنها غیر خدا را قصد می کنند و بر غیر او اعتماد می کنند (العیاذ بالله که چنین باشد)، قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر از آنها چنین قصدی را می دانستم، آنها را کافر می شمردم و از کنارشان هجرت می کردم، و اعتقاد پیدا می کردم که این کار بر من واجب است. اما قسم به

ص: 64

1- بحار الانوار 391/100، ح 16

2- بحار الانوار 394/100 ح 28

3- أمالی شیخ طوسی 50/1 بحار الانوار 396/100 ح 23

حق خدایی که از ظلمتِ عدم، نور وجود را آفرید، چنین کاری را از آنان نیافتیم و از آنها نیز این کار صادر نشده است، البته بر شما هم ایرادی نیست، شاید نزدیکان شما به قصد تقرّب به شما به چنین افتراهایی دست زده اند (و ما را در نظرتان مشرک جلوه داده اند). پس، بر مرزهای کشور خود که در آن به سر میری قناعت کن (و به فکر کشورگشایی مباش)، زیرا هرگاه نفس انسان قانع شود، اندکی از دنیا او را بی نیاز می کند.

در کتاب «المشکوّة» از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمود: «إِنِّي السُّتُّ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي وَ لَكِنْ أَخْشَىٰ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا فَتَهْلِكُوا كَمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»؛ من بر شما از آن بیم ندارم که بعد از من مشرک شوید، لیکن از آن می ترسم که در (به دست آوردن) آن با همدیگر به رقابت برخیزید، آن گاه همچون کسانی که قبل از شما بودند، هلاک شوید. (1)

و بعد از تأملی راستین و صادقانه، درباره کسانی که ما آنها را دیده ایم و ادّعای اسلام می کنند و خودشان را منسوب به دین سید بشریت، حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می دانند، هیچ گونه ذبح یا نحر یا نذر یا عتق (آزاد کردن بنده) یا صدقه یا وقف یا چیزی از عبادات مالی (مثل خمس و زکات...) و بدنی (مثل نماز و روزه...) یا توسل یا تقرّبی از آنها نخواهی یافت؛ مگر آنکه برای خداوند جبار آسمان و زمین صورت گرفته باشد.

و چنانچه غیر این را از آنان سراغ داشتیم به یقین کلمه ی اسلام را که بر زبان جاری می کنند نمی پذیرفتیم. پس اندکی آرام تر، برادرم! این گروه چنان نیستند که به شما رسیده و بر شما وارد شده است. زیرا خود به حال آنها آگاهم و به احوال آنها بصیرت کامل دارم، البته من نمی خواهم آنها را تبرئه و تزکیه کنم، ولی به خدا سوگند، این که گفتم، همان است که از باطن کار آنها دانستم، و توفیق با خداست.

ص: 65

مقصد چهارم: نذر برای غیر خدا

این بحث، از بحث هایی است که لغزش در آن بسیار است و علت آنکه در این بحث، اقوال، گوناگون و زیاد شده، این است که این موضوع جز برای تعداد اندکی آشکار نشده است.

مسئلاً سزاوار نیست کسی شک کند که نذر کردن برای شخصی غیر از خدا، در صورتی که او را مالک و زمامدار اشیا و امور دانسته و لایق و شایسته ی نذر کردن بدانیم، کفر و شرک است؛ زیرا نذر از بزرگترین عبادات است (و اختصاص فقط به خدا دارد).

و چنانچه مقصود آن باشد که نذر گرچه اسم خدا در آن ذکر نشود، باز هم به صورت صحیحی منعقد می گردد، این مسأله، از مسائل فقهی فرعی به شمار خواهد آمد که اعتقاد به آن بدون داشتن دلیلی معتبر (بدعت و) تشریح حرام حساب شده، لکن کسی را از دین اسلام خارج نمی کند (و باعث مرتد شدن نمی شود).

در شهرهای ما، نذر برای غیر خدا، جز به این معنا، معروف و مشهور نیست که صدقه ای باشد تا ثواب آن به اولیای خدا اهدا گردد (و در واقع اصل نذر برای خدا بوده، لکن ثواب آن برای اولیای الهی است).

بنابراین، معنی نذر، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مثلاً، چنان است که آن نذر صدقه ی نذر شده ای باشد که ثواب آن به وجود مقدس آن حضرت اهدا شود. و نذر برای سایر

اولیای خدا نیز چنین است. و این نذر بیش از آن نیست که شخصی برای پدر و مادر خود چیزی را نذر کند، یا آن که قسم بخورد یا عهد ببندد که از جانب آنها صدقه ای بدهد، همان طوری که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است به آن دختری که برای پدر خود عملی را نذر کرده بود، فرمود: «فِ بِنْدَرِكٍ»؛ به نذر خود وفاکن. (1)

و چنانچه نذر برای پدران و مادران کفر باشد، لازم است این نذر (که مورد نظر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است) هم کفر باشد. و این که حضرت به آن امر فرموده، معلوم می کند چنین نذری کفر نیست. پس کسی که سعی می کند با نذر کردن از طرف منذورله (غیر خدا) به ثواب و تقرب به خدا دست یابد، به نحوی که خود نذر برای منذورله (غیر خدا) باشد، نه آن که ثواب آن برای او هدیه شود؛ چنین نذرکننده ای گمراه و گمراه کننده به شمار می آید! ولی کسی که از نذر این قصد را نداشته باشد، ایرادی بر او نیست.

انتخاب بعضی از جایها برای نذر، به خاطر به دست آوردن شرافت مکان و مضاعف شدن ثواب عبادت، همان طوری که برخی زمان ها برای برخی از عبادات انتخاب می شوند، هیچ اشکالی ندارد. بلکه اختصاص دادن بعضی مکانهای مبارک برای انجام بعضی از عبادات بی اشکال است.

و این مطلب به خوبی از اخبار به دست می آید، همان طور که برکسی که سری به اطراف شهرها زده است، مخفی نیست.

ثابت بن ضحاک روایت می کند: مردی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال کرد که نذر کرده است در «بؤانه» قربانی کند. حضرت از او پرسید: آیا در آنجا بتی وجود دارد که پرستش شود؟ مرد گفت: نه! حضرت فرمود: آیا یکی از اعیاد آنها در آنجاست؟ مرد گفت: نه! پس حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.

ص: 67

به علاوه من می دانم، اگر شخصی را در کشورهای اسلامی قرار دهی تا ندا دهد و در همه جا فریاد بزند تا انسانی را بیابد که با نذر خود غیر از وجه خدای ملک دیتان را قصد کرده باشد، به خدا سوگند، با دست خالی باز خواهد گشت و کسی را نخواهد یافت که برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، یا اصحاب آن حضرت، یا حسن و حسین علیه السلام نذر کرده باشد. چگونه می خواهند برایشان نذر کنند و آنها را عبادت کنند، در حالی که علم به مردن آنها دارند، و هرگاه به مزار آنها می روند برایشان قرآن می خوانند و تعدادی از نمازهایشان را به آنها هدیه می کنند، و برای بالا رفتن و زیاد شدن اجر آنها در پیشگاه ربّ السموات برایشان دعا می کنند. پس اگر مطابق اعتقاد آنها این افراد معبود باشند، چرا عبادت بندگان را برایشان هدیه می کنند؟

ای کاش می دانستم چقدر فرق است بین کسی که (به بت پرستی می پردازد) تا به خدا نزدیک شود و بین کسی که متصف به ایمان است و با قلب و زبان اقرار به شهادتین می کند و خدا را عبادت کرده، می گوید:

« هیچ نذری نکردم و هیچ قربانی ندادم، مگر آن که برای وجه خداوند ملک دیتان و برای به دست آوردن رضای خداوند واحد منان باشد.»

و کسانی که مقصدشان این باشد و بر این مبانی قواعد خویش را بنا نهاده اند، چگونه به عبادت غیر خدا منسوب می شوند؟ و به بت پرستانی که برای خداوند ملک علامّ اثبات شریک می کنند، تشبیه می شوند؟

ای کاش معلوم می شد که اگر رسولان برای سجده کردن به سنگ ها و بعضی از ستارگان و درختان می آمدند، آیا این چنین سجودی، عبادت خداوند ملک جبّار حساب نمی شد؟ زیرا اطاعت، از آن امرکننده است (و در واقع سجده کننده خداوند را اطاعت می کند) نه از آن کسی که از خود در آن امر اختیاری ندارد (یعنی پیامبران) و چنانچه مشاهده کننده ی صورت های ستارگان و هیئت های افلاک و تدبیر کننده ی در آنها در عظمت خالق تفکّر کرده و سجده نماید، در واقع، مدبّر آنها را عبادت کرده است.

و از طرفی مراد از عبادت، معنی قدیم آن نیست که به معنی خضوع و اظهار ذلت است، بلکه معنی جدید از آن اراده شده است که به معنی « اظهار ذلت خاص به شرط آن که در کمال صفا و اخلاص باشد» و به فرض آن که از بعضی عوام مسلمان به خاطر دوریشان از علما و دانشمندان چنین افعالی صادر شود، سزاوار نیست با تمام آنها به یک نحو رفتار کنیم و بدون قیام بینه و نشانه ای، همه آنها را محکوم به شرک نماییم.

پس ای برادر! در مواضع شبهات توقّف کن، تا در مهالک سقوط نکنی. به خدا سوگند، من بسیار خوشحال و مسرور هستم که از در راه ماندگان، مشکلات را دفع می کنی و به نماز و روزه فرمان می دهی و احکام شرع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را اجرا می کنی، ولی از این می ترسم که عالم را به گناه جاهل، و منصف را به خاطر معاند مجادل مجازات کنی.

خداوند ما را به راه رستگاری به رضایت خود در روز حساب توفیق دهد که او ارحم الراحمین است.

هیچ مسلمانی تردید نمی کند، قسم خوردن به غیر خدا، بر وجهی که آن غیر، صاحب عظمت و کبریا و ملکوت و قدرت و جبروت فرض شود، موجب خارج شدن از ذمه و زمره ی مسلمانان می گردد.

اما چنان چه با قسم، تنها تأکید مطلبی اراده شود، موجب کفر و شرک به خدا نمی گردد، زیرا کفر دایر مدار عبارات تنها نیست؛ و دلیل براین مطلب آن است که در کلام اصحاب و تابعین، بلکه در کلام خاتم النبیین صلی الله علی وآله وسلم، و به صورت متواتر و فراوان، قسم به غیر خدا وارد شده است.

در نامه ی علی علیه السلام به معاویه نوشته شده است که: « لعمری، لآن نظرت بعقلک دون هواک لتجدنی ابرء الناس من دم عثمان »؛ به جان خود قسم، اگر به دیده ی عقل خود نه به دیده ی هوای (نفس) خود نگاه کنی، دریابی که من بری ترین مردم نسبت به خون عثمان هستم. (1)

و در سخن دیگری که آن حضرت علیه السلام با معاویه دارد، چنین می فرماید: « و أمّا تحذیرک إیّای أن یحبط عملی، سابقتی فی الإسلام، فلعمری لوکنت الباغی علیک لکان لك أن تخوفنی »؛ اما از این که مرا هشدار می دهی، مبادا اعمال و سوابق من در اسلام

ص: 70

نابود گردند. پس قسم به جان خود، که اگر من بر تو گردنکشی می کردم، می توانستی مرا هشدار دهی. (1)

و در نامه معاویه چنین آمده است: «ای ابوالحسن! اگر به خاطر حکومت و خلافت جنگ می کنی، قسم به جان خود، اگر خلافت تو صحیح بود، بعید نبود که در جنگ مسلمانان معذور باشی، اما ...» (2)

و این گونه قسم ها، با لفظ «لعمری» (یعنی قسم به جان خود)، در شعر و نثر اصحاب به قدری واقع شده است که ضبط کلیه ی موارد آن ممکن نیست.

درباره ی یکی از اهل البیت علیهم السّلام نقل شده است که یکی از صحابه در محضر آن حضرت به این صورت قسم خورد: قسم به حقّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم چنین نکردم» و حضرت بر او خرده نگرفت و سخن او را تفریر کرد.

و در شرح «مصاییح الطیبی»، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم نقل شده است که فرمود: «أفّح الرّجل و أبیه و الله»؛ این مرد رستگار شد، قسم به پدر او، قسم به خدا. (3)

و این قسم را بر این حمل کرده اند که از آن قسم حقیقی خواسته نشده است و این نحو قسم را به گونه ای معنی می کنند که قسم حقیقی از آن اراده نشود و گفتن آن تنها برای تأکید موضوع باشد.

در حدیث طلحه آمده است که: مردی از اهل نجد برای سؤال درباره ی اسلام وارد شد، پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «أفّح الرّجل والله أن صدق»؛ به خدا این مرد رستگار شده است اگر صادق باشد. (4)

و نصر بن مزاحم از رجال (سند) خود روایت می کند که عمرو عاص از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم شنید که به عمّار میفرمود: «تورا گروه ستمگر به قتل می رسانند»، و حضرت اهل شام را بیست سال قبل از واقعه ی صفین یاد کرد. عبدالله بن عمر عنسی

ص: 71

1- وقعة صفین ص 58 و 471

2- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، 42/14، وقعة صفین ص 110

3- صحیح مسلم، 42/1، سنن بیهقی 466/1

4- صحیح مسلم 41/1، سنن بیهقی 201/4

که عابدترین اهل زمان خود بود، سخن عمرو عاص را شنید، پس شبانه خارج شد و صبحدم در لشکر علی علیه السلام وارد شد و سخن عمرو عاص را برای مردم نقل کرد و به شعر چنین گفت:

والرأصات برکب عامدین له *** انّ الذی جائه عمرو لمأثور

ما فی مقال رسول الله فی رجلٍ *** شکّ ولا فی مقال الرّسل تحییر

قسم به شتران با سوارانی که قصد او کرده اند، آنچه را که عمرو عاص می گوید، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است، و در گفته ی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره ی مردی (علی علیه السلام) شکی وجود ندارد و در گفته ی رسولان سرگردانی وجود ندارد. [\(1\)](#)

و در شعری که از علی بن الحسین علیه السلام نقل شده، چنین آمده است: «نحن و "بیت الله" أولى بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم»؛ قسم به خانه ی خدا، ما به پیامبر صلی لاله علیه وآله وسلم سزاوارتریم.

و چه بسیار از صحابه و تابعین که به موی سفید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ضریح و دو چشم و تربت وی قسم خورده اند و مسلم است که چنین قسمی، ربطی به قسم حقیقی ندارد، بلکه مراد از آن تنها تأکید و اثبات مطلب است، نه حقیقت قسم که مبنای قضاوت و حکم کردن است و با شکستن آن کفار لازم می آید.

و روایتی که از ابن عمر به نقل از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است که فرمود: «إنّ الله نهاکم عن أن تحلفوا بأبائکم»؛ خداوند شما را از این که به پدران خویش قسم بخورید، نهی کرده است. [\(2\)](#)

و در «الصّحیحین» آمده است که: «إنّ الله نهاکم أن تحلفوا بأبائکم، فمن کان حالفاً فلا یحلف الاّ بالله أو یصمت»؛ خداوند شما را از این که به پدران خویش قسم بخورید نهی کرده است، پس هرکس که بخواهد قسم بخورد، به خدا قسم بخورد، یا ساکت باشد. [\(3\)](#)

ص: 72

1- وقعة صفین ص 344

2- کنز العمال 688/16 شماره ی 46334

3- صحیح مسلم 1267/3

و از عبدالله بن سمره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « لا تحلفوا بالطّواغي ولا بآبائکم » ؛ به نام طغیانگران و به نام پدران خود قسم نخورید. (1)

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « لا تحلفوا بآبائکم ولا بأمهاتکم ولا بالأنداد » ؛ به نام پدران خود و به نام مادران خود و به نام شریکان قسم نخورید. (2) این حدیث را ابوداود و نسائی روایت کرده اند.

و از بریده نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من حلف بآبائه فلیس متّاً » ؛ هرکس به نام پدران خود قسم بخورد، از ما نیست. (3)

این اخبار یا بر قصد قسم حقیقی حمل شده اند که موجب اثبات یا نفی شده و بر آن کفاره مترتب است که این قسم حتماً باید با نام خدا باشد.

و از احمد روایت شده است که قسم به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منعقد می شود، زیرا چنین قسمی یکی از دو رکن شهادت است.

و یا بر کراهت حمل شده اند، همان طوری که در « شرح المنهاج » المنهاج آمده است، آنجا که می گوید:

قسم خوردن به مخلوق، مانند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و کعبه و غیر آن مکروه است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: « به نام پدران و به نام مادران خود قسم نخورید و جز با نام خدا قسم نخورید. »

و قول حق آن است که قسمی که معنای آن قصد نشده است، اشکالی ندارد. ابوهریره روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « الیمین علی نّیّة المستحلف » ؛ قسم بستگی به نیت قسم خورنده دارد. (4)

ص: 73

1- صحیح مسلم 1268/3 شماره ی 1648/6

2- سنن ابی داود 222/3، شماره ی 324، کنز العمال 688/16 ح 46337

3- سنن ابی داود 223/3، شماره ی 2353، کنز العمال 689/16 ح 46341

4- صحیح مسلم 1274/3 ح 21، کنز العمال 703/6 ح 46426

قسم دیگر، قسمی است که از آن نفی و اثبات اراده شود (مثلاً قسم بخورد که کار حرامی را ترک کند یا کار واجبی را انجام دهد) و چنانچه این قسم از دلیلی به دست آمده باشد، هیچ اشکالی ندارد و فقیهی که چنین قسمی را اثبات می نماید آثاری بر آن مترتب می کند و باکی بر او نیست.

و در صورتی که با قسم خوردن به مخلوق (غیر خدا)، این مطلب را قصد کند که آن مخلوق صاحب کبریا و جبروت و ملک و ملکوت بوده است، چنین قسمی کفر است.

و چه بسا روایت ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «إِنَّ مِنْ حَلْفٍ بَغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»؛ هرکس به غیر خدا قسم بخورد، شرک ورزیده است (1)، بر همین قسم حمل شود. این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است که حضرت فرمود: «إِنَّ مِنْ حَلْفٍ بَغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ»؛ هرکس به غیر خدا قسم بخورد، کفر ورزیده است. (2)

این حدیث بر مبالغه حمل می شود، همان طوری که چنین مبالغه ای در بسیاری از معاصی وارد شده است.

و به جز این قسم و قسم قبلی، بقیه ی قسم ها بر کراهت حمل می شوند، زیرا اگر این قسم ها حرام بودند، از اصحاب در جمع مردم صادر نمی شد، و اگر صادر می شد، مسلماً مورد انکار واقع می شدند. بعلاوه، دواعی زیادی برای نقل و بازگو کردن این وقایع وجود دارد، و چنانچه این قسم ها حرام بودند، خطبا و گویندگان و وعاظ در تحریم آن به سخن گفتن می پرداختند و از بچه ها هم مخفی نمی ماند؛ چه رسد به علما و اعیان.

و غرض اصلی ما چیزی جز دور کردن کفر از دامن مردم نیست، در صورتی که از آنها این قسم ها صادر شود.

ص: 74

1- سنن ترمذی 94/4

2- سنن ترمذی 93/4_ 94 ح 1535

1_ اگر با قسم و عهد به غیر خدا، شخص صاحب عزت و جلال و عُلوّ که برتر از هر عالی مرتبه ای باشد، قصد شود، این قسم و عهد کفر و شرک است. (یعنی اگر غیر خدا را در قسم خوردن خدا بداند قسم منجّر به کفر و شرک می شود.)

2_ و اگر قسم بخورد و بخواهد بر آن احکامی را مترتب نماید، مثل آنکه حق مردم را ثابت کند و به خاطر مخالفت آن قسم کفّاره لازم شود، چنین قسمی تشریح (بدعت) و معصیت است؛ مگر برای کسی که به خاطر عمومیت ادله و براهین، این قسم را اثبات کند، گرچه عمل کردن به آن را تنها برای احترام و ادب واجب بدانند، چون ترک عمل به آن را منافی با ادب و احترام می دانند. و در این نحو قسم خوردن اشکالی نمی بینم.

و اگر تنها تأکید از این قسم اراده شود و چیزی از احکام قسم مورد نظر نباشد، شایسته تر است که مباح باشد و از محرّمات شمرده نشود. 4_ و چنانچه به صورت لغو و بدون قصد واقع شود، اصلاً جزو قسم به شمار نمی آید و هر چه باشد مدار احکام نخواهد بود.

برکسی پوشیده نیست استغاثه‌ی به مخلوق نه بر این اساس که او فاعل مختار است، باعث کفر استغاثه کننده نمی شود. و تنها مقصود و مراد از استغاثه به مخلوق طلب شفاعت و درخواست دعا کردن است.

نسائی و ترمذی در حدیث اعرابی روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جمله ی «یا محمدُ اِنِّی توجّهت بک إلی الله»؛ ای محمد! من به کمک تو به خدا توجه کردم، را به او تعلیم نمود. (1) و در حدیث ابن حنیف نیز چنین آمده است. (2)

و بیهقی در خبر صحیحی گوید: مردی در زمان عمر به مرقد مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک شد و گفت: ای محمد! برای امت خود طلب باران کن!... پس باران بارید. (3)

طبرانی و ابن المقری و ابوالشّیخ می گویند: ما گرسنه بودیم، پس نزدیک مرقد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدیم و گفتیم: ای رسول خدا! گرسنگی... گرسنگی... پس سیر شدند و از گرسنگی رهایی یافتند.

و بیهقی از مالک الدار، نگهبان عمر روایت می کند که گفت: مردم گرفتار قحطی شدند، پس مردی نزد مرقد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفت و گفت: ای رسول خدا! برای امت

ص: 76

1- سنن ترمذی 531/5 ح 3578، سنن ابن ماجه 441/1 ح 1385

2- همان مأخذ

3- صحیح بخاری 209/4

خویش طلب باران کن که هلاک شده اند. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به خواب او آمد و فرمود: به عمر بگو مردم سیراب شدند. (1)

و از همین قبیل است، فرموده ی خدای تعالی که فرمود: (فاستغاثه الَّذِي من شيعته على الَّذِي من عدوه) (2) در آن حال آن شخص شیعه از موسی دادخواهی و یاری علیه آن دشمن خواست.

و از معاذ نقل شده است، هنگامی که در یمن بود، خبر رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را شنید، پس بازگشت در حالی که می گفت: «یا محمداه! یا ابا القاسماه!» و مدتی بر همین حال باقی ماند.

و از ابوبکر بن محمد بن الفضل نقل شده است: هنگامی که بلال به حال احتضار همسرش گفت: «واویلاه... واحزنه...» بلال گفت: و احزنه نگو، زیرا من قصد رفتن نزد محمد صلی الله علیه وآله وسلم و حزب او را دارم.

و کازرونی روایت می کند که نعمان بن بشیر گفت: عبدالله بن رواحه بیهوش شد، پس خواهرش عمره گریه می کرد و میگفت واویلاه، [واجبلاه]؛ وای بر من. (3)

و حدیثی که از ابوموسی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمود: «ما من میت یقوم باکیه ویقول واحزنه

[واجبلاه] واسیاده إلا وکل الله ملکین یلهزانه ویقولان له أکنت هکذا»؛ هیچ کس نمی میرد، پس گریه کننده ی بر او بایستد و بگوید واحزنه و اسیاده (وای بر اندوه من، وای بر مولای من) مگر آن که خداوند دو فرشته را بر او موکل می کند که بر او مشت زنند و بگویند آیا چنین بودی؟ (4)، برای نهی از عزا و گریه بنا شده است (و این حدیث نمی گوید استغاثه جایز نیست بلکه تنها نهی از عزا و گریه بر مردگان را اثبات می کند).

ص: 77

1- مسند احمد بن حنبل 271/3

2- قصص، 15

3- سنن بیهقی 64/4

4- سنن ترمذی 326/3 - 327، شماره ی 1003، کنز العمال 611/15 شماره ی 42431

و در قصه ی ادريس عليه السلام آمده است که: «باران بیست سال از قوم او قطع شد، پس نزد او آمدند تا برایشان دعا کند.» (1)

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « خداوند بر فرشته ای غضب نمود و از آسمان به زیر برده شد، پس نزد ادريس آمد و از او طلب شفاعت نمود، پس ادريس دعا کرد و به او اجازه پرواز دادند پس بالا رفت.» (2)

در واقع استغاثه کننده ی به مخلوق ، اگر دعا و شفاعت را از مخلوق خواسته باشد، هیچ باکی بر او نیست و اگر خواسته باشد امور را مستقل از خدا به مخلوق نسبت دهد، (و بگوید مخلوق حتی اگر خدا هم نخواهد می تواند کاری انجام دهد) مسلمانان از او بیزار و بری هستند.

بعلاوه، در مباحث قبل بیان کردیم که استغاثه به ذات زید و صفات و غلامان و خدمتکاران او، چه بسا استغاثه به خود او باشد و این کار ذلت استغاثه کننده (در برابر زید) را بیان می کند و اظهار می دارد که زبان خود را شایسته ی آن نمی داند که نام مولی را بر آن جاری نماید. و برای همین دیده می شود که طاعت مولی بعد از طاعت خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم ، و رضایت وی بعد از رضایت خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم ، ذکر می شود. و هرگاه اطاعت یکی از آنها به تنهایی ذکر شود، اطاعت دیگری نیز در آن داخل می گردد.

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد که فرمود: « من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله و من يطع الأمر [الأمير] فقد أطاعني و من يعص الأمر [الأمير] فقد عصاني » ؛ کسی که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده و کسی که مرا معصیت کند، خدا را معصیت کرده و کسی که امرکننده را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و کسی که امرکننده را معصیت کند، مرا معصیت کرده است. (3)

ص: 78

1- بحار الانوار 273/11_ 276

2- بحار الانوار 278/11 حدیث 7

3- صحیح مسلم 1466/1 شماره ی 1835/32، باب وجوب اطاعة الامراء

چگونه حقیقتاً به کسی استغاثه می شود که نمی تواند دفع ضرر و شرّ از خود کند و رزق و مرگ و زندگی و حشر و نشر را مالک نیست؟ کسی که از خاک آفریده شده، سپس از نطفه ی سپرده شده در اصلاّب، سپس بدنی می شود که جمع کننده ی نجاسات است، سپس مرده ای در میان مردگان می گردد و شرافت او تنها به بندگی و فرمان برداری او در برابر خداوند است.

و اگر امر خدا نبود، حرف او را کسی نمی شنید و مقام او را کسی بالا نمی برد و تنها رابطه ای که بین ما و او وجود دارد، فرمان خداوند علام است (که فرمان داده است او را اطاعت کنیم).

بنابراین، مراد از استغاثه طلب دعا از استغاثه شونده است. در حدیث قدسی آمده است که: «یا موسی اُدعنی بلسان لم تعصنی به، فقال: یاربّ و این ذلک؟ فقال: لسان الغیر»؛ ای موسی! مرا با زبانی دعا کن که با آن مرا معصیت نکرده ای. موسی گفت: ای پروردگار! چنین زبانی کجاست؟ خدا فرمود: زبان دیگران. (1)

پس استغاثه کننده اگر از استغاثه شونده (غیر خدا) بالاصاله و الاستقلال چیزی بخواهد (و او را بدون اذن خدا هم قادر بداند)، و در هر امری که به او رجوع کرده بر او اعتماد و تحویل نماید (چنین استغاثه ای به طور مسلم کفر است)، و اگر چنین نباشد، در واقع استغاثه شونده ی حقیقی همان خدایی است که تمام امور به سوی او باز می گردند.

دعا نیز همین طور است، اگر قصد کند که دعاشونده (غیر خدا)، فاعل مختاری است که تمامی اشیا به او منتهی می شود، چنین قصدی، کفر به پروردگار آسمان خواهد بود.

و در صورتی که معنی مجازی آن اراده شود، به هیچ وجه در حقیقت دعا داخل نمی شود. و شکی نیست کسی که به دیگری بگوید: مرا برای ساختن خانه و ادای

ص: 79

قرض کمک کن؛ یا بگوید به من عطا کن ... و گفته های او به قصد دعا باشد، یعنی قصد او مثل درخواست و طلب بنده از پروردگار باشد، این دعا کفر و شرک ورزی است. اما اگر به این نحو درخواست نکند، مسلماً کفر نخواهد بود.

و در صورتی که این نحوه ی دعا کفر باشد، باید تمام خلائق از دوره ی آدم علیه السلام تا به امروز همگی کفر ورزیده باشند، افزون بر آن که صادر شدن این عمل از انبیای الهی و اوصیا، آشکارتر از خورشید نیمروزی است.

استجاره (پناهندگی) و ندبه (دادخواهی) و اموری مانند آن نیز به همین گونه اند، اگر به صورت معلوم و معهود بین مردم باشد، مانند آیه ی (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ) (1)؛ هرگاه یکی از مشرکین به تو پناه آورد که از دین آگاه شود، بدو پناه ده ، تا کلام خدا را بشنود.

و (فَأَسَدٌ تَغَاثَهُ الَّذِي مِنَ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ) (2)؛ در آن حال آن شخص شیعه از موسی علیه السلام دادخواهی و یاری علیه آن دشمن خواست.

و (فَادِعٌ لَنَا رَبِّكَ يَخْرُجُ لَنَا مِمَّا تَنْبِتُ الْأَرْضُ) (3)؛ از خدای خود بخواه که برای ما نباتاتی که از زمین می روید بیرون بیاورد، چاره ای جز قول به جواز آن نداریم.

بنابراین، تفاوت تعبیرات (در احادیث به نحوی که در برخی از آنها نهی و در برخی امر وجود دارد) به خاطر تفاوت نیت ها است. پس کسی که مانند دعای در مقابل بت ها و سایر خدایان دعا کند، یا به همین صورت دادخواهی نماید، مسلماً کافر و مشرک است؛ ولی اگر دعا و استغاثه ی معمول میان مردم را قصد کند، هیچ اشکالی ندارد.

پس به حق آن خدایی که گوش و چشم به تو داد، تو را ملزم می کنم که در این مبحث تأمل کافی نمایی و خود را از حبّ انفراد (برتری جوئی) پاک کنی؛ همان

ص: 80

1- توبه، 6

2- قصص، 15

3- بقره، 61

طوری که بر ما لازم است، خود را از حبّ پیروی پدران و اجداد، پاک کنیم؛ خواه زنده باشند یا مرده، هیچ تفاوتی نمی کنند. زیرا هر کس که به مخلوقی استغاثه و یا استجاره (پناهندگی) کند و او را فاعل مختار (مستقل از خدا و همتای او) بداند، در اقسام کفّار وارد می شود.

در نتیجه استغاثه ی به همین صورت به حضرت عیسی علیه السّلام و حضرت مریم علیها السّلام خواه زنده باشند یا مرده، در هر صورت کفر است.

اما اعتقاد به این که انسان مرده، آیا می شنود یا نمی شنود؟، از معتقدات دین نیست که حتماً مسلمانان باید آنها را بدانند. پس کسی که (از روی دلیل) اعتقاد به آن پیدا کند، یا بر صواب است که اجر می یابد، و یا بر خطاست که عذر دارد.

و از همین قبیل است الفاظی که از آنها، رجا و توکل و اعتماد و دلگرمی و التجا استعانت به غیر خدا استفاده می شود. پس چنانچه بنا را بر ظاهر آنها بگذاریم، در دنیا حتی یک مسلمان باقی نمی ماند؛ زیرا کسی نیست که برای دفع دشمن کمک نگیرد و بر دوستان اعتماد نکند و به امیران پناه نبرد و... جز آن که اگر پناه دهنده و دلگرم کننده از مخلوقات را به نحوی قصد کند که گویا در جهان مستقلاً (و خارج از سلطه ی خدای متعال) دارای اختیار و تدبیر است. چنین قصدی کفر است، و الا اشکالی ندارد.

و این روایت «قتیبی» مناسب این مبحث است:

قتیبی گوید: نزدیک مرقد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودم، پس مردی از اعراب نزدیک شد و بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد و به خواندن شعر پرداخت و گفت:

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه *** قطاب من طيبهن القاع والأکم

نفسی الفداء لقبّر أنت ساکنه *** فيه العفاف وفيه الجود والکرم

ای بهترین کسی که در زمین استخوان هایش دفن شد، پس از عطر آنها، هموار و بلند زمین معطر شد، جانم فدای آرامگاهی باد که تو در آن سکونت داری، آرامگاهی که عفاف و جود و کرم در آن قرار گرفته است.

سپس ادامه داد و گفت : « ها انا ذا يا رسول الله! فقد ظلمت نفسي و انا استغفر الله واسئلك يا رسول الله، ان تستغفر لي » ؛ ای رسول خدا! به حتم من بر خود ستم کردم و از خدا طلب مغفرت می کنم و از تو، ای رسول خدا، مسئلت می کنم که برایم طلب مغفرت کنی.

قتیبی می گوید: هنگامی که به خواب رفتم، در خواب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم، پس فرمود: «ای قتیبی! اعرابی را دریاب و بشارت ده، که خداوند او را آمرزید.» پس خود را به او رساندم و او را بشارت دادم.

شکّی نیست که توسل از سنتّ های رسولان و سیره ی صالحان است. و اخبار و آثار بر آن دلالت دارند.

نقل است، چون آدم علیه السلام مرتکب خطا شد، عرض کرد: « یا ربُّ بحقِّ محمّدٍ لَمَّا غفرت لی . فقال: یا آدم کیف عرفته؟ قال: لأنّک لما خلقتني نظرت إلى العرش فوجدت مكتوباً فيه: "لا إله إلا الله محمّد رسول الله". فرأيت إسمه مقروناً مع إسمک فعرفته أحب الخلق إليك »؛ ای پروردگار من! از تو به حقّ محمّد مسئلت می کنم مرا بیامرزی، پس خدا فرمود: ای آدم چگونه او را شناختی؟ عرض کرد: چون تو مرا خلق کردی به عرش نگاه کردم، پس نام او را همراه با نام تو دیدم. پس دانستم که او محبوب ترین خلائق برای توست. (1) این حدیث را حاکم صحیح می داند.

و از عثمان بن حنیف نقل شده است که مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید و عرض کرد: از خدا بخواه مرا عافیت دهد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إن شئت صَبَرْتُ فهو خیر لك وإن شئت دعوت . قال : [فَاذْعُهُ] فدعاه ، فأمره أن يتوصّأ و يدعوا بهذا الدعاء : " اللهم إني أسئلك وأتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة، يا محمّد إنّي توجّهت بك إلى ربّي في حاجتي ليقضيه لي اللهم شَفَعُهُ [فِيّ] »؛ اگر بخواهی صبر کنی برایت

ص: 83

بهتر است و اگر خواسته باشی برای دعا می کنم . [مرد نابینا گفت : بلکه دعا کن] روای می گوید : پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وی را صدا زد و دستور داد وضو بگیرد و این دعا را بخواند: " خدایا از تو مسئلت می کنم، و به سوی توبه پیامبرت محمد، پیامبر رحمت، توجه می کنم، ای محمد! من به کمک توبه پروردگار خود توجه کردم در این حاجت خود، تا آن را برآورده سازد. خدایا شفاعت او را [درباره ی من] بپذیر. (1)

این حدیث بر جواز شفاعت در دنیا و جواز استغاثه دلالت می کند. این حدیث را ترمذی و نسائی روایت کرده اند و بیهقی صحیح دانسته و این عبارت را بر آن افزوده است: « فقام و أبصر » ؛ پس برخاست و بینا شد. (2)

و طبرانی از عثمان بن حنیف نقل کرد که گفت: مردی برای حاجتی نزد عثمان بن عفان می آمد، ولی عثمان به او توجه نمی کرد. پس قضیه را به عثمان بن حنیف شکایت کرد. عثمان بن حنیف گفت: برو وضو بگیر و بگو ... و همان دعا را که مرد نابینا گفت، ذکر کرد.

روای می گوید: پس همان را انجام داد، دربان نزدیک شده و دست او را گرفت و بر عثمان داخل نمود، پس او را بر فرش نشانند و حاجت او را برآورده ساخت. (3)

و روایت شده است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای فاطمه بنت اسد علیها السلام دعا کرد، گفت: « اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ وَالْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِهِ ... » ؛ خداوندا، از توبه پیامبرت و پیامبران قبل از او مسئلت می کنم... (4)

و در حدیث صحیح از انس بن مالک نقل شده است: چون مردم گرفتار قحط می شدند، عمر بن الخطاب به واسطه ی عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) طلب باران می کرد و می گفت: « اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ فَاسْقِنَا

ص: 84

1- سنن ترمذی 531/5 شماره ی 3578

2- سنن نسائی، باب عمل الیوم والليلة، کنز العمال 181/2 ح 3640

3- پسنن ابن ماجه 1385 441/1، کنز العمال 521/6 ح 16816

4- کنز العمال 189/2

قال: فيسقون»؛ خدایا، قبلاً با پیامبرت به سوی تو توسّل می جستیم و ما را سیراب می کردی و اکنون با عموی پیامبرت (عبّاس) به سوی تو توسّل می جوئیم، پس ما را سیراب کن! راوی گفت: پس سیراب می شدند. (1)

و در روایت حافظ از ابن عبّاس آمده است که عمر گفت: «اللّهُمَّ إِنَّا نَسْتَشْفِعُ بِكَ بِعَمِّ نَبِيِّنا وَنَسْتَشْفِعُ بِشَيْبَتِهِ»؛ خداوندا، با عموی پیامبرت از تو طلب باران می کنیم و با موی سفید او طلب شفاعت می کنیم. (2)

و شیخ عبدالحمید بن ابی الحدید از علی علیه السّلام روایت کرد که فرمود: «كنت من رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم كالعصضد من المنكب وكالذراع من العضد، ربّاني صغيراً وواخاني كبيراً سألته مرّة أن يدعولي بالمغفرة، فقام، فصلّى فلما رفع يديه سمعته يقول: اللّهُمَّ بحقّ علي عندك إغفر لعلّي، فقلت: يا رسول الله! ما هذا؟ فقال صلّى الله عليه وآله وسلّم: أو أحد أكرم منك عليه فأستشفع به إليه»؛ نسبت من به رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم مانند ساعد به شانه و بازو به ساعد بود، در کودکی مرا تربیت کرد و در بزرگی مرا برادر خود نمود، یک بار از او خواستم برایم طلب مغفرت کند، پس برخاست و نماز خواند و چون دستهای خود را بالا برد شنیدم می گوید: خداوندا به حقّ علی در نزد تو، علی را بیامرزد. پس عرض کردم: یا رسول الله، این چه دعایی است؟ پس فرمود: آیا کسی گرامی تر از تو برای او وجود دارد تا با او به خدا شفاعت بخواهم. (3)

و این دو خبر بر شفاعت دنیوی دلالت می کنند.

و در مسند ابن حنبل از عایشه نقل شده است که ابن مسروق به او گفت: «سَأَلْتُكَ بِصَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ مَا الَّذِي سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْنِي فِي حَقِّ الْخَوَارِجِ، قَالَ: قَالَتْ سَمِعْتُهُ، يَقُولُ: إِنَّهُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ، يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ وَأَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَسِيلَةً»؛ تو را به حقّ صاحب این قبر قسم می دهم، چه چیزی را از رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم در حقّ خوارج شنیدی؟ (راوی گوید: عایشه گفت: از او شنیدم که می فرمود: آنها

ص: 85

1- سنن بیهقی 352/3

2- صحیح بخاری 16/2، کتاب الاستسقاء

3- شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید 4/558 چاپ مصر

بدترین خلائق هستند و آنها را بهترین خلائق و نزدیک ترین آنها از جهت وسیله در نزد خدا به قتل می رساند. (1)

و از اعمش نقل شده است: زنی نابینا شش شب، خدا را به علی علیه السلام قسم داد شفا پیدا کرد.

و روایت جبیر بن مطعم از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که مردی اعرابی خدمت حضرت رسید و عرض کرد: به زحمت افتادیم و خانواده گرسنگی می کشند، برای ما طلب باران کن، زیرا به کمک شما به خدا شفاعت می جوئیم و به کمک خدا بر تو طلب شفاعت می کنیم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «ویحک! انه لا یتشفع بالله علی أحد شأن الله اعظم»؛ وای بر تو! خداوند را شفیع بر احدی نمی توان کرد، شأن خدا عظیم تر است. (2) این روایت ربطی به بحث ما ندارد، زیرا در این روایت از شفیع قرار دادن خدا نهی شده است، نه از شفیع قرار دادن دیگری. (و اگر برای جلب توجه دیگری خدا را شفیع قرار دهیم، مورد نهی است؛ اما چنانچه برای جلب عنایت خدا، شخصی همچون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع قرار دهیم، مورد نهی نیست).

از علی علیه السلام نقل شده است که به سعد بن ابی وقاص فرمود: «أسئلك برحم إبنی هذا و برحم حمزه عمی منك أن لا تكون مع عبدالرحمن»؛ به حق خویشاوندی این فرزندانم و به خویشاوندی عمویم حمزه نسبت به تو، از تو درخواست می کنم که همراه عبدالرحمن نباشی. (3)

و از عایشه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام در نهران چیزی فرمود. پس فاطمه علیها السلام گریه ای سخت نمود، از او پرسیدم، حضرت فرمود: سرّ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را فاش نمی کنم. چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، از وی سؤال کردم و گفتم: «عزمت عليك بما لی عليك من الحقی»؛ تو را به حقی که بر تو دارم قسم می دهم. (4)

ص: 86

1- مسند احمد بن حنبل 140/1

2- کنز العمال 224/1، ح 1132

3- سنن ترمذی 607/5

4- صحیح بخاری 210/4، سنن ترمذی 658/5، صحیح مسلم 1905/4 ح 98

ابو مخنف از ابن الخلیل روایت کرد که گفت: وقتی طلحه و زبیر در فلان محل منزل گزیدند، گفتم شما را به خدا و هم صحبتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قسم می دهم.

و از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که: مردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و مقابل او ایستاد و مشغول نگاه کردن به حضرت شد. حضرت فرمود: ای یهودی چه حاجتی داری؟ یهودی گفت: تو برتری یا موسی؟ حضرت فرمود: «أنت یکره للعبد أن یزکی نفسه و لکن قال الله تعالی (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (1) إِنَّ آدَمَ لَمَّا إِصَابَتْهُ خَطِيئَتُهُ الَّتِي تَابَ مِنْهَا كَانَتْ تَوْبَتُهُ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغْفِرْ لَهُ»؛ خوب نیست بنده ای خود را تزکیه کند (و از خود تعریف کند) امّا خداوند تعالی می فرماید:

"درباره ی نعمت پروردگارت گفتگو کن" آدم علیه السلام موقعی که به خطای خود (که از آن توبه کرد) گرفتار شد، توبه ی او چنین بود: خداوندا، به محمد و آل محمد از تو می خواهم از من در گذری، پس خداوند از خطای او گذشت. (2)

و از علی علیه السلام نقل شده است که بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک قبر آن حضرت ایستاد و خطاب به او گفت:

« طِبَّتْ حَيًّا وَمَيِّتًا، أَنْقَطِعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ أَحَدٍ سِوَاكَ، مِنَ التَّبَوُّةِ وَالْأَنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ.... بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي أَذْكَرُنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ وَهَمِّكَ »؛ در حال حیات و در حال وفات طیب بودی، با وفات تو پیامبری و خبر دادن و اخبار آسمان قطع شدند که با مردن غیر از تو قطع نمی شدند... پدر و مادرم فدای شما، ما را نزد پروردگارت یادکن و ما را در خاطر و همت خود قرار ده. (3)

شیخ عبدالحمید نقل می کند که معاویه از عقیل درباره ی علی علیه السلام پرسید. عقیل گفت: از یمن برای او مشکهای عسل آوردند، پس حسین علیه السلام یک رطل آن را گرفت و برای میهمان خود نان خورشت خرید و هنگامیکه علی علیه السلام آمد تا آنها را تقسیم کند، گفت: ای قنبر! گمان می کنم اینها تغییر پیدا کرده اند. قنبر گفت: آری. پس او را

ص: 87

1- ضحی، 11

2- بحار الانوار 176/11 کنز العمال 455/10 شماره ی 32138

3- کنز العمال 232/7 و 252 و 55 و 248

به قصه ی حسین علیه السّلام خبر داد. پس حضرت غضبناک شد و فرمود: حسین را برایم بیاورید! پس تازیانه را بالا برد، حسین علیه السّلام گفت: تو را به عمویم جعفر؛ و آن حضرت را هرگاه به حقّ جعفر قسم می دادند آرام می گرفت. آن گاه حسین علیه السّلام جواب حضرت را داد. (1)

و شیخ عبدالحمید نقل کرد که: مردی از مصر به عنوان وفد (یا میهمان) وارد شد و به عمر پناهنده گردید.

به هر صورت، آشکار شد که هرکس به خدا یا به امری شایسته ی تعظیم، مانند قرآن یا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا بنده ای شایسته یا مکانی شریف، یا چیزهایی از همین قبیل، توسّل جوید، هیچ ایرادی بر او نیست؛ بلکه چیزی که شایسته تر و بهتر بوده انجام داده است. و هیچ ایرادی بر واسطه قرار دادن حقّ مخلوقات نیست، زیرا مولا نسبت به بنده ی خود حقّ مالکیت، بنده نسبت به مولای خویش حقّ مملوکیّت دارد و برای خادم حقّ خدمت و برای خویشاوند حقّ خویشاوندی، و برای دوست حقّ دوستی و برای همسایه حق همسایگی، و برای مصاحب حقّ مصاحبت، وجود دارد.

بنابراین، حقّ عبارت است از: رابطه ای که به هر نحو اتّفاق افتد و بر هر صورتی که باشد.

عادت گذشتگان از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا به امروز بر همین شیوه جاری بود، و هیچ یک از مسلمانان بر آن خرده نگرفته است و دعاها و موعظه ها شامل همین (واسطه قرار دادن حقّ مخلوقات است) (و در بسیاری از دعاها و موعظه ها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خدا را به حقّ مخلوقات خود قسم داده است).

پس در این بحث اشکالی باقی نمی ماند و محلّی برای قیل و قال نخواهد ماند و خدا ولیّ توفیق است و اوست ارحم الراحمین.

ص: 88

شفاعت در حقیقت یکی از اقسام دعا و رجاست و از اختصاصات پیامبران و اوصیا نبوده و برخدا واجب نیست که شفاعت را بپذیرد و صرفاً قبول شفاعت، از الطاف و مَنّت های اوست.

و شفاعتی نیست مگر آن که به اذن و رضایت او باشد . و اخبار نیز درباره ی شفاعت متواتر (1) است.

محمد بن عمرو و عاص روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : « من سأل الله [لی] فی الوسيلة حَلَّتْ علیه الشفاعة » ؛ کسی که [برایم از خدا وسیله بخواهد] درباره ی من از خدا وسیله را مسألت کند (و به من توسل نماید) مستوجب شفاعت می شود. (2) این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از جابر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود : « مَنْ سَمِعَ الأذان ودَعِيَ بِكذا حَلَّتْ له شفاعتي يوم القيامة » ؛ کسی که صدای اذان را بشنود و فلان دعا را بخواند، در روز قیامت مستوجب شفاعت من می شود. (3)

ص: 89

1- اخباری متواتر شمرده می شوند که موجب اطمینان شنونده می شوند و بخاطر زیادی خبردهندگان، احتمال دروغ بودن چنین اخباری منتفی می شود

2- صحیح مسلم 288/1 _ 289 شماره ی 384/11 کتاب الصلوة، باب هفتم

3- صحیح بخاری 152/1، کتاب الاذان

این حدیث را بخاری نقل کرده است.

و از عبدالله بن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّهُ مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَيَّ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يَشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا شَفَعْتُهُمْ اللَّهُ فِيهِ»؛ هیچ مرد مسلمانی نمی میرد، پس بر جنازه ی او چهل مرد که به خدا شریکی نمی ورزند قیام کنند (و براو نماز بخوانند) مگر آن که آنها را بر وی شفیع می گرداند. (1)

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از عایشه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّهُ مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ، يَصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَبْلُغُونَ مِائَةَ كَلْمِهِمْ يَشْفَعُونَ لَهُ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ»؛ هیچ کس نمی میرد و بر او امتی نماز بخوانند که به صد نفر برسند و همگی درباره ی او شفاعت کنند، مگر آن که شفاعتشان درباره ی او پذیرفته می شود. (2)

این حدیث را مسلم روایت کرده است.

و از جابر نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا، فَعَدَّ مِنْهَا الشَّفَاعَةَ»؛ پنج چیز به من عطا شده اند... و شفاعت را از آن به شمار آورد. (3)

و از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مَشْفَعٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ»؛ (من) اولین شفاعت کننده (هستم) و اولین کسی که شفاعت او را می پذیرند، و هیچ افتخاری نیست. (4)

و از جابر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مَشْفَعٍ» من اولین شفاعت کننده و اولین کسی که شفاعت او پذیرفته می شود هستم. (5)

ص: 90

1- صحیح مسلم 655/2، شماره 948/59، کتاب الجنائز

2- صحیح مسلم 654/2، شماره 947/58، کتاب الجنائز

3- صحیح مسلم 370/1 _ 371 شماره ی 521/3، کتاب المساجد... کنز العمال 420/11 ح 31970

4- صحیح مسلم 1782/4 شماره 2278/3، کتاب الفضائل

5- صحیح مسلم 1901 شماره ی 201/345 و 188/1، کنز العمال 404/11 ح 31883، سنن ابن ماجه 1443/2 ح 4314

و مانند این حدیث نیز از انس بن مالک و ابی بن کعب و جبیر بن مطعم، نقل شده است.

و از عثمان بن عفان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « یشفع یوم القیامه ثلاثة وعدّ منهم الأنبیاء »؛ در روز قیامت سه گروه شفاعتشان پذیرفته می شود و از آنها پیامبران را برشمرد. (1)

و از ابی سعید نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إنَّ الشفاعة علی مراتب الناس فی القابلیة »؛ شفاعت بر اساس رتبه ی قابلیت مردم است. (2)

از عبدالله بن مالک نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إنّه أتانی آتٍ من ربی فخیّرني بین أن یدخل نصف أمتی الجنة و بین الشفاعة فاخترت الشفاعة »؛ فرستاده ای از جانب پروردگارم نزد من آمد و مرا بین آن که نصف امتم داخل بهشت شوند و بین آن که شفاعت کنم مخیر کرد، پس شفاعت را اختیار کردم. (3)

و از عبدالله بن ابی جذعان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إنّه یدخل بشفاعتی رجال من أمتی أكثر من بنی تمیم »؛ با شفاعت من، مردانی بیشتر از قبیله ی بنی تمیم وارد (بهشت) می شوند. (4)

این حدیث را ترمذی و دارمی روایت کرده اند.

و از انس نقل شده است که گفت: « سألت النبی صلی الله علیه وآله وسلم أن یشفع لی یوم القیامة فقال صلی الله علیه وآله وسلم: أنا فاعل. قلت: فأین أطلبک؟ قال: أولاً علی الصراط. قلت: فإن لم القک؟ قال: عند المیزان. قلت: فان لم القک؟ قال: عند الحوض فإتی أخطی هذه المواضع »؛

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواستم روز قیامت از من شفاعت کند، آن حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. گفتم شما را کجا بیابم؟ فرمود: ابتدا بر صراط. گفتم: اگر شما را پیدا نکنم؟

ص: 91

1- سنن ابن ماجه 1443/2 ح 4313

2- کنز العمال 420/11

3- مسند احمد بن حنبل 75/2 و 404/4 و 415، کنز العمال 405/11 ح 31892 سنن ترمذی 541/4 - 542 ح 2441، سنن ابن ماجه 1444/2 شماره ی 4317

4- سنن ترمذی 541/4 ح 2438، سنن ابن ماجه 1443/2 - 1444، ح 4316

فرمود: نزد میزان. گفتم: اگر شما را پیدا نکنم؟ فرمود: نزد حوض، من به حتم از این مواضع عبور خواهم کرد. (1)

این حدیث را ترمذی روایت کرده است.

و از ابوسعید خدری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إن الله يقول: فرغ الشافعون من الشفاعة، شفعت الملائكة وشفعت النبیون وشفعت المؤمنون ولم یبق الا ارحم الراحمین »؛ خداوند می فرماید: شفاعت کنندگان از شفاعت فارغ شدند، ملائکه شفاعت کردند پیامبران شفاعت کردند مؤمنان شفاعت کردند و جز ارحم الراحمین کسی باقی نماند. (2)

و از انس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مؤمنان در روز قیامت [زندانی می شوند] جلوس می کنند و می گویند؛ خوب است شفیع بگیریم. پس نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند، او به خاطر خطای خود عذرخواهی می کند. سپس نزد ابراهیم علیه السلام می آیند و او برای سه دروغی که گفته بود. نمی پذیرد. سپس نزد حضرت موسی علیه السلام می آیند پس او به خاطر قتل نفس نمی پذیرد. سپس نزد عیسی علیه السلام می آیند، پس وی می گوید: من آنجا نیستم. آن گاه خداوند متعال، بعد از آنکه برایش سجده می کنم، می فرماید: « اِشْفَعُ تُشَفِّعُ »؛ شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می شود... (3)

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « إِنَّ مَلَكًا أَغْضَبَ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ، فَجَاءَ إِلَى إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: اِشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ، فَدَعَى لَهُ، فَأُذِنَ لَهُ فِي الصَّعْدِ عَوْدًا »؛ یکی از ملائکه از آسمان بر او غضب شد، پس نزد ادريس عليه السلام آمد و گفت: نزد پروردگارت برایم شفاعت کن، پس ادريس برایش دعا کرد، و به او اذن داده شد تا بالا برود. (4)

ص: 92

1- سنن ترمذی 537/4 ح 3433، کتاب صفة القيامة

2- سنن ترمذی 541/4

3- خبریست طولانی که به اندازه ی نیاز، از آن نقل کردیم، صحیح مسلم 182/1 _ 184 ح 326، سنن ترمذی 537/4 _ 539 ح

2434، سنن ابن ماجه 1442/2 ح 4312

4- بحار الانوار 277/11 ح 3

اما در مورد شفاعت در دنیا، در باب زیارت قبور اخبار بسیاری خواهد آمد که دلالت بر این مطلب می نمایند.

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « من زارنی کنت شفیعاً له »؛ هرکس به زیارت من بیاید، شفیع او خواهم بود. (1)

بیان مطلب

شفاعت اگر چیزی مانند دعا باشد، طلب شفاعت به درخواست و التماس دعا از پیامبران و اولیا باز می گردد. بنابراین، شفاعت دعای خاصی برای نجات دیگری یا برآوردن احتیاج او در امور دنیا و آخرت است. و هیچ بحث و کلامی در جایز بودن چنین درخواستی از هر کس وجود ندارد، و این شفاعت مانند آن است که از دوستان خود بخواهی تا برایت دعا کنند؛ و در تأیید این مطلب، هنگامی که از ادریس علیه السلام درخواست شفاعت شد، بلافاصله دعا کرد.

و هیچ فرقی بین شفیع زنده و شفیع مرده در این مسأله وجود ندارد و به زودی بیان خواهیم کرد که اخبار فراوان و متواتری موجود است که روشن می کنند اموات می شنوند و سخن می گویند، ولی مردم سخن آنان را نمی شنوند.

بنابراین، درخواست شفاعت به این معنا هیچ ایراد و اشکالی ندارد؛ زیرا ما در شفاعت مانند کسانی نیستیم که می گویند: طاقت نداریم خدا را عبادت کنیم، پس ما بتها را عبادت می کنیم و آنها خودشان ما را به خدا می رسانند. (2)

و در صورتی که مقصود از شفاعت منصبی باشد که خداوند آن را به پیامبران و اولیای خود عطا کرده است تا با یک اذن عمومی از مردم (عذاب) را دفع کنند؛ به این معنا که خداوند به پیامبر خود اجازه ای عام داده باشد که بعضی از اهل عذاب

ص: 93

1- کنز العمال 1355 ح 12371، سنن بیهقی 245/5

2- تفسیر کبیر، رازی 141/18

را در روز حساب رسی از عذاب نجات دهد، پس با این معنا، شفاعت اختصاص به آخرت پیدا می کند و بی تردید کسی که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اولیای او علیهم السلام در این دنیا طلب شفاعت می کند، معنی اول را قصد می کند.

کاش میدانستم چه چیز شفاعت (ناپسند است که) انکار می شود؟

الف) آیا از جهت خطاب و سخن گفتن با اموات است؟

این امر اگر خطا هم باشد نه موجب کفر میشود و نه شرک؛ چه رسد به آنکه امری صحیح و صواب باشد.

ب) یا از جهت نسبت دادن امر به غیر خداست؟

این وجه از وجه سابق تعجب آورتر است؛ زیرا درخواست کننده و سعی کننده برای برآوردن حاجت کسی پیش مولای خود، از مرتبه ی بندگی دست برداشته است، مخصوصاً در جایی که هیچ کاری را انجام ندهد، مگر آن که مولی به او اذن و اجازه داده باشد.

و بدیهی است بردگان و خدمتکارانی که قیام به شرایط خدمت و بندگی می کنند با اذن گرفتن، برای برآوردن احتیاجات مردم، نزد مولای خود شفاعت می کنند، و علاوه بر آن که چنین کاری آنها را از بندگی و خدمت خارج نمی کند، خود این کار نوعی خدمت بندگی به شمار می آید.

و در احادیث شفاعت احادیثی وجود دارد که بر عمومیت داشتن و فراگیر بودن شفاعت، هم برای دفع ضررهای دنیوی و هم برای دفع ضررهای اخروی، دلالت می کنند.

از اصحاب به سندهای معتبر نقل شده است که آنها به مرقد شریف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پناه می بردند و از آن حضرت نزول باران و برطرف شدن شداید و بلاهای دنیوی را درخواست می کردند.

بیهقی به سندی صحیح از ملک الدار، نگهبان عمر روایت کرده است که: مردی در زمان عمر نزدیک قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت: ای محمد! برای امت خود طلب

باران کن، آنها هلاک شدند! پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خواب او آمد و به او فرمود: به عمر بگو آنها سیراب شدند. (1)

و نیز روایت شده است که هر کس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب خویش ببیند، مانند آن است که در بیداری او را دیده باشد؛ زیرا شیطان نمی تواند خودش را مثل آن حضرت کند. (2)

و بیهقی با سندی صحیح روایت کرد که مردی که در زمان عمر نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: ای محمد! برای امت خود طلب باران کن.... (3)

و طبری و ابن المقری روایت کرده اند که آنان هر دو گرسنه بودند. پس نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا! گرسنگی ... پس سیر شدند. (4)

و غرض از بیان این مطالب آن است که چنین شفاعتی بین اصحاب و گذشتگان آشکار بود، و آن را ابدأ انکار نمی کردند. و از آن جایی که این کار چیزی بیش از درخواست دعا نیست، و در باب آینده هم واضح می شود که انبیا و اولیا علیهم السلام زنده هستند، دیگر هیچ کلام و بحثی باقی نخواهد ماند.

ص: 95

1- سنن بیهقی 3/334، کشف الارتیاب، علامه ی عاملی ص 289 _ 280

2- صحیح مسلم 4/1775 _ 1774، کتاب الرّویا

3- سنن بیهقی 2/350

4- وفاء الوفاء 2/421

باب اول: کیفیت حیات بعد از مردن

باب دوم: زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سایر قبور

باب سوم: تبرک جستن به قبور و مانند آن

باب چهارم: بنای قبور انبیا و اولیا علیهم السلام

ص: 97

کیفیت حیات بعد از مردن

فصل اوّل : در حیات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم بعد از وفات ، و این که آن حضرت کلام را می شنود و پاسخ می دهد؛ همان طوری که در زمان حیات چنین بود، جز آن که خداوند شنوایی مردم _ مگر عده ای قلیل از خواص _ را از شنیدن آن بازداشته است.

بعد از اعتراف به عمومیت قدرت خداوند جبار، این امر هیچ گونه بعدی نخواهد داشت، زیرا کسی که روح انسان را در نطفه ای به امانت سپرد، قادر است هر جای دیگری که بخواهد آن را به امانت بسپارد.

و این شنیدن و جواب دادن هم، با اطلاق اسم مردن (و مرده) بر آن حضرت تنافی ندارد و هم با منحصر بودن زنده شدن به وقت بعث و قیامت؛ زیرا ممکن است مراد (از زنده شدن بعد از مردن در قیامت) بازگشتن بدن ها به نحو سابق و کیفیت قبلی (خود)، تنها در آن هنگام خواهد بود، یا آن که ظاهر شدن (زنده شدن) آن، تنها در همان وقت است. لذا، به ناچار باید با قاطعیّت هر چه تمام تر، احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم را در این زمینه به دیده ی قبول و تسلیم بنگریم.

ابوداود در مسند خود از ابوهریره به صورت مرفوع نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود : « ما من أحد یسلّم علیّ إلا ردّ الله روحی حتّی أردّ السّلام » ؛ هیچ کس بر من

سلام نمی کند، مگر آن که خداوند روح مرا باز می گرداند تا جواب وی را بدهم. (1)

ابن قدامه در قسمتی از روایت احمد ذکر کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « ما من أحد يُسَلِّم عليَّ عند قبري إلا رَدَّ اللهُ عليَّ روحِي »؛ هیچ کس نزدیک قبرم بر من سلام نمی کند، مگر آن که خداوند روحم را به من باز می گرداند. (2)

و همین حدیث را برخی از مشایخ بخاری ذکر کرده اند.

و در خبر نسائی و دیگران از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که فرمود: « إنَّ الله ملائكة سيَّاحين في الأرض يبلغونني من أمتي السَّلام »؛ خداوند در زمین ملائکه ای گردشگر دارد که سلام ائمت را به من می رسانند. (3)

بنا بر این حدیث، هیچ تفاوتی بین سلام از دور یا از نزدیک وجود ندارد. و از ابوهیره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من صَلَّى عليَّ عند قبري سمعته »؛ هرکس در نزد قبرم بر من درود و صلوات بفرستد، او را می شنوم. (4)

و از ابوهیره در حدیث دیگر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من صَلَّى عند قبري وکلَّ الله به ملكا يبلغني »؛ کسی که در کنار قبرم صلوات بفرستد، خداوند فرشته ای را برای رساندن آن به من، وکیل می کند. (5)

و ابن اوس به صورت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که فرمود: « إكثروا عليَّ من الصَّلوة يوم الجمعة فإنَّ صلواتكم معروضه عليَّ، فقالوا: كيف يعرض عليك و أنت رميم، فقال: إنَّ الله حَرَّمَ على الأرض لحوم الأنبياء »؛ در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید، زیرا صلوات شما بر من عرضه می شود. (مردم) گفتند: چگونه بر تو عرضه شود در حالی که شما پوسیده اید؟ حضرت فرمود: خداوند گوشت پیامبران را برای زمین حرام کرده است. (6) و این حدیث شامل تمام پیامبران علیهم السَّلام می شود.

ص: 100

1- سنن ابی داود 218/2، شماره 2041 کنز العمال 491/11 حدیث 2161

2- کنز العمال 498/1 - 499 حدیث 2200

3- کنز العمال 413/1 ح 1747

4- کنز العمال 497/1 ح 2197 و 2198

5- کنز العمال 498/1 ح 2196

6- کنز العمال 488/1 ح 2141 و 499/1 ح 2202

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: « علمی بعد مماتی کعلمی فی حیواتی » ؛ علم من بعد از مردنم، مانند علم من در هنگام زنده بودن من است. (1)

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ مَلَكًا يَسْمَعُنِي أَقْوَالَ الْخَلَائِقِ، يَقُومُ عَلَيَّ قَبْرِي، فَلَا يَصَلِّي عَلَيَّ أَحَدٌ إِلَّا قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! فَلَانَ بْنِ فَلَانَ يَصَلِّي عَلَيْكَ، صَلُّوا عَلَيَّ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَإِنَّ صَلَوَاتِكُمْ تَبْلُغُنِي»؛ خداوند فرشته ای را مأمور کرده است تا سخنان خلائق را به من برساند. آن فرشته بر قبرم می ایستد، پس احدی بر من صلوات نمی فرستد مگر آن که بگوید: ای محمد! فلان فرزند فلان بر تو صلوات می فرستد. بر من صلوات بفرستید هر جا باشید، زیرا صلوات شما به من می رسد. (2)

و از ام سلمه نقل شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را با محاسنی خاک آلود در خواب دیدم. پس سؤال کردم فرمود: کشته شدن حسین علیه السلام را شاهد بودم. (3)

و از ابن عباس نقل شده است که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدم، در حالی که با خود شیشه ای داشت. پرسیدم این چیست؟ فرمود: خون حسین علیه السلام است. (4)

و مبارزی گفته است که: «نَبِيْنَا حَيٌّ بَعْدَ وَفَاتِهِ» ؛ پیامبر ما بعد از وفات خود زنده است.

و شیخ شافعی گفته است: « نَبِيْنَا حَيٌّ بَعْدَ وَفَاتِهِ يَسْتَبْشِرُ بِطَاعَاتِ أُمَّتِهِ وَ مِنْ مَعَاصِيهِمْ وَ تَبْلُغُهُ صَلَوَاتُ مَنْ يَصَلِّي عَلَيْهِ » ؛ پیامبر ما بعد از وفات خود زنده است، با طاعات امت خود خوشحال می شود و از معاصی آنها محزون می گردد، و صلوات کسی که بر او صلوات فرستد، به او می رسد.

و از علی علیه السلام نقل شده است: مردی اعرابی نزدیک قبر پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برایم استغفار کن! پس سه مرتبه از داخل قبر، به او گفته شد: خدا تو را آمرزید. (5)

ص: 101

1- کنز العمال 507/1 ح 2242

2- کنز العمال 494/1 ح 2181

3- تاریخ ابن عساکر، شرح حال امام حسین علیه السلام ص 263

4- تاریخ ابن عساکر ص 263

5- کنز العمال 506/1

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است که فرمود: «إِنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيَّ» ؛ اعمال شما بر من عرضه می شوند. (1)

و اخبار در این زمینه بیشتر از آن است که به شماره درآیند، و در تمام آنها این دلالت وجود دارد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را در هنگام ممات می توان مورد خطاب قرار داد، همان طوری که در هنگام حیات نیز مورد خطاب واقع می شد (و می توان با حضرت بعد از رحلت سخن گفت، همان طوری که قبل از آن با او سخن می گفتند) بلکه از اخبار چنین بر می آید که برخی از خواص و اولیا، کلام آن حضرت را می شنوند.

ابونعیم در کتاب دلائل النبوة» از سعد بن المسیب چنین نقل می کند: من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم، پس هرگاه که وقت نماز می شد، صدای اذان را از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدم. (2)

و ابن سعد در کتاب «الطبقات» از سعد بن المسیب نقل می کند که: او در ایام حرّة (زمانی که حجاج به اهل مکه و مدینه حمله کرد)، در مسجد (پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) به سر می برد و چون وقت صبح می شد، هر روز از قبر شریف آن حضرت صدای اذان شنیده می شد. (3)

وزید بن بکّار در کتاب «أخبار المدينة المنورة» از سعد بن المسیب نقل می کند که گفت: در ایام حرّه پیوسته صدای اذان و اقامه از قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می شنیدم تا مردم بازگشتند.

و دارمی در کتاب «مسند» خود از مروان بن سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که وی رسیدن اوقات نماز را از همه ای که از قبر پیامبر به گوش می رسید می دانست. (4)

ص: 102

1- کنز العمال 751/15 _ 752 ح 42979

2- دلائل النبوة 496 ح 4

3- طبقات ابن سعد 132/5

4- سنن دارمی 56/1 _ 57 ح 93

در بحث گذشته گفته شد که زمین گوشت پیامبران علیهم السلام را نمی خورد. بیهقی در کتاب «الإعتقاد» می گوید: «روح انبیا علیهم السلام بعد از وفات، به آنها بازگردانده می شود؛ بنابراین آنها زنده و شاهد هستند.»⁽¹⁾

قرطبی در کتاب «التذکره» می گوید: مرگ، نابودی محض نیست، و دلیل بر این مطلب، آن است که: اولاً شهدا زنده اند، پس پیامبران علیهم السلام سزاوارتر (به زنده بودن) هستند. و ثانیاً حدیثی که می گوید: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَأْكُلُ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ»؛ زمین بدن پیامبران علیهم السلام را نمی خورد، و حدیث: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اجْتَمَعَ بِالْأَنْبِيَاءِ : لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ فِي بَيْتِ الْمَقْدَسِ وَفِي السَّمَاءِ»؛ پیامبر با سایر پیامبران علیهم السلام در شب معراج در بیت المقدس و در آسمان اجتماع کرد، صحیح هستند.⁽²⁾

استاد ابو منصور، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، شیخ و استاد شافعی، می گوید: بدن های پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم پوسیده نمی شود و زمین چیزی از بدن آنان را نمی خورد. و پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم با ابراهیم علیه السلام و موسی بن عمران علیه السلام ملاقات کرد.⁽³⁾

و از انس درباره ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که گفت: آن حضرت بر کُشتگان بدر عبور کرد، پس با آنان سخن گفت، اصحاب عرض کردند: چگونه با بدنهایی که روحی ندارند سخن می گویی؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، لکن آنها سخن نمی گویند.⁽⁴⁾

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از کنار ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام که مشغول خواندن نماز بودند، عبور کرد.⁽⁵⁾

ص: 103

1- کشف الظنون 78/5

2- کشف الظنون 390/1

3- وفيات الاعيان 203/3

4- بحار الانوار 342/19

5- صحیح مسلم 1845/4 ح 165

و در حدیث معراج آمده است که حضرت با بسیاری از پیامبران صلی الله علیه وآله وسلم که نماز می خواندند، برخورد کرد. (1)

و از عتبه و ابوالفضل نقل شده است که ابن عباس گفت: حواریون به حضرت عیسی علیه السلام گفتند: یحیی بن زکریا علیهما السلام را برای ما زنده کن تا به چهره ی او نگاه کنیم. پس عیسی علی السلام از میان آنها خارج شد و او را زنده کرد. و با آنکه تمام موی او سیاه بود، دیدند نصف موی او سفید شده است. و چون از او سؤال کردند. گفت هنگامی که مرا صدا زدند، گمان کردم قیامت برپا شده است، پس حضرت عیسی علیه السلام گفت: آیا می خواهی از خدا بخواهم تو را به دنیا بازگرداند؟ یحیی علیه السلام گفت: تلخی مردن هنوز از گلویم خارج نشده است.

بزرگ سنی ها، حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب «الإعتقاد» گفته است که: ارواح انبیا علیهم السلام بعد از وفات به سوی آنها بازگردانده می شوند. پس آنان مانند شهدا، نزد پروردگار خود زنده اند، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جماعتی از انبیا را دید که پشت سر او نماز خواندند و خود حضرت این خبر را بیان فرمود و به حتم و یقین، خبر آن حضرت، صادق است، و مسلماً صلوات ما بر او عرضه می شود و زمین چیزی از گوشت او را نمی خورد.

شیخ عقیف الدین گفته است که: یکی از اختصاصات اولیا آن است که پیامبران را می بینند.

و شیخ تقی الدین سبکی گفته است: زندگی انبیا و شهدا علیهم السلام در قبر مانند زندگی آنها الان در دنیا است، و دلیل بر این مطلب نماز خواندن موسی علیه السلام و جمعی از انبیا علیهم السلام در شب معراج است.

افراد موثق از انس حدیث مرفوعی را نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ أَحْيَاءُ فِي قُبُورِهِمْ»؛ پیامبران در قبرهای خود زنده اند. (2)

ص: 104

1- صحیح مسلم 149/1 حدیث اسراء

2- کنز العمال 474/11 _ 475

و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: به قبر موسی بن عمران برخوردیم، پس او را دیدم که نماز می خواند. (1)

خداوند متعال درباره ی کسانی که در راه خدا کشته می شوند، فرمود: (أحياء عند ربهم يرزقون) (2) آنها زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می خورند. و دیگر اخباری که بر همین مطلب دلالت می نمایند.

فصل سوم : زنده بودن سایر مردگان

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به صورت مرفوع روایت کرد که آن حضرت فرمود: «إِنَّهُ مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيَسَلُّمُ عَلَيْهِ إِلَّا عَرَفَهُ وَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ» ؛ هیچ کس بر قبر برادر مؤمن خود عبور نمی کند، مگر آن که (صاحب) قبر او را بشناسد و جواب سلام او را بدهد. (3)

و در روایت است که هیچ کس بر قبر مردی که او را می شناسد برخورد، مگر آن که او را بشناسد و جواب سلام او را بدهد. (4)

ابو عبدالله بخاری نقل می کند: شهدا و سایر مؤمنان را هرگاه مسلمانان زیارت کند و به آنها سلام گوید، او را شناخته، جواب سلام او را می دهند.

ثعلبی در تفسیر خود و ابن المغازلی شافعی واسطی در کتاب «المناقب» روایت کرده اند که : چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب وی را، بساط (فرش) حمل کرد، به محلّ اصحاب کهف رسیدند، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بر آنان سلام کنید. آنان سلام کردند

ص: 105

1- صحیح مسلم 1845/4 ح 165

2- آیه ی 169 سوره ی آل عمران

3- کنز العمال 646/15 ح 42556

4- کنز العمال 657/15 ح 42602

اما اصحاب كهف جواب ندادند. پس پيامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آنان سلام كرد، و آنها در پاسخ گفتند: « و عليك السلام ورحمة الله و بركاته ». (1)

و شيخ ابن حياره در كتاب « الوصايا » از قيس نقل كرد كه پيامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « مَنْ لَمْ يُؤْذِنْ لَهُ الْكَلَامَ مَعَ الْمَوْتِيِّ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْمَوْتِيُّ يَتَكَلَّمُونَ؟ »

فقال: نعم و يتزاورون»؛ کسی كه وصیت نکند به او اذن نمی دهند با مردگان گفت و گو کند. گفته شد: ای رسول خدا! آیا مردگان گفت و گو می کنند؟ حضرت فرمود: آری و به زیارت همدیگر می روند. (2)

و از ابو هريره نقل شده است: پيامبر صلی الله علیه وآله وسلم جعفر عليه السلام را دید كه در بهشت پرواز می كند. (3)

و ابوبكر محمد بن عبدالله شافعی روایت می كند كه: « چون عیسی علیه السلام، حضرت مریم علیها السلام را به خاک سپرد، گفت: سلام بر تو ای مادر عزیزم! پس مریم علیها السلام او را از داخل قبر جواب داد و به او گفت: سلام بر تو ای حبيب من و ای روشنی دیده ام! عیسی علیه السلام گفت: مزه ی مردن را چگونه یافتی؟ مریم علیها السلام گفت: قسم به خدایی كه تو را به پیامبری مبعوث كرد، هنوز تلخی مردن از گلو و خشونت آن از زبانت برطرف نشده است.»

حاکم از سالم بن ابی حفصه نقل می كند كه گفت: برادری داشتم كه از دنیا رفت. پس او را در قبر گذاشتم و خاک را بر او هموار كردم، آن گاه گوش خود را بر لحد وی قرار دادم، پس شنیدم كه گوینده ای به او چنین می گوید: پروردگارت کیست؟ پس شنیدم برادرم با صدایی ضعیف می گوید: پروردگارم خدای واحد است. گوینده گفت: دین تو چیست؟ برادرم با صدایی ضعیف گفت: دین من اسلام است. سپس گوینده گفت: پیامبرت کیست؟ برادرم گفت: محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر من است. پس آن گاه

ص: 106

1- مناقب علی بن ابی طالب، مغزلی شافعی 232_234، بساط فرشی بوده است كه پيامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر آن می نشست و

به هر جا می خواست فرش او را می برد

2- كنز العمال 619/16 - 620 ح 46080 و 46086

3- بحار الانوار 273/22 و سایر كتب

شنیدم گوینده به او چنین می گوید: همچون عروسان بخواب! و از فرشته ای دیگر شنیدم که به او چنین می گفت: « بشارت باد تو را به روح و ریحان و پروردگاری که غضبناک نیست.» (1)

و در اخبار، از عمر بن الخطاب نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « ما من میت يموت يوضع على سريره فيخطى به ثلاث خطوات، إلا يُنادى بنداٍ يسمعه ما شاء الله من الخلائق غير الثقلين، فيقول: يا اخوتاه! يا خداماه! يا حمله نعاها! لا تغررتكم الدنيا كما غررتي ولا- يلعبنّ بكم الزمان كما لعب بي، خلقت ما جمعت لورثتي ولم يحملوا من خطيتي شيئاً والدّيان يحاسبني و أنتم تشيعون جنازتي ثم تدعونني في لحدی (و زید فی آخره) ثم تسلّمونني الي منكر و نکیر، واندامتاه! واندامتاه! واندامتاه! « ؛ هیچ کس نمی میرد، آن گاه او را در تابوت بگذارند، پس او را سه قدم پیش ببرند، مگر آن که با صدایی که بسیاری از خلائق، جز انس و جن آن را می شنوند، صدا می زند و می گوید: ای برادران من! ای خدمتکاران من! ای حاملان نعش من! همان طوری که دنیا مرا فریب داد، شما را فریب ندهد و همان طوری که با من بازی کرد با شما بازی نکند! آنچه را جمع کردم، برای ورثه ی خود به جای گذاشتم و آنها هیچ یک از خطاهای مرا حمل نکردند و خداوند دیان به حساب من می رسد، و شما جنازه مرا تشییع می کنید، بعد از آن مرا در لحد خود رها می کنید (و در آخر حدیث این جمله اضافه شده است:) آن گاه مرا به منکر و نکیر تحویل می دهید، وای بر پشیمانی من وای بر پشیمانی من! (2)

و از فقیه زاهد اسماعیل بن الحسن نقل شده است که عمر بن الخطاب به قبرستان وارد شد و صدا زد: ای صاحبان قبرها! اموال تقسیم شدند و خانه ها را سکونت کردند و همسران را به ازدواج درآوردند؛ این گزارش چیزی است که نزد ماست، پس گزارش چیزهایی را که نزد خود دارید بگویید.

ص: 107

1- کنز العمال 605/15 _ 606

2- کنز العمال 596/15 ح 42357

راوی می گوید: پس هاتقی به سخن درآمد و صدا زد و گفت: ای پسر خطّاب! اعمال خود را سود یافتیم و آنچه را به جای گذاشتیم ضرر و زیان، و خدای جبار از تمام کارهایی که کرده بودیم، سؤال کرد؛ آنگاه ساکت شد. (1)

از کعب نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « لا یمرّ أحد بالمقابر إلاّ وینادی به أهل القبور، یا غافلاً لو علمت بما نحن فیهِ، لذاب جسمك و لحمك كما یذوب الملح بالماء »؛ هیچ کس از قبرستان عبور نمی کند، مگر آن که اهل قبور به او می گویند: ای غافل! اگر می دانستی در چه حالی به سر می بریم، بدن و گوشت تو آب می شد، همان طوری که نمک در آب ذوب می شود! (2)

ضحاک می گوید: از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «الموتی ینادون فی کل یوم ثلاث مرّات فی قبورهم: یا أهل الدیار! عجلوا، عجلوا... فإتّما نحن محبوسون من أجلکم، الرّحیل، الرّحیل... لا تحبسوا اخوانکم و خربوا ما بنیتم و آثرکوا ما جمعتم، نورتم البيوت و أظلمتم القبور و وسّعتم البيوت و ضیقتم القبور... و ذکروا غیر ذلك »؛ مردگان در قبرهای خویش هر روز سه مرتبه صدا می زنند: ای اهل دیار! بشتابید، بشتابید... ما تنها به خاطر شما زندانی شده ایم، کوچ کنید، کوچ کنید... برادران خود را زندانی نکنید، آنچه را ساخته اید ویران کنید و آنچه را اندوخته اید رها کنید، خانه ها را روشن کردید و قبرها را تاریک نمودید، خانه ها را وسیع کردید و قبرها را تنگ نمودید... و کلمات دیگری را نیز ذکر کرده اند. (3)

و از [ابی] عبدالله محمد بن عمر روایت شده است که عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که فرمود: « ما من یوم یمضی إلاّ و ملک یهتف: یا أهل القبور! من تغبطون الیوم؟ فیقولون نغبط أهل المساجد، یصلّون فی مساجدهم و یصومون و یصدّقون و لا تقدرون أن نصلّی و نصوم و نتصدّق »؛ هیچ روز نمی گذرد مگر آنکه فرشته ای صدا می زند

ص: 108

1- کنز العمّال 697/3 ح 8495

2- کنز العمّال 757/15

3- کنز العمّال 626/5

که: ای اهل قبور! امروز به چه کسی غبطه می خورید؟ پس می گویند: به اهل مساجد غبطه می خوریم، در مساجد خود نماز می خوانند و روزه می گیرند و صدقه می دهند، در حالی که ما نمی توانیم نماز بخوانیم و روزه بگیریم و صدقه بدهیم. (1)

و از محمد بن ابی عبدالله بن الفضل روایت شده است که محمد بن کعب گفت: عیسی علیه السلام به قبری برخورد و در آن غذایی شدید یافت، پس از خدا خواست و خدا او را زنده کرد، آن گاه فرمود: چرا گرفتار عذاب شده ای؟ گفت: در بازار مصر بودم و چون غذایی خورده بودم، چوبی را از پشته هیزمی برداشتم تا دندانهای خود را با آن خلال کنم، تاکنون چهار هزار سال است که مرده ام و هنوز گرفتار عذاب همان چوب هستم. سپس گفت: ای روح خدا، از چهار هزار سال تاکنون هنوز تلخی مردن در گلوی من باقی است. پس عیسی علیه السلام به خدا عرض کرد: «اللَّهُمَّ يسر علينا سكرات الموت» ؛ خدایا، سكرات مرگ را بر ما آسان کن!

و از وهب بن منبه روایت شده است که: حضرت عیسی علیه السلام از کنار رودخانه ای می گذشت که در آن آب گوارایی بود و اطراف آن گودالی بود که هرگاه چیزی از آن آب را در آن قرار می داد، شور می گردید. پس عرض کرد: خدایا، خبر این آب شور چیست؟ پس خداوند به آن گودال اذن داد سخن بگوید. پس گفت: من آدمی بودم، و در قبر خود سیصد سال باقی ماندم تا آن که خشت ساز، خاک مرا به صورت خشت درآورد و در قصری به مدت سیصد سال بنا شدم، آنگاه قصر ویران شد و دویست سال به صورت خاک باقی ماندم، سپس شخصی آمد و مرا به شکل ظرفی بزرگ ساخت و از صد سال پیش تاکنون، برکناره ی این رودخانه به صورت حوضچه ای درآمدم و آنچه را که در من قرار دهند، به خاطر تلخی جان دانی که در من وجود دارد، شور می گردد. و من از همان روزی که مردم گرفتار عذاب شده ام، زیرا سوزنی از کنیزی گرفتم و به او باز نگرداندم تا آن که از دنیا رفتم... حال نمی دانم غذایی که

ص: 109

می بینم سخت تر است یا تلخی جان دادن؟ آنگاه حضرت عیسی علیه السلام عرض کرد: «اللهم يسّر علينا الموت و نَجِّنَا من عذاب القبر»؛ خداوندا، مردن را بر ما آسان کن و ما را از عذاب قبر نجات ده! ... این حدیث ادامه دارد و در ذکر مضمون آن به مقدار احتیاج اکتفا کردیم. (1)

و از عایشه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «سخت ترین احوال بر میت زمانی است که مرده شوی برای شستن او داخل خانه ی او می شود، پس انگشترهای جوانها را از انگشتان آنان بیرون می آورد و پیراهن عروس ها را از بدنشان می کند و عمامه های بزرگان را از روی سرشان بر می دارد؛ در آن هنگام مرده با صدایی که تمام آن را می شنوند می گوید: ای غسل! لباس های مرا به نرمی از تنم خارج کن، من تازه از چنگال ملک الموت راحت شده ام، و چون بر او آب بریزد، همان طور فریاد می زند، و چون از محلّ غسل برداشته شود و موضع دو پای او را با کفن بستند می گوید: تو را به خدا سر کفن مرا نبند تا چهره ی خانواده و فرزندان و همسر را که دوست داشتم، بینم و به صورت خویشان و دوستان و برادران و همسایگان و رفقای خود نگاه کنم، زیرا این آخرین دیدار من است؛ و چون از خانه خارج شود، صدا می زند: شما را به خدا، ای حاملان نعش من، عجله نکنید! بگذارید با خانه ی خود که آن را ساختم و زینت کردم و با نقش های گوناگون آن را نقاشی کردم، و با خانواده و مال و فرزندانم وداع کنم، زیرا این بیرون رفتن تا روز قیامت بازگشتی ندارد؛ و چون جنازه را بردارند، صدا می زند: ای حاملان نعش من، با من شتاب نکنید! بگذارید صدای فرزندانم که در پی جنازه ام ناله می کنند و همسر را که بر من گریه می کند و پدرم را که کمرش خم شده است و مادرم را که به خاطر دوری از من به کمر شال بسته و موی خود را پریشان کرده و بر سینه ی خود زده و کمرش خم شده و در فقدان من چشمش سفید گردیده است، بشنوم. و چون بر جنازه

ص: 110

نماز بگذارند و آن را بردارند و بعضی از دوستانش بازگشتند، می گوید: ای برادران! می دانستم زنده ها مرده را فراموش می کنند، اما نه با این سرعت و در حالی که بدنم بین شماسه است. و چون او را در لحد بگذارند و بر او خاک بریزند، صدا میزند: ای ورثه ی من، به فریادم برسید! مال بسیاری را برای شما به جا گذاشتم، مرا فراموش نکنید، از طرف من به فقیرانتان صدقه بدهید، اگر چه به پاره ی نانی سوخته باشد؛ و قرآن و ادب به شما آموختم، پس مرا از دعا فراموش نکنید، زیرا همچون فقیرانتان که بر درخانه های شما هستند، محتاج شده ام و همچون حاجتمندان شما به بزرگانان محتاج به دعای شما هستم.» (1)

و از جمله اموری که دلالت بر باقی بودن حیات مردگان در قبر می کند، احادیثی است که می گویند: مرده، بعد از سؤال و جواب، اگر اهل خیر باشد، دری به سوی بهشت و اگر اهل شر باشد، دری به سوی آتش برایش باز می گردد. و همین باقی بودن لذت ها و ناراحتی ها ظهور در بقای اثر حیات دارد.

از عبدالله بن عمر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إذا مات أحدكم عرض عليه مقعده بالغدوة والعشي، إن خيراً فخيرٌ وإن شراً فشرٌ »؛ هرگاه یکی از شما بمیرد، جایگاه او به هنگام صبح و شام بر او عرضه می شود، پس اگر خوب باشد جایگاه او خوب است و اگر بد باشد، جایگاه او بد است. (2)

و از ابوهریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « إن الميت يُسأل في قبره عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم، فإن أجاب بالحق قيل له: ثم نومة العروس! و الأفتح له بابٌ إلى قبره يكون معذباً إلى يوم القيامة »؛ از مرده در قبر او درباره ی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سؤال می شود، پس اگر به حق جواب دهد به او گفته می شود: همچون عروس بخواب و الا- دری به سوی قبر او باز می شود که تا روز قیامت در عذاب خواهد شد. (3)

ص: 111

1- کنز العمال 752/15 ح 42981

2- سنن ترمذی 384/3 ح 1072، کنز العمال 641/15 ح 42529

3- سنن ترمذی 383/3 ح 1071، کنز العمال 632/15

و از براء بن عازب نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: دو فرشته نزد او می آیند و او را می نشانند... پس از آن ذکر کرد که از او سؤال می کنند، پس اگر جواب داد، دری به سوی بهشت برایش باز می شود و مقداری از راحتی و نعمت های آن به جانب او سرازیر می شود، والا دری به سوی آتش برایش باز شده، و مقداری از گرما و باد سوزان آن، به سوی سرازیر خواهد شد. (1)

و احادیث بی شمار دیگری که دلالت می کنند مردگان در قبر خود لذت می برند و درد می کشند، و این لذت بردن و درد کشیدن از توابع و لوازم زنده بودن است (و انسان زنده لذت و درد دارد و جسم بی جان هیچ درد و لذتی را درک نمی کند).

به هر صورت، این اخبار از حدّ تواتر نیز فراتر رفته اند (و به حدّی تعدادشان زیاد است که احدی نمی تواند آنها را انکار کند) و با در نظر گرفتن عمومیت قدرت خداوند فاعل مختار، مضمون و مدلول این اخبار، هیچ گونه بُعد و غرابتی نخواهد داشت (زیرا خداوندی که قادر است هرکاری را انجام دهد، قادر است به مردگان نحوه ای دیگر از زندگی را عطا کند).

اما در مورد آیات و روایاتی که می گویند «زنده کردن مردگان بعد از دمیدن در صور است»، می گوئیم: سابقاً بیان کردیم، مراد از آن:

1_ زنده کردن مردگان عیناً به یکی از صورت های بیان شده و معلوم است (مثل آن که مردگان سر از قبر بیرون آورده، خاک را از سر و روی خود می تکانند و از هم دیگر سؤال می کنند و...).

2_ و یا مراد آن است که روز دمیدن در صور، روز هویدا شدن و ظهور حیات در برابر چشم ناظران است.

و در صورتی که با وجود این اخبار متواتر و غیر قابل انکار، آشکار شود مردگان می شنوند و درک می کنند و مخاطب خود را می شناسند، هیچ اشکالی نخواهد داشت

ص: 112

که با آنان همچون زندگان گفت و گو کنیم و خواستار دعای خیر آنها باشیم و آنها را به انحای مختلف قسم دهیم که در دنیا و آخرت شفیع ما باشند؛ زیرا آشکارترین انواع شفاعت عبارت از دعای مخصوص است و اختصاص یافتن خواص به شفاعت به خاطر پذیرفته شدن شفاعت آن هاست. (و در واقع شفاعت دعای مخصوص یکی از بزرگان برای رفع گرفتاری های مادی یا معنوی دیگران است و علت آنکه شفاعت را تنها از افرادی خاص همچون پیامبران و شهدا و اوصیا طلب می کنیم آن است که چون این افراد در نظر خدا آبرویی دارند، شفاعتشان بهتر مورد قبول واقع می شود و دعایشان زودتر مستجاب می گردد). پس چنانچه شخصی به پیامبر یا وصی یا عبد صالحی بگوید: برایم شفاعت کن یا دعا کن یا استغاثه کن یا مرا کمک کن!... بدین معناست که به کمک دعای خودت حاجتم را برآورده ساز یا مالی را روزی من کن و گزند حوادث را از من دور ساز!

و با گفتن چنین سخنانی، چنان چه تنها واسطه شدن در دعا و مسئلت از خدا خواسته شود، مسلماً اشکالی ندارد.

و مانند این تعابیر در سخنان صحابه و تابعین بسیار است و چه بسا چنین تعبیری برای دلالت بر قرب منزلت بنده و محترم بودن او نزد مولای خویش، شایسته تر باشد. لذا چنین تعبیری به منزله شهادت دادن به نبوت و مقرب بودن اوست و مسلماً به کسی که به بنده ای مقرب یا به خدمتکاری مقرب بگوید: حاجتم را برآورده ساز، و مقصود او این باشد که بگوید: نزد مولای خود برای برآورده کردن احتیاجم سعی کن، نمی توان ایراد گرفت؛ بلکه چنین سخنی برای اظهار تواضع در مقابل آن مولا مناسب تر است.

ولی چنانچه کسی همین تعبیر را بیاورد و اعتقاد داشته باشد که امر در دست انبیا و اوصیا علیهم السلام بصورتی مستقل از خداست، و هر آنچه بخواهد انجام می دهند، (گرچه خدا هم نخواهد) لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد.

و من در بسیاری از شهرهای مسلمانان گردش کرده و با بسیاری از آنان سالها

معاشرت داشتیم، اما احدی را ندیدیم که اعتقاد داشته باشد فاعل مختاری جز خدای فاعل مختار عزیز جبّار تبارک و تعالیٰ وجود دارد.

و به حتم، عوام در جایی که دیگران را مورد خطاب قرار می دهند، همین معنا را قصد می کنند؛ چه رسد به علمای اعلام که مسلماً مقصود آنها همین است، مگر آن که عوام نمی توانند حال خود را بیان کنند، گرچه مقصود آنها به صورتی اجمالی همین است. پس ما و شما از خدا راه سداد و نجات از احوال روز معاد را مسئلت می کنیم.

ص: 114

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سایر قبور

فصل اول: زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

دارقطنی در کتاب «سنن» و دیگر کتاب ها و بیهقی و دیگران، از طریق موسی بن هلال عبدی از عبدالله عمری از نافع از ابن عمر نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زار قبری و جبت له شفاعتی » ؛ هرکس قبر مرا زیارت کند، مستوجب شفاعت من می شود. (1)

و از نافع از سالم از ابن عمر به صورت مرفوع روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من جانی زائراً لیس له حاجة إلا زیارتي کان حقّ علیّ أن أکون له شفیعاً یوم القيامة » ؛ هرکس برای زیارت، نزد من بیاید و هیچ حاجتی به جز زیارت من نداشته باشد، بر من واجب می شود در روز قیامت شفیع او باشم. (2)

لیث از مجاهد از ابن عمر به صورت مرفوع نقل می کنند که: « من حجّ و زار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی » ؛ کسی که حج به جا آورد و بعد از وفات من به زیارت قبرم بیاید، مانند کسی است که قبل از وفات و در زمان حیات به زیارت

ص: 115

1- سنن بیهقی 245/5، کنز العمال 1355 ح 12371 و 651/5 ح 42583، الغدير 93/5

2- احیاء العلوم 246/1 و فاء الوفاء 396/2، الغدير 97/5

من آمده است. (1) و این حدیث از عایشه نیز روایت شده است.

و از نافع از ابن عمر روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زارنی کنت له شهیداً أو شفیعاً » ؛ کسی که مرا زیارت کند، (در روز قیامت) برای او شاهد یا شفیع خواهم بود. (2)

و از نافع از ابن عمر نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من حجّ و لم یزرنی فقد جفانی » ؛ هرکس حج به جای آورد و مرا زیارت نکند، به حتم به من جفا کرده است. (3)

و از ابوهریره به صورت مرفوع نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زارنی بعد موتی فکأتما زارنی حياً » ؛ هرکس بعد از مردنم مرا زیارت کند، مانند آن است که مرا زنده زیارت کرده است. (4)

و از انس به صورت مرفوع نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زارنی فی المدینة کنت له شهیداً أو شفیعاً یوم القيامة » ؛ هرکس در مدینه مرا زیارت نماید، برای او شاهد (یا شفیع) در روز قیامت خواهم بود. (5)

و از انس به صورت مرفوع نقل شده است که پیامبر فرمود: « من زارنی میتاً کمن زارنی حياً و من زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القيامة » هرکس در حالی که مرده ام مرا زیارت کند مانند کسی است که مرا در حال زنده بودن زیارت کرده است و کسی که قبر مرا زیارت کند، در روز قیامت مستوجب شفاعت من می شود. (6)

ص: 116

-
- 1- سنن بیهقی 246/5، کنز العمال 135/5 ح 12368 و 651/15 ح 42582، شفاء السقام ص 16-21، الغدير علاّمه امینی 98/5
 - 2- سنن بیهقی 245/5، کنز العمال 135/5 ح 12371 مسند ابی داود طیالسی، 12/1، شفاء السقام ص 22، وفاء الوفا 399/2، الغدير 100/5 - 101
 - 3- کنز العمال 1355 ح 12369، شفاء السقام ص 22، وفاء الوفاء 398/2، الغدير 100/5
 - 4- کنز العمال 135/5 ح 12372، شفاء السقام ص 26، وفاء الوفاء 400/2، الغدير 102/5
 - 5- کنز العمال 652/15 ح 42584 شفاء السقام ص 27، وفاء الوفاء، 400/2، الغدير 102/5 _ 104
 - 6- شفاء السقام، سبکی ص 28، وفاء الوفاء سهمودی 400/2 کشف الخفاء 278/3، الغدير 104/5

و از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زارني في مماتي كان كمن زارني في حياتي ومن لم يزرنى فقد جفاني » ؛ کسی که مرا در حال مردنم زیارت کند، مانند آن کسی است که مرا در حال زنده بودنم زیارت کرده است و کسی که مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است. (1)

و از علی علیه السلام به صورت مرفوع نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من زار قبري بعد موتي فكأنما زارني في حياتي و من لم يزرنى فقد جفاني » ؛ کسی که بعد از مردنم قبرم را زیارت کند، مانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت کرده است و کسی که مرا زیارت نکند، به من جفا کرده است. (2)

و از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من حجَّ وقصدني في مسجدی كانت له حجّتان مبرورتان » ؛ کسی که حج کند و به قصد زیارت من به مسجدم بیاید، دو حج مقبول برای او خواهد بود. (3)

و ابن عساکر نقل می کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: « من زار قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم كان في جوار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم » ؛ کسی که قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را زیارت نماید، در جوار رسول خدا خواهد بود. (4)

و از بکر بن عبدالله به صورت مرفوع نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « من أتى المدينة زائراً وجبت له الجنة ؛ هرکس که برای زیارت من به مدینه بیاید، مستوجب بهشت می شود. (5)

و از کعب الأحبار نقل شده است که چون عمر بیت المقدس را فتح کرد، به من گفت: آیا می خواهی که همراه من به مدینه بیایی تا قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را زیارت کنی؟

ص: 117

1- شفاء السقام ص 21 ، وفاء الوفاء 401/2 ، نیل الاوطار 325/4 _ 326 ، الغدير 104/5

2- شفاء السقام ص 29 ، الروض الفائق 137/2 ، وفاء الوفاء 401/2 ، كنوز الحقايق ص 141 ، الغدير 104/5 و 105

3- وفاء الوفاء 401/22 ، نیل الاوطار 326/4 ، الغدير 106/5

4- نیل الاوطار ، شوکانی 326/4 ، الغدير 108/5

5- شفاء السقام ص 30 ، وفاء الوفاء 402/2 ، الغدير 108/5

پس همراه او رفتیم. چون داخل مدینه گردید، از مسجد شروع کرد و بر پیامبر سلام کرد. (1)

و در کتاب «الموطأ» آمده است که ابن عمر نزدیک قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می ایستاد و بر او سلام می کرد و نزدیک ابوبکر و عمر نیز چنین میکرد. (2)

و از نافع سؤال شد: آیا عمر بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سلام میکرد؟ نافع گفت: من صد بار یا بیشتر او را دیده ام که بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر سلام می کرد. (3)

و از ابن عمر نقل شده است که: (سلام دادن بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) از سنت های اسلام است که باید از جانب قبله باشد. (4)

و دارقطنی می گوید: حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و بر قبر سلام کرد. (5)

و از خاندان خطاب و از برخی حافظان نقل شده است که آنان به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می رفتند. (6)

به هر صورت، روایات در استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شفاعت آن حضرت از زائرین خود، در اقسام تواتر وارد شده (و به حدی زیاد است که جای هیچگونه انکاری باقی نمانده است).

و از طرف دیگر، اصحاب و تابعین و اهل بیت علیهم السلام، همگی این چنین عمل می کردند.

عیاض گفته است که: زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سنتی است که تمام مسلمین بر آن اجماع دارند. (7)

ص: 118

1- کشف الارتیاب، علامه ی عاملی ص 480

2- کشف الارتیاب ص 469 _ 470 به نقل از موطأ، وفاء الوفاء 409/2

3- کشف الارتیاب ص 470 ، وفاء الوفاء 409/2

4- وفاء الوفاء 409/2، کشف الارتیاب ص 470 از مسند ابی حنیفه

5- الغدیر 110/5

6- الغدیر 135/5 _ 141

7- به گفتار بزرگان مذاهب اربعه مراجعه کنید، الغدیر 109/5 _ 156 ، کشف الارتیاب 459 _ 474

دیگران نیز اجماع قوی و فعلی مسلمانان بر مستحب بودن زیارت آن حضرت را روایت کرده اند. و عده ای از آنان به صراحت گفته اند که سفر کردن برای زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هیچ مانعی ندارد.

و احادیثی که میگویند تعظیم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و استعجاب دارد و روایاتی که گویند: حرمت مردگان همچون حرمت زندگان است، برای اثبات این مطلب کافی هستند.

فصل دوم : زیارت سایر قبور

در احادیث گذشته گفته شد که صحابه، قبر عمر و ابوبکر را زیارت می کردند. و بریده نقل می کند : پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

« إني نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها » ؛ من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون آنها را زیارت کنید. (1)

و خدا می داند ... شاید سرّ این امر در ابتدای اسلام این بود که زیارت قبرها و یادآوری اموات موجب ترس از جهاد می شد، و چون اسلام قوی گردید آنان را به زیارت قبور فرمان داد. و در خبری دیگر همین مضمون آمده است. (2)

و از ابو هریره نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قبر مادر خود را زیارت کرد، اما برایش استغفار نکرد و فرمود : « أُمرْتُ بالزيارة و نُهيْتُ عن الاستغفار فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت » ؛ به زیارت امر شده ام و از طلب مغفرت نهی شده ام، پس قبرها را زیارت کنید، آنها شما را به یاد مردن می اندازند. (3)

ص: 119

1- صحیح مسلم 672/22، شماره 977/106، مستدرک حاکم 375/1، مصابیح السنة، بغوی 568/1 ح، 1239، سنن نسائی 89/4، الغدير 166/5 _ 169

2- مستدرک حاکم 375/1، مجمع الزوائد هیثمی 58/3، سنن بیهقی 77/4

3- صحیح مسلم 671/2 ح 108، مسند احمد 441/1، سنن ابن ماجه، 476/1 سنن ابی داود 72/2 سنن بیهقی 764، سنن نسائی 0/4

و از بریده نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی به قبرستان میرفت میفرمود: « السّلام علیکم أهل الدّیار من المؤمنین والمسلمین ». این حدیث را مسلم روایت کرده است. (1) و از ابن عبّاس [عایشه] نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر شب به قبرستان بقیع می رفت و می فرمود: السّلام علیکم ... این حدیث را مسلم روایت کرده است. (2)

به هر صورت احادیث زیارت قبور بسیار زیاد و متضافر هستند و احتیاجی به نقل تمام آنها نیست.

و روایاتی که می گویند: « حرمت مسلمان مرده همچون حرمت مسلمان زنده است » برای اثبات مطلب کافی است .

همچنین زیارت کردن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر اصحاب از قبور شهدا، دلیل دیگری برای اثبات این مطلب است که از آفتاب نیمروز روشن تر است.

ص: 120

1- صحیح مسلم 671/2 ح 975/102

2- صحیح مسلم 669/2 ح 974/102

علمای سنی در جایز بودن تبرک جستن به قبور اختلاف کرده اند. گروهی آن را جایز و مکروه دانسته اند.

نووی می گوید: «طواف بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جایز نیست، و مکروه است شکم و کمر را به آن چسباند» و نیز اضافه می کند: «مکروه است لمس و بوسیدن آن، بلکه برای مراعات ادب، سزاوار است (زائر) از (قبر) فاصله بگیرد، همان طوری که در زمان حیات حضرت (برای مراعات ادب) فاصله می گرفت.» (1)

و بدیهی است سخن وی در این ظهور دارد که لمس کردن از تعظیم و شبهه ی پرستش (صاحب قبر) دورتر است.

ابن عساکر در کتاب «التَّحْفَةُ» درباره ی ابن عمر می گوید: او دوست نداشت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را لمس کند. (2)

و از گروهی دیگر، ندب و استحباب تبرک جستن با قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، به دست می آید. عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب «العلل و السُّؤالات» میگوید: از پدرم درباره ی مردی که خودش را به منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می مالید و با لمس کردن و

ص: 121

1- وفاء الوفاء، سهمودی 442/2 _ 445 به نقل از نووی

2- همان مأخذ، 444/2

بوسیدن آن تبرک می جست و همین کار را با قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم انجام می داد، سؤال کردم، پدرم گفت اشکالی ندارد. (1)

و از اسماعیل نقل شده است: ابن المنکدر (2) گاه گرفتار بیماری تشنگی می شد، پس می ایستاد و گونه ی خود را بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می گذاشت. چون او را ملامت کردند، گفت با قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم طلب شفا می شود. (3) و مسلم است که طلب شفا از تبرک جستن مهم تر است.

و از ابن ابی الصّیّف و محبّ طبری، جایز بودن بوسیدن قبور صالحان، نقل شده است و ظاهر سخن آن دو دلالت بر ندب و استحباب دارد (4)

و در روایت احمد بن حنبل آمده است که: برای من، مالیدن خود را به قبر آشنا نیست، اما مالیدن خود به منبر را، آری؛ به خاطر آن که روایت شده است ابن عمر این کار را انجام می داد. (5)

و از مالک نقل شده است که به منبر تبرک می جست. (6)

و درباره ی یحیی بن سعید، شیخ مالک؛ روایت شده است که: وی هنگام عزم برای رفتن به عراق، نزدیک منبر آمد و خود را به آن مالید. (7)

سبکی گوید: ممنوع بودن مالیدن بدن به قبر از اموری نیست که بر آن اجماعی قیام کرده باشد، و با این روایت استدلال کرد: یحیی بن الحسن از عمر بن خالد از ابی نباته از کثیر بن یزید از مطلب بن عبدالله نقل می کند که: مروان بن حکم وارد شد، پس مردی را دید که قبر را در بغل گرفته است، پس مروان گردن او را گرفت و گفت: چه می کنی؟ مرد گفت: من نزد سنگ و خشت نیامده ام، بلکه تنها نزد رسول

ص: 122

1- مأخذ قبل، کشف الارتیاب ص 435

2- او از تابعین بود و به سال 130 هجری قمری از دنیا رفت

3- وفاء الوفاء 444/2

4- الغدیر 153/3، وفاء الوفاء 444/2

5- وفاء الوفاء 443/2، کشف الارتیاب 443_444، الغدیر 150/5

6- الغدیر 153/5

7- کشف الارتیاب ص 435 بع نقل از یحیی بن سعید

خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده ام. بعد روایت احمد بن حنبل را ذکر کرد و گفت: آن مرد، ابو ایوب انصاری بود. (1)

و احمد بن حنبل همین روایت را نقل کرد و این جمله را بر آن افزود و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود:

« لا تبکوا علی الدین إذا ولّوه أهله وأبکوا علیه إذا ولّیه غیر أهله » ؛ برای دین گریه نکنید اگر اهل آن متولی اش شوند، برای دین هنگامی گریه کنید که نااهل متولی آن گردند. (2)

از ابی الدرداء نقل شده است که بلال، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید پس حضرت به او فرمود: «ای بلال این جفاکاری چیست؟ نمیخواهی مرا زیارت کنی؟ پس با حزن و اندوه و ترس بیدار شد، پس سوار مرکب خود شد و به مدینه رفت و نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آنجا به گریه کردن و مالیدن صورت، بر قبر پرداخت ... بعد از آن ابوالدرداء حضور امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و گریه ی اهل مدینه و اذان بلال را ذکر کرد، و (از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا به آن روز، آن قدر گریه و گریه کننده دیده نشده بود. (3)

ابن جمله ذکر کرد که: بلال دو گونه ی خود را بر قبر گذاشت و ابن عمر دست راست خود را روی قبر می گذاشت. (4)

و از مالک و زعفرانی نقل شده است که این عمل حرام است و این همان است که از کلام مالک بر می آید، زیرا او می گفت: این عمل برای ما آشنا نبود. (5)

و به هر صورت، چگونه می توان ادعا کرد که دست کشیدن و تبرک جستن (به قبر) پرستش (صاحب قبر) است؟ در حالی که شباهت این کار به عبادت و پرستش به

ص: 123

1- مستدرک حاکم 515/4

2- شفاء السقام، سبکی ص 113، وفاء الوفاء 410/2 _ 443، مجمع الزوائد 2/4

3- شفاء السقام ص 39 _ 40 به نقل از تاریخ ابن عساکر، اسدالغابه 208/1، وفاء الوفاء 408/2 و 443

4- وفاء الوفاء، 444/2، الغدير 151/5، كشف الارتباب 436

5- وفاء الوفاء، 443/2، كشف الارتباب ص 434

مراتب از تعظیم کمتر است (و تعظیم زندگان یا مردگان، بیشتر شبیه پرستش است).

وقضیه‌ی مذمت کردن بر پرستش «یغوث» و «یعوق» و «نسر» (1) از جهت تبرک جستن به آنها نیست، همان طوری که مفسران بر آن تصریح کرده و گفته اند: پدران تنها تبرک جستند، اما احوال فرزندان به پرستش (بت‌ها) منجر شد. لذا تنها فرزندان گرفتار مذمت شدند (نه پدران).

تحقیق حالات

بوسیدن به چند صورت واقع می‌شود: یکی از آنها، بوسیدن به خاطر محبت است؛ زیرا کسی که شخصی را دوست داشته باشد، مکان و لباس و خانه و مزار او را هم دوست دارد، لذا بوسیدن عتبات (پاشنه‌ی درها) و دیوارها و درها (وزمین مزار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) مثلاً جز مانند بوسیدن بعضی از لباسهای افراد محبوب نیست و این کار از قبیل این قول شاعر است:

امرّ علی الدیار دیار لیلی *** اقبل ذا الجدار و ذالجدارا

و ما حبّ الدیار، شغفن قلبی *** و لکن حبّ من سکن الدیارا

بر دیار لیلی عبور می‌کنم و این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، محبت به دیار دلم را نربوده است، اما محبت به ساکن دیار دلم را ربوده است. از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره‌ی بوسیدن دست سؤال کردند، پس حضرت از آن نهی فرمودند، مگر در بوسیدن دست زوجه از روی شهوت و بوسیدن دست فرزند از روی محبت. (2)

و از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بعد از فتح خیبر فرمود: (لولا أن تقول فیک طوائف ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم علیها السلام، لقلت الیوم فیک مقالاً لا تمرّ علی ملاً من المسلمین إلا أخذ من تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون

ص: 124

1- نوح، 23، بت‌هایی بودند که مورد پرستش واقع می‌شدند

2- کشف الارتیاب، ص 436

به لکن حسبك أنت مني و أنا منك «؛ اگر طوایف، همان را که نصارا درباره ی عیسی بن مریم علیها السلام گفتند، درباره ات نمی گفتند، امروز سخنی درباره ات می گفتم که از کنار هیچ جمعی از مسلمانان نمی گذشتی، مگر آن که خاک پا و زیاده ی آب وضویت را می گرفتند و با آن خود را شفا می دادند، اما همین تو را بس است که تو از من هستی و من از تو هستم. (1)

و از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه روز بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی اعرابی نزد ما آمد و خودش را بر قبر انداخت و از خاک آن بر سر خود ریخت. (2)

به هر حال، بعد از تحقیق نظر معلوم می شود که بوسیدن از روی محبت، مانند بوسیدن فرزند توسط مادر و بوسیدن خویشان توسط همدیگر است.

بنابراین، چنانچه برخی دیوارخانه یا لباس یا جایگاه برخی دیگر را نه از روی تعظیم و پرستش، که تنها برای محبت و ارادت ببوسند، هیچ اشکالی نخواهد داشت و قصد تعظیم و احترام مسلماً موجب ارتداد و خروج از اسلام نمی شود.

نهایتاً، بعضی از علما آن را گناه شمرده اند و مسلماً کسی که کاری را از روی دلیل و برهان انجام می دهد، نمی توان راهی برای ردّ او یافت. و کسی که بدون دلیل کاری را انجام دهد پروردگار خویش را معصیت کرده است تا زمانیکه از گناه خود توبه نماید.

درباره ی یکی از امرای دارالسلام بغداد گفته اند: بعضی از سخن چینان برگرومی سخن چینی کردند که آنان عتبه های اولیا را می بوسند. آن امیر گفت: سبحان الله! همه روزه چرم مردار (یعنی پوستینی که پوشیده ام) را می بوسید، اما پاشنه ی درهای اولیا را نمی بوسید؟

ص: 125

-
- 1- علل الحدیث، حافظ ابی حاتم 313/1، مقتل خوارزمی ص 45، شرح نهج البلاغه ی معتزلی 449/2، مجمع الزوائد 131/9، ینابیع الموده ص 131، ارجح المطالب 488، مناقب ابن مغزلی ص 237
- 2- وفاء الوفاء 1412/2، الروض الفائق 137/2، الغدیر 148/5

و به هر تقدیر، غرض ما نفی نسبت دادن به کفر است. و نسبت دادن کار این گروه را به بت پرستان در این بحث خروج از انصاف است؛ زیرا از ما کسانی که قائل به جواز شده اند، این جواز را نه به جهت اختراع و بدعت گذاری، بلکه به خاطر دلیل (شرعی) قائل شده اند، پس اگر به خطا هم بروند، معذورند و اجر و پاداش می یابند.

بنابراین کسی که حجر الأسود و رکن یمانی یا سایر ارکان را ببوسد یا لمس کند یا مستحار را بگیرد، مسلماً با این سنگ ها تبرک جسته است، زیرا چنین کاری را با فرمانی از جانب خدای عزیز جبار انجام داده است. و چنانچه خطا کند نیز ثواب می یابد و کسی که بین صفا و مروه به خاطر عمل به قرآن و عمل به سنت سید ثقلین (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)، سعی کند، هیچ مؤاخذهای در بین نخواهد داشت.

و تمام مسلمانان به کلی به هیچ قبر یا چیز دیگری تبرک نمی جویند، مگر آن که اعتقاد پیدا کنند از جانب خدا به آن امر شده اند.

و کسی که با تبرک جستن، قصد عبادت و پرستش (صاحب قبر) کند، از ربه و محدوده ی مسلمانان خارج شده است.

و روشن و آشکار است چنانچه مولا عبد خود را امر کند که با لباس یا جایگاه یا قبر بنده ی مقرب خود تبرک جوید، و او فرمان ببرد، چنین عبدی در واقع مطیع مولای خویش است نه مطیع آن عبدی که مولا او را مقرب و نزدیک گردانده است.

پس تو را به آن خدایی قسم می دهم که با کلمه ی اسلام ما را جمع نمود و در این روزها دلهای ما را به هم نزدیک کرد، هرگاه این نامه به دستت رسید، از یاران خود جدا شوی و چنان بینداری که هم اکنون از خاک آفریده شده ای، و با جدیت کامل، خطا را از صواب تمیز دهی؛ زیرا من و تو هیچ احتیاجی جز به خدا و هیچ تکیه گاهی جز بر او نداریم. و بین ما و پیامبران علیهم السلام و اولیا هیچ نسبت خویشی وجود ندارد. و آنها هم از ما طلبی ندارند که از آن بترسیم، و تنها به خاطر فرمان خدا آنان را تعظیم کرده ایم و به خاطر فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اقوال آنها عمل می کنیم،

(و ما أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي) (1)؛ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، زیرا نفس به بدی بسیار امر می‌کند، مگر آنچه که پروردگارم ترحم کند.

بیان مطلب

برای کشف مطلب به نحوی که جای هیچ بحث و ایرادی باقی نماند، می‌گوییم: تواضع و تبرک جستن و تکریم و احترام به کسانی که نزد خدا با عظمت هستند، در واقع تعظیم خداوند است؛ همان طوری که احترام به قرآن و خانه و مساجد خدا، به خاطر انتساب به او، احترام به خداوند تبارک و تعالی است.

لذا کسی که عیسی علیه السلام و مریم علیها السلام و عزیز علیه السلام را به خاطر عبودیت و مقرب بودن ایشان تعظیم نماید، در واقع خداوند را تعظیم کرده است؛ همان طوری که اگر کسی خانه‌ی سلطان و بردگان و غلامان و پیروان وی را به خاطر پیروی، تعظیم کند، در واقع سلطان را تعظیم نموده است. اما کسی که این امور را قابل تعظیم یافت و ذاتاً و نه از جهت عبودیت و تابعیت، آنها را شایسته‌ی آن دانست، اگرچه مقصود او به یکباره نزدیک شدن به خدا باشد، در این صورت تنها این امور را تعظیم کرده است (نه خدا را).

و از سی سال پیش تاکنون در حالات طوایف مسلمانان دقت می‌کنم، خواه اهل حق، خواه اهل باطل؛ اما تاکنون احدی را نیافته‌ام که کتاب یا پیامبر یا مکان یا عبد صالحی را بدون قصد تقرب به خدا و بدون منسوب بودن به او، تعظیم کرده باشد.

بنابراین ظاهر شد که تمام این موارد از باب اطاعت و تعظیم خداست.

اما عبادت کنندگان بت‌ها و بندگان صالح آنها بتها و بندگان صالح را به نحو واقعی عبادت می‌کردند، برایشان (همچون خدا) نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و این اعمال را به خاطر استحقاق ذاتی آنها به سبب پروردگار بودنشان، یا به خاطر

ص: 127

به یک باره نزدیک شدن به خداوند تعالی، انجام می دادند، که بنا بر هر دو صورت و هر دو احتمال، عبادت حقیقی حساب می شود.

بعلاوه، ما بارها گفته ایم که آنان با رسولان عناد ورزیده و آنها را تکذیب کردند و آنان را مورد استهزا قرار دادند و گفتند: تاب و تحمل عبادت خدا را نداریم و تنها بت ها را عبادت می کنیم، زیرا که بر آن قدرت داریم و آنان به یکباره ما را به خدا نزدیک می کنند و روایتی را که شامل همین معنا بود در بحث های قبلی نقل کردیم (1) بنابراین فرق بین این دو امر واضح و برای هر بیننده ای آشکار است.

پس تو را به حق آن خدایی که گوش و چشم به تو داد، و تو را بر طوایفی از بادیه نشینان و شهرنشینان، مسلط کرد. ذهن آگاه و فکر نقاد خود را در حالی که خالی از هرگونه تعصب و عناد باشد، متوجه کنی و این مناظره و گفت و گوی خود را چنان قراردی که گویی در قبر خود حاضر شده و از تلخی دنیا به سوی نعیم فاخر آخرت روانه شده ایم و در روز فصل قضا در برابر خداوند جبار زمین و آسمان ایستاده و ملائکه در میان ما به شهادت قیام کرده اند. و به پروردگار عباد منقطع و در روز موعود قیامت، در حالی که اموال و اولاد خویش را مفارقت کرده، حاضر شده ایم و به پروردگار عباد منقطع شده ایم.

بارخدا یا! بین ما به واسطه ی حق جمع کن و از روگردانی از رضای تو و روی آوردن به رضای خلق، باز دار .

ص: 128

بر اهل تأمل و تتبع در آثار و سیره ها مخفی نیست که زمانهای مختلف نسبت به تمام اقوال و افعال، حالات مختلفی دارند.

چه بسا در زمان های قدیم، چیزی در بالاترین مراتب حسن بوده، پس از آن به عکس شده و به پایین ترین درجه ی ممکن آن رسیده باشد. و از آنجا که شارع مقدّس، حکیم و به بندگان رحیم است و حال آنها را رعایت می کند، لذا در ابتدای اسلام، که معیشت سخت و قیمت ها در خوراک و پوشاک رو به تصاعد بوده است، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه در روزگار خود، بر خوراک ناگوار و لباس خشن یا مندرس محافظت می کردند تا فقرا دل شکسته نشوند و جانهایشان آرام گیرد؛ زیرا وقتی فقرا می دیدند سرور تمام خلایق، مندرس ترین لباسها را بر تن کرده و پایین ترین غذاها را می خورد، جانهایشان قرار و دلهایشان آرام میگرفت و کدورت هایشان برطرف می شد.

و هنگامی که اوضاع زندگی مردم، در بسیاری از جهات توسعه یافت و اسلام قوی گردید و قیمت ها ارزان شد غالب خلفا به استعمال بهترین لباس ها و خوردن بهترین و خوشمزه ترین خوراک ها رو آوردند، و از روایات و اخبار نیز این تعلیل به دست می آید. (و می توان از روایات به دست آورد که علّت پوشیدن چنین لباس ها یا خوردن چنین غذاهایی، اختلاف اوضاع زمانی بوده است) و همین مطلب را در

مورد ساختن و بنای مساجد و گنبد و بارگاه ها می گوئیم. در ابتدای اسلام ساختمان را بالا نمی بردند و خانه ها را تزیین نمی کردند. چون مسلمانان تنگ دست بودند. و هنگامی که ساختمان خانه های خدا (مساجد) و خانه های انبیای او علیهم السلام ارتقاع پیدا نمی کرد، جان های فقرا راضی می شد و دل های آنها آرام میگرفت.

اما در این روزگار که ساختمان خانه ها مرتفع شده، هیچ وجهی برای پایین تر قرار دادن خانه های خدا نسبت به سایر خانه ها وجود ندارد. و چه کسی راضی خواهد شد که خانه های خلق، بالاتر از خانه های خالق باشند، با وجود آن که بالاتر قرار دادن آنها تعظیم شعائر الهی است، و خانه های خالق، خانه هایی هستند که خداوند اذن داده است که مرتفع شود و اسم او در آنها ذکر شود. (1)

و گنبدها و بارگاه ها و قبه ها از همین خانه ها هستند، زیرا آنها را برای عبادت مهیا کرده اند و در بنای گنبدها تجدید قبر صورت نمی گیرد (که در بعضی از موارد کراهیت دارد)، زیرا قبر به حال خود باقی است و تجدید نمی شود، و از طرف دیگر پایه های گنبد را دور از قبر قرار داده، اند تا گنبد علامت و نشانه برای زیارتگاهی باشد که خدای عزیز جبار دعوت به زیارت آن کرده و سایبانی باشد (تا مردم زیر سایه ی آن به عبادت خدا پردازند). بنابراین، بنای گنبد به هیچ وجهی در مقوله ی بنای قبور وارد نمی شود، ضریح چوبی نیز به همین گونه از قبر جدا بوده و ربطی به قبر ندارد.

به هر حال اصل قرار دادن بنا، برای همین مقاصد گرانمایه و برای بقای آثار آنها (قبور) هیچ ایرادی ندارد و چنانچه این نشانه ها ترک شوند، به جز در برخی موارد، رسیدن به زیارت اغلب مردگان ممکن نخواهد بود. و مسلماً قرار دادن این بناها، برای به دست آوردن فضیلت و ثواب زیارت قبور لازم است. و هرچه شاهد و نشانه محکم تر باشد دلالت آن بر وجود مشعر (محلّ عبادت) دائمی تر خواهد بود.

ص: 130

اما مسأله ی تزئین (بناهای حرم ها، آن هم هیچ اشکالی ندارد، زیرا) از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که بعضی از صحابه عمر را راهنمایی کردند تا زینت کعبه را بردارد و با آن لشکر مسلمین را تقویت کند، پس علی به او فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اموال را بر فقرا تقسیم کرد و در آن روز، زیورآلات موجود بودند و حضرت آنها را تقسیم نکرد، پس با قرار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخالفت نکن. عمر گفت: «لولاك أفتضحنا»؛ ای علی! اگر نبودی رسوا می شدیم... و زیورآلات را به حال خود رها کرد. (1)

اما ریشه ی بنای گنبدها و تعمیر آنها، روایتی است که تبانی، واعظ اهل مجاز از جعفر بن محمد از پدرش از جدش حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

« وَاللَّهِ لَتُقْتَلَنَّ فِي أَرْضِ الْعِرَاقِ وَ تُدْفَنَ بِهَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرِنَا وَ عَمَّرَهَا وَ تَعَاهَدَهَا ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : يَا أبا الْحَسَنِ ! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وَلَدِكَ بَقَاعًا مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نَجِيَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَةَ مِنْ عِبَادِهِ تَحَنُّنٌ إِلَيْكُمْ وَ تُعَمِّرُ قَبُورَكُمْ وَ يَكْثُرُونَ زِيَارَتَهَا تَقْرِبًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ مَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ ، يَا عَلِيُّ ! مَنْ عَمَّرَ قَبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَيْتَمَا أَعَانَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلِيَّ بِنَاءَ بَيْتِ الْمَقْدَسِ ، وَ مَنْ زَارَ قَبُورَكُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ خَرَجَ مِنْ ذَنْبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ » ؛ به خدا سوگند، در سرزمین عراق کشته می شوی و در آنجا دفن خواهی شد. :گفتم : ای رسول خدا! برای کسی که قبرهای ما را زیارت و تعمیر و واریسی کند، چه

خواهد بود؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای ابوالحسن! خداوند قبر تو و قبر دو فرزندت را بقعه هایی از بقعه های بهشت قرار داد و دل های بزرگوارانی از خلق و برگزیدگانی از بندگان خود را مشتاق شما گردانید و برای تقرب به خدای تعالی و برای مودتشان به رسول او قبرهای شما را تعمیر می کنند و زیارت آن را بسیار می نمایند. ای علی! کسی که قبرهای شما را تعمیر کند و آنها را واریسی نماید، مانند آن است که سلیمان بن داود

ص: 131

را در بنای بیت المقدس یاری کرده است و کسی که قبرهای شما را زیارت کند این کار او معادل هفتاد حج بعد از حج اسلام است و همچون روزی که از مادر متولد شده است، از گناهان بیرون می رود. (1)

و در دو حدیث معتبر دیگر، مانند همین حدیث، روایت شده است که یکی از آن دو حدیث را وزیر سعید با یک سند و دومی را با سندی دیگر نقل کرده است و محمد بن علی بن الفضل نیز آن را روایت کرده است.

و بعد از دلالت این اخبار بر تعمیر حررها و (گنبدها)، و بعد از استمرار روش اصحاب بر آن، با آنکه این حرم ها جزو مکانهای مهیا شده برای طاعات و عبادات مانند مساجد و مدارس و کاروانسراها هستند و افزون بر آن که در آن اماکن تعظیم شعائر اسلام و ناکام کردن منکران دین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد، و بعد از آن که بیان کردیم که حکمت ها و مصالح به خاطر اختلاف زمان ها با هم تفاوت پیدا می کنند و گفتیم که این اختلاف با روایات تأیید می گردد، در هیچ زمینه ای جای بحث و تأمل نخواهد ماند.

و به فرض آن که مکلفی در این باب اشتباه و خطا کرد، نمی توان وی را کافر شمرد و حتی نمیتوان گفت معصیت کرده است، و چه بسا به او ثواب هم بدهند؛ زیرا شخص بی تقصیر گرچه متّصف به قصور باشد، به کلی معذور خواهد بود و اجر و پاداش می یابد.

پس ای برادر عزیز! با مسلمانان اگر بر چیزی که اعتماد دارند اعتماد نمی کنی و قبول نداری، مخالفت نکن، و جهت کار آنان را بر وجهی صحیح و نیکو حمل کن؛ زیرا ما خود برادران خود را بر همین شیوه امر کرده ایم.

خداوند ما و شما را توفیق دهد و ما و شما را هدایت کند، که خدا ولیّ توفیق است.

ص: 132

و چون مسائلی را که خواستار ذکر آنها بودیم و تمایل به نگارش آنها داشتیم با شتاب و عجله و ناتوانی از استیفای امور مناسب در این زمینه و ناتوانی از پیگیری و تتبع روایات در کتابهای اخبار و استدلال به اتمام رسید، می خواهیم خصوص سؤال های آن کتاب را جواب دهیم، (و از خدا مدد می جوئیم) که خدا الهام بخش سداد و صواب است. پس می گوئیم:

تو می گویی: ما استغاثه به غیر خدا و دعوت کردن غیر خدا را بر بسیاری از مردم انکار کرده نمی پذیریم. اگر منظور از دعوت غیر خدا و استغاثه، استغاثی به مخلوق باشد، به نحوی که او را فاعل مختار دانسته که تمامی سودها و زیانها به وی باز می گردد، از گفته های کفار بوده و تمامی مسلمانان از چنین سخن و چنین گوینده ای بری هستند و گمان نمیبریم احدی از ساکنان شهرهای اسلامی چنین نظری داشته باشد و تاکنون از احدی آن را نشنیده ایم.

و چنانچه منظور آن باشد که شخص دعوت شده و استغاثه شده اختیار تصرف در امر خدا را داشته است، لذا برخداوند حکم می کند، کفر قائل به این قول از اولی شدیدتر است.

و اگر منظور، دعوت و استغاثه برای دعا کردن و شفاعت و تصرف در عبادت باشد (مثلاً عبادت ناقص را کامل کند و مقبول درگاه الهی نماید)، مثلاً بگویی: «یا رحمة الله»، «یا بیت الله» و «یا عبدالله» و چیزی جز خواندن خدا و استغاثه ی او را نخواهی، چنین کاری از اعظم طاعات بوده و در آن نگهداری ادب و مراعات آن در تمام جهات موجود است.

و تنها یکی از اقسام دعا و درخواست کردن، پرستش و عبادت است و آن قسم، خواستن از خالق مدبری است که شأن او اجلّ از آن است که شبیه و نظیری داشته باشد و چنانچه هر دعا و دعوتی را عبادت بدانید، لازم است که هرگاه شخصی مثل زید برای اصلاح بعضی از امور یا دور کردن بعضی از خطرات کسی را صدا بزند یا

انجام هر کاری را درخواست کند، این عمل او از قبیل کفر باشد. (چون درخواست از غیر خدا و پرستش غیر خداست). بنابراین، فقرا و سائلین و زوجه ها و بردگان و خدمتکاران باید با خواستن خوراک و پوشاک، عبد و مریوب باشند و طرف مقابل آنها ربّ و خدا باشد، و این خواستن موجب کفر شود (در حالی که احدی نگفته است کار آنها کفر است). و چنانچه قبول کنید این درخواست ها کفر است، ولی در بعضی از موارد استثنا وجود دارد، ما هم با همان مواردی که ذکر می کنید، کفر را استثنا می زنیم (و می گوئیم هر درخواست و دعایی کفر نیست).

بیان مطلب

به طور مسلم، از لفظ دعا، معنی لغوی آن (یعنی هر درخواست و مطالبه ای) اراده نشده است و الاً تمام مخلوقات کافر شمرده می شوند. بنابراین باید مراد از دعا (معنی اصطلاحی آن باشد که همان) پرستش و مریوب بودن و عبودیت است؛ مثل کسی که بت ها و صالحان را می خواند و از آنها درخواست می کند، به این شرط که آنها را پروردگار بداند، و به قصد بندگی و پرستش از آنها حاجت بخواهد؛ خواه تنها از آنها بخواهد، خواه خدا را هم شرکت دهد؛ تا از آنها نفعی عاید گردد و به یکباره به خدا نزدیک شود.

و آنچه را که درباره ی نذر برای غیر خدا و قربانی برای غیر او ذکر کردی، در این صورت نیز اگر مقصود آن باشد که آنها در حال ذبح (به جای نام خدا) نام غیر او را ذکر می کنند و نذر را برای اظهار عبودیت و بندگی به غیر خدا انجام می دهند، چنین کاری را هیچ مسلمانی انجام نمی دهد و هر کس اقدام به آن کند مسلمانان از او بری و بیزار هستند؛ خواه به عنوان عبادت غیر خدا باشد، خواه به خاطر تقرب به خدا باشد. ولی چنانچه از باب اهدای ثواب قربانی و نذر به اولیای خدا و بندگان شایسته اش باشد، چنین کاری از اعظم طاعات و بهترین کارهای موجب تقرب است و ما در بعضی از مباحث این مطلب را بیان کردیم.

به هر حال جای تأمل برای هیچ مسلمانی وجود ندارد که عبادت حقیقی چون نماز و روزه و غیر آن از چیزهایی است که می تواند برای غیر خدا واقع شود.

بنابراین، اگر صدقه دادن از طرف اولیای الهی و قربانی و نذر برای آنها عبادت و پرستش آنها باشد، ما باید بندگان پدران و مادران و اموات خود باشیم که از طرف آنها صدقه می دهیم و برایشان نذر و قربانی می کنیم.

و چنانچه طلب دعا و شفاعت از آنها کفر باشد، باید با اسلام خداحافظی کرد، زیرا در عالم وجود، احدی یافت نمی شود که از برادران خود التماس دعا نداشته باشد و به آنها برای نجات خود استغاثه نکرده باشد. در حالی که دعای مؤمن در حق مؤمن دیگر زودتر به اجابت می رسد؛ چون دعا با زبان کسی است که خود با آن معصیت نکرده است (زیرا انسان با زبان خود معصیت میکند نه با زبان دیگران).

ای برادر عزیز! مقاصد، متفاوت هستند و « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ » ؛ اعمال به نیت هستند و « لِكُلِّ امْرٍءٍ مَا نَوَىٰ » (1)؛ هر انسانی دارنده ی چیزی است که نیت کرده و چه بسا جمله ای ظاهر اسلام داشته باشد، ولی با نیت دیگر به کلمه ی کفر تبدیل می شود یا به عکس.

و در جای دیگر نامه ات گفته ای :

«... این که می گوید دعا و استغاثه و رجاء و خوف و خشیتی که در حرم امام علی علیه السلام صورت می گیرد عبادت و پرستش غیر خدا نیست، زیرا آنان با دعای خود حضرت علی علیه السلام و غیر او را قصد نمی کنند، مگر آن که نزد خدا شفیع آنان گردند.»

و بعد از آن گفته ای:

«حقیقت دین مشرکان، یعنی دشمنان رسولان پروردگار جهانیان، مانند قوم نوح علیه السلام و عاد و ثمود و قوم ابراهیم علیه السلام همین است، بنابراین خداوند، صادق ترین گویندگان خبر آنها را در کتاب مبین خود بیان کرده و می فرماید: (و یعبدون من

ص: 135

1- تهذیب شیخ طوسی 186/4، صحیح بخاری باب اول، صحیح مسلم، باب 155، صحیح نسائی، کتاب الطهارة، باب 59، سنن ابن ماجه کتاب الزهد، باب 26

دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم و يقولون هؤلاء شفاعونا عندالله) (1)؛ بت هایی را به غیر خدا پرستش می کنند که به آنها هیچ ضرر نمی رسانند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند. پس خداوند خبر داد که آنان بتها را عبادت نمی کنند مگر برای آن که به یک باره آنها را به خداوند نزدیک کنند و چنین فرمود: (ما نعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفاً) (2) آنها را عبادت نمی کنیم مگر برای آنکه ما را به یک باره به خدا نزدیک کنند.

پس دقت کنید که چگونه خداوند سبحان، خبر می دهد که آنها با عبادت غیر خدا به جز تقرب به خدا و شفاعت نزد او را قصد نکرده اند، و در هر صورت آنان اعتراف می کنند که خداوند، مدبر عالم بالا (آسمان) و عالم پایین (زمین) است. همان طوری که خداوند اعتراف آنها را به این مطلب خبر داده است.

خدای تعالی می فرماید: (قل من يرزقكم... فسيقولون الله قل أفلا تتقون) (3) مشرکان را بگو، کیست از آسمان و زمین به شما روزی میدهد و کیست به شما گوش و چشم عطا می کند و کیست از مرده زنده و از زنده مرده بیرون می آورد و کیست که فرمانش عالم آفرینش را منظم می دارد پس همه ی مشرکان گویند: تنها خدای یکتا است، پس بگو چرا پروا نمی کنید؟...»

مؤلف در جواب می گوید:

برای هر حقیقی حقیقتی است و برای هر صواب نوری، عبادت کنندگان غیر خدا، خدایانی غیر از خداوند تعالی برگزیدند یا به همراه او اختیار کردند و آنها را شریک و مانند خداوند دانستند، خداوند تعالی فرمود: (أتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم نفعاً ولا ضرراً) (4)، بگوای پیغمبر! آیا شما کسی را غیر خدا می پرستید که مالک هیچ سود و زیانی نسبت به شما نخواهد بود.

ص: 136

1- یونس، 18

2- زمر، 3

3- یونس، 31

4- مائده، 76

و فرمود: (فلا تجعلوا الله انداداً) (1)؛ پس کسی را مثل و مانند او قرار ندهید، در صورتی که می دانید خدا بی مثل و مانند است.

و فرمود: (وجعلوا الله شركاء الجنّ) (2) و (کافران) برای خداوند شریکانی از جن قرار دادند.

و به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: (أنت قلت للناس اتخذوني وأمي إلهين من دون الله) (3) آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را دو خدای دیگر سوای خدای عالم اختیار کنید؟

و فرمود: (لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح بن مريم) (4)؛ همانا آنان که گفتند، خدا همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند.

و از طرفی مذمت و سرزنش به خاطر اعتقاد به شفاعت و به یکباره تقرب جستن نبود، بلکه به خاطر عبادت با این قصد بود؛ زیرا مقصود از عبادت، اعمال خالصانه است، همان طوری که بیان کردیم.

و اینکه می گویی: دعا و استغاثه کردن و خوف و خشیتی که در حرم امام علی علیه السلام صورت می گیرد، این حقیقت دین مشرکین مانند قوم نوح و عاد و ثمود است.

(در جواب می گوئیم): چگونه می تواند عمل آنها حقیقت دین مشرکین باشد در حالی که خدای تعالی درباره ی مشرکین چنین فرموده است: (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نوح و عاد و ثمود... فَرَدُّوا أَيْدِيهِمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ) (5)؛ آیا اخبار پیشینیان شما، مانند قوم عاد و ثمود و قوم بعد از این ها که همه درگذشتند و جز خداوند کسی بر احوالشان آگاه نیست، به شما نرسیده است که پیامبران ایشان آیات و معجزات روشن را بر آنها آوردند و آنان دست در دهان فرو برده و می گفتند که: ما به هر چه شما پیامبران مأمور آن هستید، کافریم.

ص: 137

1- بقره، 22

2- انعام، 100

3- مائده، 116

4- مائده، 72، 17

5- ابراهیم، 9

و خدای تعالیٰ خبر داد که قوم عاد به حضرت هود علیه السّلام گفتند: (ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک) (1)؛ و ما هرگز از خدایان خود به مجرد حرف تو دست نمی کشیم.

و قوم صالح علیه السّلام گفتند: ... اَنتهانا اُنْ نعبد ما یعبد آبائنا (2)؛ ای صالح! تو بیش از این مایه ی امیدواری بودی، آیا ما را نهی می کنی از عبادت آنچه که پدرانمان عبادت می کردند؟

و قوم شعیب به مسخره گفتند: (أصلوتک تأمرک أن تترك ما یعبد آبائنا) (3)؛ ای شعیب! آیا این نماز، تو را مأمور می کند که ما را از پرستش خدایان پدرانمان و از تصرف در اموالمان به دلخواه منع کنی؟

و به طور مسلّم این طوایف بر اساس آیات صریح قرآن رسولان را تکذیب کرده و گفتارشان را نپذیرفتند و به عناد با آنها برخاستند، و در صورتی که اقرار به رسولان می کردند، مانند ابلیس رجیم مبتلا به کفر در عبادت می شدند.

پس ای برادر! تو را به آن خداوندی که ما را از خاک آفرید، آن گاه در صلب پدران به ودیعت گذاشت جدال را ترک کن و در حقیقت حال دقّت و تأمل نما.

و در ادامه ی نامه ی خود گفته ای:

«... چنانچه بگویند: بت پرستان بت ها را می خواندند و ما تنها بندگان صالح را می خوانیم.»

در جواب می گوئیم: گروهی از مشرکین، افراد صالحی همچون عیسی علیه السّلام و مریم علیها السّلام و ملائکه را می خواندند و همراه خدا پرستش می کردند ...

در پاسخ می گوئیم: (اقول)

تو چگونه اعمال مسلمانان را به اعمال بت پرستان و دیگر کفار تشبیه می کنی؟ در حالی که بت پرستان نبوت انبیا را انکار کردند و بعد از آن که انبیا، آنان را امر

ص: 138

1- هود، 53

2- هود 62

3- هود، 87

کردند، هیچ کدام از حرفهای پیامبران را گوش ندادند و هیچ فعلی از افعال آنها را نپذیرفتند.

آنان طاغوت های خود را به صورتی حقیقی عبادت کردند، چون اعتقاد داشتند (طاغوت ها) می توانند در جهان تصرف کنند و خداوند ملک دیتان را راضی نمایند. و إلاً خداوند رحمان آنان را سرزنش و ملامت نمی کرد و بر تمامی افعال آنها مهر بطلان و انکار نمی زد؛ همان طوری که در بعضی از مباحث، برخی روایات را در این باره وارد کردیم. سپس دلیل آوردند که: ما قادر بر عبادت خدا نیستیم، لذا بت ها را عبادت می کنیم و به همان اکتفا کرده و آنها ما را به خدا نزدیک می کنند. (1)

و در ادامه ی نامه ی خود گفته ای :

«... اگر بگویید : دعا و خواندن، عبادت نامیده نمی شود» . و بعد ادامه داده ای که : « در جواب می گوئیم : بلکه عبادت است، آن هم چه عبادتی!

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمده است که: الدعاء هو العبادة (2) ، دعا همان

عبادت است، و خداوند تعالی فرموده است که : أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (3)؛ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به حتم به خواری وارد جهنم خواهند شد و مسلماً اصل دین اخلاص در عبادت است و خداوند هیچ عملی را نمی پذیرد مگر آن که دارای دو شرط باشد : اول آن که در آن خداوند به تنهایی پرستش گردد ، و دیگر آن که فقط با عبادتی پرستش شود که با زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وضع و تشریح شده باشد، همان طور که خدای تعالی می فرماید: (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) (4) پس هرکس امید لقای پروردگار خود را دارد، باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد.»

ص: 139

1- تفسیر کبیر، رازی 141/18

2- کنز العمال 62/2 و 3113 و 2-67 ح 3151

3- غافر، 60

4- کهف، 110

در جواب می‌گوییم :

اگر عبادت دایر مدار صورت ظاهری باشد نه حقیقت واقعی، باید بگوییم سجده کردن ملائکه علیهم السّلام به حضرت آدم علیه السّلام و سجده کردن یعقوب علیه السّلام به یوسف علیه السّلام، حکم می‌کند که آنها غیر خدا را عبادت کرده اند.

و اگر در جواب بگویید:

تعلّق حکم شرعی به چنین سجده ای حرمت و منع آن را دفع می‌کند (و چون خداوند دستور داده، حرام نیست).

می‌گوییم: ما از اخبار و کلام اصحاب مطالبی را وارد کرده ایم که از آنها استفاده می‌شود در تمام مواردی که گفته ای اصلاً چنین حرمت و منعی وجود ندارد. (و همه آن کارهایی که می‌پنداری شرک هستند، توسط اصحاب انجام می‌گرفتند).

اکنون شما را به خدا قسم می‌دهیم انصاف روا دارید و بگویید این که یوسف صدیق در زندان به رفیق خویش گفت: (أذکرنی عند ربّک) (1)؛ مرا نزد پروردگار خویش یادکن، با این سخن که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بگوییم: (أذکرنی عند ربّک) ، چه تفاوتی دارد؟ (اگر جمله ی اولی کفر نباشد، چرا جمله ی دوّمی کفر است؟)

بعلاوه، کمک خواستن مردی که از شیعیان حضرت موسی علیه السّلام بود، از او چگونه است؟ چرا کسی حکم به کفر او نکرده است؟ (2)

و غذا خواستن موسی و خضر علیها السّلام از اهل قریه چگونه است؟ (3)

و گفتار بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السّلام که: گفتند: (لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربّک) (4) ، وقتی را که به موسی اعتراض کردید که ما به یک نوع طعام صبر

ص: 140

1- یوسف، 42

2- فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه، قصص، 15، یعنی آنکس که شیعه ی وی بود از موسی علیه السّلام بر آنکس که دشمن او بود، دادرسی و کمک می‌خواست.

3- كهف 77 ، استطعما اهلها، یعنی چون به قریه رسیدند از اهل آن غذا خواستند و آنها از میهمان کردنشان خودداری کردند

4- بقره، 61

نخواهیم کرد، پس از خدای خویش بخواه که برای ما از زمین نباتاتی بیرون بیاورد، چگونه است؟ (و چرا حکم به کفر آنها نمی کنید؟)

و این سخن برادران یوسف علیه السلام که به یعقوب علیه السلام گفتند: (أستغفر لنا ذنوبنا) (1) ای پدر! برای تقصیراتمان از خدا آمرزش بخواه که ما خطایی بزرگ مرتکب شده ایم. آن گاه حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: (سوف أستغفر لكم ربّی) (2)؛ به زودی از درگاه خداوند برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است، چه معنایی دارد؟ (آیا کفر نیست؟ و اگر کفر باشد، چرا احدی آن را کفر نشمرده است؟)

در هر صورت اگر در این آیات معنی حقیقی استغاثه و دعا و غیر آن، مورد نظر باشد، به حتم از روش و شیوه ی اسلام خارج شده اند، و در غیر این صورت، هیچ اشکال و ایرادی وجود ندارد. و الاً باید احدی از اهل عالم از کفر خارج نشود.

پس به خدا سوگند، نه برایت ممکن است و نه مجالی داری، مگر آن که بگویی: (در این آیات) تنها، دعا استغاثه ای خاص و اموری از این قبیل مورد نظر است که در این صورت محذوری نخواهد ماند (و ناچار نمی شوی تمام پیامبران و مردم را به کفر نسبت دهی، بلکه تنها کسانی کافر قلمداد می شوند که غیر خدا را شبیه یا برتر از خداوند تعالی بدانند و او را بخوانند).

و چنانچه کسی با عبادت حقیقی غیر خدا، قصد داشته باشد به یک باره به خدا نزدیک گردد، یا امر دیگری را به دست آورد، چنین شخصی از زمره ی مسلمانان خارج شده است.

شما می گوئید:

ما بین بندگان شایسته و دیگران، تفاوت می گذاریم (و تنها بندگان شایسته را می پرستیم) ...

در جواب می گوئیم:

ص: 141

1- یوسف، 97

2- یوسف، 98

به خدا پناه می‌بریم از این که فرقی بگذاریم بین کسی که حضرت موسی علیه السلام یا حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را مورد عبادت یا ندا یا دعا قرار دهد و یا به زنده و مرده‌ی آنها استغاثه کند و التجا ببرد و آنها را مالک امر خلاق بداند، یا آنها را کسانی که به یک باره به خداوند نزدیک می‌کنند بداند. (و مسلماً هر دو را به یک اندازه کافر می‌دانیم و فرقی بین موسی پرست و فرعون پرست نمی‌گذاریم).

جان‌هایی که همراه بدن هستند و با کم‌ترین حوادث زمانه، دگرگون گشته و همواره گرفتار بیماری‌ها و در معرض آفات هستند، و نمی‌توانند حوادث دهر را از خود دفع کنند، کجا می‌توانند با مقام و رتبه‌ی خداوند معبودی برابری کنند که رکوع و سجود جز او را زینده نیست؟

(عباد صالح) تنها بندگانی هستند که بندگی و عبودیت‌شان از ما بیشتر است، و خدمتگزارانی هستند که در خدمت، بر ما سبقت گرفته‌اند. و چنانچه مأمور شویم ساختمان بنای آنها را ببوسیم. یا فرزندان‌شان را مورد تعظیم و تکریم قرار دهیم، یا از آنها بخواهیم که برایمان دعا کنند، بدون هیچ‌چون و چرایی اطاعت کرده و امر پروردگار خویش را اجرا می‌نماییم؛ همان طوری که به احجار و ارکان کعبه احترام می‌گذاریم و چنانچه ما را نهی و منع کند، بدون تردید احترام را ترک می‌کنیم. چون به جز از خدا خوف و ترسی نیست، و جز به خدا رجا و امیدی نیست. (و در واقع ما مطیع فرمان خدا هستیم، چنانچه فرمان دهد عمل می‌کنیم و اگر نهی کند از عمل دست بر می‌داریم).

و این که می‌گویی :

از پیامبر صادق صدوق صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است که فرمود: « علیکم بسنتی و سنتی الخلفاء والرّاشدین المهدیین من بعدی عصّوا علیها بالتّواجد و یا کم ومحدثات الأمور فإنّ کلّ محدّثة بدعة وکلّ بدعة ضلالة » (1) برسنت من وسنت خلفای راشدین

ص: 142

1- سنن ترمذی 43/5 ح 2676، سنن ابن ماجه 15/1 - 16 ح ، 42 سنن ابی داود 200/4 - 201 ح 4607 کنز العمال 211/1 ح

و هدایت شده ی بعد از من مواظبت کنید، با چنگ و دندان آن را حفظ کنید و از امور جدید بپرهیزید، زیرا هر امر جدیدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.

و در حدیث دوم آمده است که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إفترقت اليهود والنصارى عن اثنين وسبعين فرقة وستفرق هذه الأمة عن ثلاثة وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة، وسئل عن الواحدة، فقال صلی الله علیه وآله وسلم: ما أنا عليه اليوم وأصحابي» (1)؛ یهود و نصارا بر هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند و این امت بر هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهد شد که همگی آنها جز یک فرقه در آتش هستند. پس درباره ی آن فرقه از حضرت سؤال کردند، حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چیزی که امروز خود و اصحاب خود بر آن هستیم .

در پاسخ می گوئیم :

خداوندا! من به سنت و روش خلفای راشدین به عنوان حکم و داور، و به چیزی که اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم بر آن هستند به عنوان متمسک و ملتزم راضی شدم. پس آنچه را حلال دانسته، حلال می دانم و هر آنچه انجام دادند انجام می دهم، و در این رساله، اقوال و سیره ی آنها را واضح کردم و از آن چشم برداشته، از آن فاصله نمی گیرم و اخباری که روایت کرده و آثاری که نقل نمودم، پیروی می کنم . خداوند به ما و شما حلاوت انصاف را روزی کند و از تلخی جدال و گمراهی دور فرماید.

اما این که می گویی :

.. کثرت جمعیت تو را فریب ندهد و این معنی از پیامبر تو ثابت شده است و خداوند می فرماید: (وقليل من عبادي الشكور) (2)؛ بندگان شکرگزار من بسیار اندک اند، و فرمود: (إِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضَلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) (3)؛ اگر اکثر اهل زمین را اطاعت کنی تو را از راه خدا باز می دارند، و در حدیث آمده است: «إِنَّ بَعْثَ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٍ؛ اهل بهشت، از هر هزار نفر یک نفر است.

ص: 143

1- كنز العمال 211/1 ح 1060 و 114/11 _ 115

2- سباء، 13

3- انعام، 116

پس برای خود انتخاب کن، و (بدان که) هدایت شده کسی است که خدا او را هدایت کرده است...

در پاسخ می گویم :

ای برادر عزیز! این وصیت بین من و تو مشترک است، آنچه من باید بپذیرم، آن است که مرا حمیت آبا و اجداد و دوستی راه و رسم مأنوس بین بندگان تحت الشعاع قرار ندهد، بلکه با دیده ی بصیرت و اخلاص ضمیر تأمل کنم.

و اما درباره ی تو ... من بر تو از عاقبت انفرادگرایی می ترسم و می خواهم مانند بعضی از افراد دیگر باشی، زیرا به سوی کسی که در راهی نامأنوس حرکت نماید، انگشت ها نشانه رفته است و در ضرب المثل آمده است که « مخالفت کن، شناخته می شوی!». بعلاوه، به خدا سوگند از این جهت برایت نگرانم که تو ذهنی خالی و دور از این مسائل داری، لذا تو را با شواهدی پاسخ دادم که نمی توانی آنها را رد کنی و با قیاسات و دلایلی که به حد آنها نمیرسی؛ و حال تو را چنان یافتم که گفته اند: «فصادف قلباً سلیمماً فتمکناً»؛ به قلبی خالی و آماده برخورد کرد، پس توانا گردید.

اما امروز تو در پیشگاه خدای متعال هیچ عذری نداری، زیرا به روایات واقف شدی و طریقه ی خلفای ابرار را شنیدی؛ پس به خوبی تأمل و تفکر نما، و ریسمان تقلید را از گردن خود بیفکن، و از پروردگار خویش خواستار تأیید و تسدید باش.

و از طرفی، مطالبی را که در نامه خود ذکر کرده ای دلالت بر این می کند که حق در جانب عدّه ای اندک از مکلفین است، نه مسلمانان؛ و محققاً اکثر اهل زمین (به قول تو) کفار و یهود و نصارا و مشرکین و جاحدین و دیگر فرقه ها باطل هستند تا جایی که نسبت جماعت اندک مسلمانان به سایر ملّت ها، اقلّ قلیل است.

و ما در پاسخ می گوئیم :

مسلماً کسی که اکثر خلق را اطاعت کند، گمراه است؛ زیرا اکثر مردم اهل کفر و گمراهی هستند و شکرگزاران اندک. و راه یافته به بهشت از اهل آن از هر هزار نفر یک نفر است. و چنانچه در این مطلب به حدیث هفتاد و سه فرقه شدن امت

استناد کنی، می‌گوییم یک فرقه‌ی جدا بودن، این را نفی نمی‌کند که مراد آن بر هزار هزار فرقه افزون باشد (و می‌تواند منطبق بر هزاران فرقه شود).

و حق آن است که بین «اقلیت و اکثریت» و میان «حق و باطل»، ارتباط و تلازمی وجود ندارد.

چه بسا اقلیتی که به راه صواب و مستقیم هدایت یافت و چه بسا، اکثریتی که درخور مؤاخذه و عقاب گردید.

و در این باب، بسا امری نتیجه برعکس داد، اما مدار اصلی ما بر درخواست عصمت و نجات از جناب ربّ الأرباب است.

والحمد لله وحده و صلّى الله على نبيه سيّد الأوّلين والآخرين

و سلّم تسليماً كثيراً ولا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم

تحریر این رساله‌ی مختصر که شامل فواید ارزشمندی است، پایان پذیرفت. خداوندا! به محمّد و آل او تو را قسم می‌دهیم عواقب امور ما را ختم به خیر کن و ما را از شرّ این روزگار نگهدار!

ص: 145

فهرست آیات

سوره ی بقره:

_ و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر آیه: 8 صفحه: 46

_ فلا تجعلوا لله أنداداً آیه: 22 صفحه: 137

_ يا أيها الذين آمنوا آیه: 29 صفحه: 31

_ لن نصبر على طعام واحد فادع لنا ربك ... آیه: 61 صفحه: 80 و 140

_ يا أيها الناس اعبدوا ربكم آیه: 21 صفحه: 31

_ لا ينال عهدى الظالمين آیه: 124 صفحه: 31

سوره ی آل عمران:

_ أحياء عند ربهم يرزقون آیه: 168 صفحه: 105

سوره ی نساء:

_ وأرزقوهم فيها وأكسوهم و قولوا لهم قولاً معروفاً آیه: 5 صفحه: 21

_ كل من عند الله آیه: 78 صفحه: 31

_ ما أصابك من حسنة فمن الله ... آیه : 79 صفحه: 31

_ و من يتبع غير سبيل المؤمنين نولّه ما تولّى آیه: 115 صفحه: 34

سوره ی مائده:

_ خلق لكم ما في الأرض آیه: 3 صفحه: 31

ص: 147

_ لقد كفر الَّذِينَ قالوا إِنَّ الله هو المسيح بن مريم آيه: 17 و 72 صفحه: 137

_ أتعبدون من دون الله ما لا يملك... آيه: 76 صفحه: 136

_ يا عيسى بن مريم ءأنت قلت للناس اتخذوني آيه: 116 صفحه: 137

سوره ى انعام :

_ وجعلوا لله شركاء الجن آيه: 100 صفحه: 137

_ خالق كل شيء آيه: 192 صفحه: 31

_ لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار آيه: 103 صفحه: 30

_ إن تطع أكثر من في الأرض يضلوك 116 143

سوره ى توبه:

_ وإن أحد من المشركين استجارك فأجره 6 80

_ إن الله معنا 40 30

سوره ى يونس:

_ ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم... 18 136

_ قل من يرزقكم من السماء والأرض... 31 136

_ إن الظن لا يُغنى عن الحق شيئاً 36 55

سوره ى هود:

_ وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك 53 138

_ أتنهانا أن نعبد ما يعبد آباؤنا 62 138

_ أصلاتك تأمرك أن نترك ما يعبد آباؤنا 87 55 و 138

سوره ى يوسف:

_ يا صاحبي السجن أرباب متفرقون... 38_39 55

_ أذكرني عند ربك 21 و140

_ ما أبرء نفسي إن النفس... 127 53

_ يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الصرّ 21 88

_ استغفر لنا ذنوبنا... 141 98_97

ص: 148

سوره ی ابراهیم:

_ اَنَا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسَلْتُمْ بِهِ... 55 9

_ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ... 137 9

سوره ی كهف:

_ اسْتَطَعْنَا أَهْلَهَا 21 و 77 و 140

_ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ... 139 110

سوره ی طه:

_ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى 17 و 5 و 30

_ وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى 31 و 121

سوره ی نور:

_ فِي بَيْوتِ أَذْنِ اللَّهِ... 130 36

سوره ی شعراء:

_ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ 30 و 62

سوره ی نمل:

_ وَجحدوا بها و أستيقنتها أنفسهم 46 و 14

سوره ی قصص:

_ فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه 15 و 21 و 77 و 80 و 140

_ يستصرخه 21 و 18

سوره ی احزاب:

_ أَلَمْ يَرِدِ اللَّهُ لِيَذْهَبْ عَنْكُمْ الرَّجْسَ 34 و 33

سوره ی سبأ:

_ وقليل من عبادي الشكور 13 143

سوره ی زمر:

_ ما تعبدهم إلا ليقربونا إلى الله زلفى 3 136

_ يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا... 53 29

ص: 149

سوره ی غافر :

_ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ... 139 60

سوره ی شوری:

_ لیس کمثلہ شیء 30 11

سوره ی فتح:

_ يدالله فوق أيديهم 30 10

سوره ی نجم:

_ ما أنزل الله بها من سلطان 58 23

سوره ی مجادلة :

_ وما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم 30 7

سوره ی نوح:

_ يغوث و يعوق و نسر 124 23

سوره ی قیامة :

_ وجوه يومئذ ناضرة * الى ربها ناظرة 30 23_23

سوره ی ضحی:

_ و أمّا بنعمة ربّك فحدث 87 11

سوره ی زلزال :

_ من يعمل مثقال ذرّة خيراً يره... 29 8_7

ص: 150

_ اتاني آت من ربّي فخيرني بين أن يدخل نصف أمّتي... 91

_ إنتِ أبا بكر و عمر 37

_ إبنى هذا _ الحسن _ سيّد 19

_ أبوبكر و عمر سيّدا كهول أهل الجنّة 19

_ إتبعوا السّواد الأعظم، فإنّ من شدّد، شدّد إلى التّار 34

_ ادروا الحدود بالشبهات 26

_ إدروا الحدود عن المسلمين ما استطعتم 27

_ أدعوا لي سيّد العرب عليّاً 19

_ إذا رأيتم آية فاسجدوا 51

_ إذا سلك عليّ طريقاً وسلك النّاس غيره فاسلك طريق عليّ 38

_ إذا مات أحدكم عرض عليه مقعده بالغدوة والعشيّ ... 111

_ أسألك برحم التّبيّ هذا و برحم حمزة عمّي منك ... 86

_ أصحابي كالّجّوم بأيّهم اقتديتم إهتديتم 35

_ أعطيت خمساً، فعدّ منها الشّفاة 90

_ إفتقت اليهود والنّصارى عن اثنين وسبعين فرقة... 143

_ إقتدوا بالّذين من بعدى، أبا بكر و عمر 37

_ أفلح الرَّجُلُ وأبِيه والله 71

_ أفلح الرَّجُلُ والله أن أصدق 71

_ أكثرُوا عَلَيَّ من الصَّلَاة يوم الجمعة فَإِنَّ صَلَاتكم معروضَةٌ عَلَيَّ ... 100

_ اللَّهُمَّ أدر الحَقَّ مع علي حيث ما دار 38

_ اللَّهُمَّ أنا نستقيك بعمّ نبيّنا ونستشفع بشيبة 84

_ اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نتوسَّلُ إِلَيْك بِنبيِّك فتسقيناه ... 85

_ اللَّهُمَّ إِنِّي أسألك بحقّ نبيِّك و الانبياء من قبله 84

_ اللَّهُمَّ بارك لنا في شامنا ... 63

_ اللَّهُمَّ تقبلّ من محمّد وآل محمّد وأُمَّته 62

_ اللَّهُمَّ هذا عنّي وعن من لم يُضحّ من أُمَّتي

_ أما تحذيرك إياي يحبط عملي و سابقتي في الإسلام 70

_ أما ترضين أن تكوني سيّدة نساء العالمين أو المؤمنين 19

_ أمرت أن أقاتل النَّاس حتّى يشهدوا أن لا إله إلا الله ... 51

_ أمرت أن أقاتل النَّاس حتّى يقولوا الشّهادتين 50

_ إِنَّ الأَرْضَ لا تَأْكُلُ اجسادَ الأنبياء 103

_ أمرتُ بالزّيارة ونهيت عن الإستغفار 119

_ إِنَّ الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً 40

_ إِنَّ أشدَّ الأحوال على الميِّت حين يدخل الغسّال داره ... 119

_ إِنَّ اصحابي كانوا أفضل هذه الأُمَّة وأبرّها قلوباً 38

_ إِنَّ أعرابياً أنا إلى قبر النَّبيّ صلّى الله عليه وآله ... 104

_ إِنَّ أعمالكم تعرض عليّ 104

– إن أمتي تفترق على ثلاث وسبعين فرقة... 39

– إن الأنبياء أحياء 104

– إن تارك الصلاة كافر 49

– إن الحق وضع على لسان عمر يقول به 37

ص: 152

— إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ مِنَ الشَّرِكِ 48

— إِنَّ الرِّبَا الشَّرِكَ الخَفِيِّ 49

— إِنْ شئتَ صبرتَ فهو خير لك، وإن شئتَ دعوت ... 83

— إِنَّ الشَّفَاعَةَ عَلَى مَرَاتِبِ النَّاسِ فِي القَابِلِيَّةِ 91

— إِنَّ العَاصِي عبدَ الشَّيْطَانِ و ... 53

— إِنَّ عَلامَةَ التَّفَاقِ الكُذْبِ وَسُوءِ الخَلْقِ وَالخِيَانَةِ 48

— إِنَّ فِي قَلْبِ المُؤْمِنِ نَكْتَةً بِيضَاءً، فَإِذَا عَصَى اللهُ 47

— إِنْ قَالَ الرَّجُلُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ أَهْلِكُهُمْ 50

— إِنْ قَتَلَ المُسْلِمِينَ كَفَرَ 50

— إِنْ كَسَبَ الرَّبَا شَرِكاً 49

— إِنْ لَكُلِّ حَقٌّ حَقِيقَةٌ وَلِكُلِّ صَوَابٍ نُورٌ 29

— إِنَّكَ فِي مَدِينَةٍ لَا يَرِيدُهَا جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ اللهُ 64

— إِنْ لِلْمُسْلِمِ لِحَقًّا، إِذَا رَأَاهُ أَخُوهُ تَزَحَّزَحَ لَهُ 26

— إِنْ لَلِئَلَّةِ مَلَائِكَةُ سَيَّاحِينَ فِي الأَرْضِ يَبْلِغُونَنِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ 100

— إِنْ اللهُ أَجَارَكُم مِّن ثَلَاثٍ خِلالَ ... 35

— إِنَّ اللهُ نَهَاكُم أَنْ تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُم 72

— إِنَّ اللهُ وَكَلَّ مَلَكًا يَسْمَعُنِي أَقْوَالَ الخَلَائِقِ ... 101

— إِنْ اللهُ يَقُولُ: فَرَّغَ الشَّفَاعُونَ مِنَ الشَّفَاعَةِ ... 92

— إِنْ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةَ نُوحٍ مِنْ رَكِبِهَا نَجَى ... 36

— إِنْ المَرَأَةَ فِي القُرْآنِ كَفَرَ 48

— إِنْ مَلَكًا أَغْضَبَ عَلَيْهِ فَاهْبُطْ مِنَ السَّمَاءِ فَجاءَ إِلَى إِدْرِيسَ عَلَيْهِ السَّلَامَ 92

– إن من حلف بغير الله فقد اشرك 15 و74

– إن مع حلف بغير الله فقد كفر 74

– إن من فارق الجماعة بشبر مات ميتة جاهليّة 39

– إن الميت يسأل في قبره عن النبيّ صلى الله عليه وآله ... 111

ص: 153

_ إن النار لا تمتلىء حتى يضع الله رجله فيها 23

_ إن نسبة المسلم إلى الكفر كفر 50

_ إن التفاق عبارة عن أربع ... 48

_ إن يسير الرياء شرك خفى 49

_ إن يهودياً جاء إلى النبي صلى الله عليه وآله فقام بين يديه 87

_ أنا أول شافع وأول مشفق يوم القيامة ولا فخر 90

_ أنا سيّد البطحاء 20

_ أنا سيّد ولد آدم وعلى سيّد العرب 20

_ أنا سيّد ولد آدم يوم القيامة 18

_ أنت منى بمنزلة هارون من موسى 38

_ إنك في مدينة لا يريد لها جبار بسوء إلا قصمه الله 64

_ إنما الأعمال بالنيات 135

_ إنه يكره للعبد أن يزكى نفسه ولكن قال ... 87

_ إنهم شرّ الخلق والخليقة، يقتلهم خير الخلق والخليقة... 85

_ إني لست أخشى عليكم أن تشركوا بعدي 65

_ إني نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها 119

_ أوصاني أن أضحي عنه دائماً 62

_ أيما رجل يفرق بين أمّتي فاضربوا عنقه 35

_ أيها الناس إنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي ... 36

_ البساط 102

_ تقتلك الفنة الباغية 74

_ الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة 19

_ الدّعاء هو العبادة 139

_ الرياء الشرك الأصغر 49

_ سادات النّساء أربعة: خديجة و فاطمة و مريم و آسية 20

ص: 154

_ سألت ربي عن إختلاف أصحابي... 35

_ سألت النبي صلى الله عليه وآله أن يشفع لي يوم القيامة ... 91

_ السلام عليكم أهل الديار من المؤمنين والمسلمين 120

_ السيد الله 20

_ طبت حياً و طبت ميتاً انقطع عنا بموتك ما لم ينقطع بموت أحدٍ ... 87

_ عبدتم الأصنام من دون الله ؟ ... 56

_ علمي بعد مماتي كعلمي في حياتي 101

_ عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين ... 142

_ عليكم بالسواد الأعظم وإن الشاذة للذنب 35

_ فاطمة سيّدة نساء العالمين 19

_ فِ بنذك 67

_ قدم علينا أعرابي بعد دفن النبي ثلاثه أيام ... 125

_ قوموا إلى سيّدكم 25

_ كنت من رسول الله كالعضد من المنكب ... 85

_ لا تبكوا على الذين إذا ولّوه أهله 123

_ لا تجتمع أمتي على ضلال ... 34

_ لا تحلفوا بأبائكم ولا بأمهاتكم ولا بالأنداد 73

_ لا تحلفوا بالطواغي ولا بأبائكم 73

_ لا تقوم الساعة إلا على شرار الخلق 40

_ لا تقوم الساعة حتى لا يقال في الأرض الله 40

_ لا تقوموا كما تقوم الأعاجم بعضهم لبعض 24

_ لا دين لمن لا تقية له 47

- لا يزني حين يزني و هو مؤمن ... 47

- لا يفوت حضور الجماعة إلا منافق 48

_ لا يقيم الرجل الرجل من مجلسه ثم يجلس فيه و لكن تفسحوا و توسعوا 24

ص: 155

_ لا يمر أحد بالمقابر إلا و ينادى به أهل القبور... 108

_ لستم أسمع منهم لكنهم لا يتكلمون 103

_ لعمرى لأن نظرت بعقلك دون هواك ... 70

_ لقد عجب الله أو ضحك الله عن فلان و فلانة 23

_ لكل امرء ما لوى 135

_ للمصيب أجران و للمخطيء أجرٌ واحدٌ 57

_ لوسلك الناس وادياً و سلك الأنصار وادياً أو شعباً ... 36

_ لو كان بعدي نبيّ لكان عمر 37

_ لولا أن تقول الناس فيك [طوائف] ما قالت التّصارى لقلت فيك كذا وكذا 22 و 124

_ لولا عليّ لافتضحنا 22

_ لولا عليّ لهلك عمر 22

_ لولا قومك حديثوا عهد بالإسلام لهدّمت الكعبة 22

_ لولاك لافتضحنا 131

_ ما اجتمعت أمتي على خطأ 35

_ ما أدري بأيّهما أنا أشدّ فرحاً أبقدوم جعفر مبشراً أم بفتح خبير 25

_ ما أظلتّ الخضراء ولا أقلت الغبراء من ذي لهجة ... 38

_ ما أنتم في النَّاسِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ 40

_ ما من أحدٍ يَسْلَمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ رُوحِي حَتَّى أَرَدَ السَّلَامَ

_ ما من أحدٍ يَسْلَمُ عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ رُوحِي 101

_ ما من أحدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيَسْلَمُ عَلَيْهِ 105

_ ما من أحدٍ يَمُرُّ بِقَبْرِ رَجُلٍ يَعْرِفُهُ إِلَّا عَرَفَهُ 106

_ ما من رجلٍ مسلمٍ يموتُ فيقومُ على جنازته أربعون رجلاً ... 90

_ ما من مَيِّتٍ يموتُ فيقومُ بأكبيه ويقول: واجبلأه واسيداه ... 77

_ ما من مَيِّتٍ يموتُ يصلَّى عليه أمةٌ من الناسِ يبلغون مائة ... 90

_ ما من يومٍ يمضي إِلَّا وملكٌ يهتف ...

ص: 156

- _ ما ميّت يموت يوضع على سريره فيخطئ ثلاث خطوات ... 107
- _ مرحباً بسيد المؤمنين 19
- _ مررت بقبر موسى بن عمران عليه السلام فرأيتَه يصلي 105
- _ المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه 48
- _ من أتى حائضاً أو امرأته في دبرها فقد كفر بما أنزل الله 49
- _ من أتى المدينة زائراً لى وجبت له الجنة 117
- _ من أطاعني فقد أطاع الله، و من عصاني فقد عصى الله ... 78
- _ من جئني زائراً ليس له حاجة إلاّ زيارتي ... 115
- _ من حجّ وزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي 115
- _ من حجّ وقصدني في مسجدي كانت له حجّتان مبرورتان 117
- _ من حجّ ولم يزرنني فقد جفاني 116
- _ من حلف بأبائه فليس منّا 73
- _ من خرج عن الجماعة بقدر شبر فقد خلع ربة الإسلام من عنقه 39
- _ من زارني بعد موتي فكأنما زارني حياً 115
- _ من زار قبر رسول الله كان في جوار رسول الله صلى الله عليه وآله 128
- _ من زار قبري بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ...
- _ من زارني في المدينة كنت له شهيداً أو شفيعاً يوم القيامة
- _ من زارني كنت شفيعاً له 92
- _ من زارني كنت له شهيداً أو شفيعاً 116
- _ من زارني ميتاً كمن زارني حياً ... 116
- _ من سأل الله لى الوسيلة حلّت عليه الشفاعة 89

_ من سرّه أن يتمثّل له الرّجال قياماً فليتبوّء مقعده من النّار 24

_ من سرّه بحبوحه الجنّة فليلزم الجماعة ... 35

_ من سمع الأذان ودعا بكذا حلّت له شفاعتي يوم القيامة 89

_ من صلّى صلاتنا واستقبل قبلتنا و أكل ذبيحتنا... 51

ص: 157

- _ من صلّى عليّ عند قبري سمعته 100
- _ من صلّى عليّ عند قبري وكلّ الله به ملكاً يبلغني 100
- _ من صلّى و هو يراني فقد أشرك ... 49
- _ من قال مطرنا بكوكب كذا فهو كافر 48
- _ من قال مطرنا بنوء كذا فهو كافر 49
- _ من لم يوصّ لم يؤذن له في الكلام ... 106
- _ من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة الجاهليّة 39
- _ من يعيش منكم بعدي فسيرو إختلافاً كثيراً ... 39
- _ الموتى ينادون في كلّ يوم ثلاث مرّات من قبورهم ... 108
- _ نهيت عن قتل المصلّين 50
- _ وضع الحقّ على لسان عمر يقول به 37
- _ والله لتقتلنّ في أرض العراق و تدفن بها 131
- _ ويحك! أنّه لا يستشفع بالله على أحد شأن الله أعظم 86
- _ يأتيه ملكان يجلسانه ثمّ ذكر أنّهما يسألانه ... 112
- _ يا أيّها النّاس إنّى تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا ... 36
- _ يا ربّ أسألك بحقّ محمّد صلّى الله عليه و آله لَمّا غفرت لى
- _ يا عليّ! من عمر قبوركم و تعاهدها فكأنّما أغان سليمان ... 131
- _ يا محمد! إنّى توجهت بك الى الله 76
- _ يا موسى أدعني بلسان لم تعصني به ... 79
- _ يحبس المؤمنون يوم القيامة فيقولون لو أستشفعنا ... 92
- _ يدخل الجنّة بشفاعتي رجال من أمّتي أكثر من بني تميم 90

– يشعّ يوم القيامة ثلاثة، وعدّ منهم الأنبياء

– اليمين على نية المستحلف

ص: 158

مآخذ و منابع

- 1_ قرآن مجید ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای
- 2_ نهج البلاغه
- 3_ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید
- 4_ احقاق الحق
- 5_ اصول کافی
- 6_ الاحتجاج
- 7_ بحار الانوار
- 8_ كشف الارتباب
- 9_ عدة الداعی ابن فهد حلّی
- 10_ تهذیب شیخ طوسی
- 11_ امالی شیخ طوسی
- 12_ مقتل خواریزمی
- 13_ دلائل النبوه، حافظ ابونعیم
- 14_ سنن بیهقی
- 15_ سنن ابی داود
- 16_ سنن ترمذی
- 17_ سنن دارقطنی
- 18_ سنن نسائی
- 19_ سنن ابن ماجه
- 20_ سنن دارمی

21_ مسند احمد بن حنبل

22_ مسند ابى حنيفه

23_ صحيح مسلم

24_ صحيح بخارى

25_ احياء العلوم

26_ كشف الخفاء

27_ كشف الظنون

28_ كنوز الحقايق

29_ كنز العمال

30_ كشف الغمه

31_ التحفه ابن عساكر

32_ تفسير كبير رازى

33_ تاريخ بغداد

34_ تذكرة قرطبي

35_ تاريخ ابن عساكر

36_ تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه

37_ تفسير قرطبي

38_ اخبار المدينة المنوره، ابن بكار

- 39_ الاعتقاد، بيهقى
- 40_ البداية والنهايه
- 41_ ارجح المطالب
- 42_ جامع البيان طبرى
- 43_ خصائص نسائى
- 44_ حلية الاوليا
- 45_ ربيع الابرار زمخشرى
- 46_ الروض الفائق
- 47_ الغدير، علامه ى امينى
- 48_ الصواعق المحرقة
- 49_ الطرائف
- 50_ طبقات ابن سعد
- 51- فرحة الغرى
- 52_ فيض القدير
- 53_ فرائد السمطين
- 54_ قصص الانبياء ثعلبى
- 55_ العلل والسؤالات، احمد بن حنبل
- 56_ علل الحديث، حافظ ابونعيم
- 57_ الموطأ
- 58_ مستدرک حاكم
- 59_ مصابيح السنه

60_ مجمع الزوائد هيثمى

61_ نيل الاوطار، شوكانى

62_ مناقب على بن ابى طالب (ع)، مغازلى

63_ وقعة صفين، نصر بن مزاحم

64_ وفيات الاعيان

65_ الوصايا ابن حياره

66_ وفاء الوفاء، سهمودى

67_ شفاء السقام، سبكى

68_ ينابيع الموده

ص: 160

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

